

# اپیدمی شفا

شفا از دیدگاه کتاب مقدس



# ایدمی شفا

شفا از دیدگاه کتاب مقدس

دکتر پیتر مسترز

ترجمه: دکتر زرین قلوب

انتشارات پارسا

چاپ نخست ۲۰۱۴

حق چاپ محفوظ است © ۲۰۱۴ مؤسسه پارسا

# **THE HEALING EPIDEMIC**

Neww Condensed Edition (2013)

Dr Peter Masters

The Wakeman Trust

38 Walcot Square

London SE11 4TZ

English edition ISBN: 978 1 908919 24 3

Translation by Dr Zarin Gholub

Persian translation copyright © Parsa Trust 2014

All rights reserved

For further copies and other publications, please contact:

**Parsa Trust**

P.O. Box 1079

CHELTENHAM

GL50 9NU

United Kingdom

Website: [www.parsaweb.org](http://www.parsaweb.org)

# فهرست

- ۷ پیشگفتار
- ۹ ۱ کاهش اقتدار کلام خداوند
- ۱۳ ۲ کلام خداوند می‌گوید نه!  
پاسخی به براهین طرفداران شفا
- ۴۱ ۳ شیاطین، همه جا شیاطین!  
وقتی شیطان شناسی به اشباه می‌رود
- ۵۸ ۴ شیاطین نمی‌توانند به اراده خود کسی را تسخیر کنند  
شش دلیل از کتاب مقدس
- ۷۰ ۵ اثبات اینکه عطایا خاتمه یافته‌اند  
تعلیم کتاب مقدس درباره مکاشفه و عطایا
- ۹۱ ۶ به کارگیری فصل ۵ رساله یعقوب  
راهنمایی‌هایی برای شفای الهی که کاریزماتیکیها آن‌ها را نادیده می‌گیرند.
- ۱۱۶ ۷ قاعده عقل سلیم  
عهد جدید بر حضور عقلی منطقی و هوشیار تأکید می‌کند.
- ۱۳۴ ۸ بررسی شفای معجزه‌آسا از دیدگاه پزشکی
- ۱۵۸ \* ادعاهای رؤیا و خواب و دیدار با عیسی مسیح



## پیشگفتار

آیا خداوند ما قدرت کافی دارد که امروزه نیز هرگونه بیماری و نقصان فیزیکی را علاج داده و حتی کسانی را که مرده‌اند به زندگی بازگرداند؟ البته که او این توانایی را دارد زیرا در کلامش چنین گفته است: «اینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم، آیا هیچ کاری برای من مشکل می‌باشد؟» (ارمیاء نبی ۳۲: ۲۷) هیچ مسیحی واقعی به این پرسش پاسخ منفی نمی‌دهد.

خدای ما چیزی بیش از قدرت دارد که همانا نقشه و برنامه‌ای است برای این دنیا و قوم خویش. این حقیقت در کتاب مقدس به شکل روشنی به نمایش گذارده شده که خداوند همیشه کاری که توان انجامش را دارد، به انجام نمی‌رساند. به عنوان مثال، خداوند ما می‌تواند امروزه چندین نفر از ایماندارانش را زنده ساخته و به جلال برساند و تعداد دیگری را هم در چند هفته بعدی. اما این کار در تضاد با نقشه و برنامه‌ای است که او آن را طراحی کرده و در کلام خود بر ما مکشوف ساخته است: «اما هر کس به رتبه خود. مسیح نوبر است و بعد کسانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می‌باشند.» (رساله اول قرنیتیان ۱۵: ۲۳) لذا این نشانی از ناتوانی خداوند و یا ضعیف بودن ایمان ما نیست، بلکه نقشه و برنامه خداوند است که احتمال اتفاقی زنده شدن و جلال ایمانداران را به زمانی مشخص در آینده موکول کرده است و نه در حال حاضر.

زمانی که در اواخر دهه ۶۰ مصیبت بزرگی بر سر خانواده ما آمد، من به شدت علاقه‌مند به شیوه‌ای شدم که خداوند با ایمانداران بیمار و یا روبه مرگ مدارا می‌کند. بعد از دو سال رنج بردن از بیماری لاعلاج، همسرم از این دنیا رفت و مرا با چهار فرزند تنها گذاشت. دعاها و زیادهای زیادی برای شفا و بازگشت سلامتی وی صورت گرفته بود با این اطمینان که خداوند می‌تواند او را از بستر بیماری

برخیزاند. خداوند نیز به خاطر رحمتش دوبار این کار را کرد، اما این شفای همسر من معجزه آسا بود (آنچنان که خداوند ما و رسولانش قادر به انجامش بودند) و نه شفایی ماندنی و دائمی.

سالهای بعد از فوت همسر من، من کتاب مقدس را دربارهٔ آموزه شفا به دقت جستجو کرده و به این نتایج رسیدم:

- ۱- خداوند هر کاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد.
- ۲- حتی در کتاب مقدس وقوع معجزات نادر است. لذا واضح است که خداوند نمی‌خواهد همهٔ ایمانداران واقعی را که بیمار هستند و نیاز به کمک او دارند، شفا دهد.
- ۳- حتی پولس رسول نیز در دوران پایانی خدمتش دیگر قادر به شفای بیماران نبود زیرا که ارادهٔ خداوند بر آن نبود.
- ۴- نقشهٔ خداوند برای مسیحیانی که از بیماری شدیدی رنج می‌برند این نیست که نزد فردی با عطیهٔ شفا بروند، بلکه تا مشایخ کلیسا را فراخوانند تا برایشان دعا کنند.
- ۵- خداوند ما عیسی مسیح وعده داد که رسولانش دست به کارهایی بزرگ‌تر از آنچه او کرد خواهند زد؛ یعنی بشارت انجیل، صلیب و رستاخیز.
- ۶- روزی خواهد رسید که مسیح رستگاری قوم خویش را به کمال رسانیده و ایشان را به صورت فیزیکی رستاخیز خواهد داد؛ آنگاه تمامی نیازهای بدنی ما به طور کامل و دائمی برطرف خواهد شد.

به علت کژفهمی و سردرگمی دربارهٔ این پرسشهای مهم است که مطالعهٔ این کتاب را به همهٔ ایمانداران به مسیح توصیه می‌کنم. وقتی که بیماری، رنج و درد سر راه ما قرار می‌گیرد، تنها حقیقت کلام خداوند است که می‌تواند ما را از ترس و اضطراب رهایی دهد.

دکتر جان سی. ویتکامب (پروفسور عهد عتیق، آمریکا)





## کاهش اقتدار کلام خداوند

«زیرا زمانی می‌آید که تعلیم صحیح را تحمل نخواهند کرد بلکه بر حسب شهوات خود معلم‌هایی را برای خود فراهم خواهند آورد، خارش گوشها داشته و گوشهای خود را از حقیقت برگردانیده به سوی افسانه‌ها خواهند گرائید» (رساله دوم تیموتائوس ۴: ۳-۴)

قبل از اینکه به بررسی شفا از دیدگاه کلام خداوند بپردازیم لازم است تا به یاد داشته باشیم که شیطان در صدد فلج ساختن کلیساهای مسیح است. ما دشمنی داریم که هدفش تخریب و بی‌فایده نمودن خدمت کلیسا و مشارکت ایمانداران است و این کار را از راه‌های گوناگونی انجام می‌دهد.

اولاً، شیطان می‌خواهد تا هرگونه احترام جدّی به کتاب مقدس را از بین ببرد؛ او با ترفندهای مختلف سعی دارد تا اقتدار مطلق کلام خداوند بر مسیحیان را خدشه‌دار ساخته و یا کاملاً نابود کند. در سالهای اخیر کتاب‌های زیادی به چاپ رسیده که به دفاع از صحّت کتاب مقدس و عاری بودن آن از هرگونه خطا و اشتباهی می‌پردازد. اما در عین حالی که ایمانداران به دفاع از اصالت کلام مشغولند، شیطان به *اقتدار آن* حمله می‌کند. امروزه تعداد بی‌شماری از واعظین کاریزماتیک حاضرند اقرار کنند که: «من ایمان دارم که کتاب مقدس کاملاً

عاری از هرگونه اشتباه است.» ولی اضافه خواهند کرد که: «اما کتاب مقدس تنها منبعی نیست که خداوند از طریق آن با ما صحبت می کند، زیرا امروزه او از طریق پیام آوران عصر حاضر، از راه رؤیا و خواب و یا دریافت آنی، کلام حکمت را به ما می رساند. وقتی که می خواهیم در کاری پی به اراده خدا ببریم و دریابیم که چگونه دست به انجام اموراتمان بزنیم اهمیت زیادی به خوابها، رؤیاها و روشهای دیگر دریافت مستقیم کلام خداوند می دهیم.»

برای چنین واعظینی کتاب مقدس به درجه دوم نزول یافته و عملاً هیچ اقتداری برایشان ندارد. ایشان گاهی دریافتهای مستقیم خود را با کتاب مقدس مقایسه کرده و درستی آنها را می سنجند. اما در واقع به دنبال آیه ای از کتاب مقدس می گردند تا ایده های خود را با آن تأیید کنند! چه فایده که کتاب مقدس بدون تحریف و دست نخورده و قابل اعتماد باشد اگر اقتدار مطلق آن را نپذیریم؟ کتاب مقدسی که بدون خطاست چه فایده ای دارد اگر ما با آن هدایت و کنترل نشویم؟

«شفا بخشیدن» نقش عمده ای در تأیید ادعای معلمین کاریزماتیک مبنی بر دریافت مستقیم کلام خداوند دارد؛ چرا که از آن به عنوان دلیل و برهانوی بر ادعایشان و مهر تأییدی بر حقانیت خود استفاده می کنند. اما چنانکه در صفحات آینده خواهیم دید، چنین نیست.

## مسیحیان ساده لوح فرض شده اند

از سوی دیگر، شیطان تلاش دارد تا زودباوری را در میان مسیحیان افزایش دهد تا داستانهای بی اساس و ایده های بشری را باور کنند. این چیزی است که پولس رسول در آیه فوق به ما می گوید که باید انتظارش را داشته باشیم؛ «گوشهای خود را از حقیقت برگردانیده به سوی افسانه ها خواهند گرائید.» شیطان می خواهد که ایمانداران مسیحی مردمانی ساده لوح و زودباور باشند تا به راحتی افسانه ها، داستانهای غیرممکن، شگفتی های ساختگی و درنهایت آموزه های غلط و جلوه های دروغین ضد مسیح را قبول کنند. هدف شیطان این است که عقل

سلیم و اندیشمند در کلیسای مسیح کنار گذارده شود. وسیله‌ای که برای رسیدن به این هدف از آن استفاده می‌کند، کاریزماتیک های تندرو است.

وقتی که کارهای شگفت این افراد شفافبخش، پشتوانه ایمان گردد، ایمان واقعی لطمه می‌بیند. چه پیروزی بزرگی است برای شیطان اگر بتواند ایمان مسیحیان واقعی را از آن‌ها بگیرد تا به جای اینکه به کلام مکتوب خداوند اعتماد داشته باشند، به شواهد ظاهری وابسته شده و بگویند: «من باید شاهد کارهای غریب و شگفت باشم. بگذار تا کسانی را ببینم که می‌توانند افکار را بخوانند، ارواح را تشخیص دهند، وقایع آینده را پیش‌بینی نمایند و باعث شفای معجزه‌آسای بیماران شوند. آنوقت ایمان من پایدارتر و قوی‌تر خواهد شد!»

شیطان چه ضربه سنگینی به خداوند می‌زند وقتی که موفق شود ایمان را از مقام ارجحش پایین بیاورد تا توجه مردم را از خداوند و کلامش منحرف داشته و به سوی شگفتی‌ها و کارهای غریب معطوف دارد. به این وسیله کلام ازلی و جلال خداوند کنار گذارده شده و به آن بی‌احترامی می‌شود.

هدف شیطان کم اهمیت ساختن اقتدار کلام خداوند بوده و از راه جنبش کاریزماتیک به این هدف خود رسیده است. با این حال، هنوز بسیاری از مسیحیان انجیلی این حرکت را شبیه به همان پنطیکاست‌های چند سال قبل می‌دانند. اما هرچه که این عدم تمایز و افتراق ادامه پیدا کند، این تعالیم غلط بیشتر به کلیساها رخنه پیدا کرده و باعث می‌شوند تا آن کلیساها از دست بروند. لذا ضروری است که از خطاها و خطرات جنبش کاریزماتیک آگاهی یافته و در برابر نفوذ آن به کلیسا مقاومت کنیم؛ بویژه در برابر ابزار تبلیغاتی آن یعنی خدمت شفا.

بایستی همه چیز - من جمله تعالیم در مورد شفا - را بر اساس کلام مکشوف خداوند بسنجیم. نیاز ضروری است که خود را آماده سازیم تا تعداد روزافزونی از مسیحیان را که با ادعای افراد شفا دهنده دچار مشکل شده و دلایل بی‌اساس آن‌ها را به راحتی قبول کرده‌اند، هدایت و راهنمایی کنیم. ما نمی‌توانیم در برابر این تأثیرات مضر سکوت اختیار کنیم زیرا وظیفه روحانی ماست که از کلیسای مسیح - که آن را با خون خود خریده است - دفاع کنیم.

به نظر می‌رسد که ما قضیهٔ برادرانی را که مبلغ سنت یهود در زمان عهد جدید بودند، از یاد برده‌ایم! آن‌ها کسانی بودند که با اعتراف موجه به مسیح، به جماعت کلیسا پذیرفته شده بودند اما خیلی زود دست به ترویج ایده‌های خود زدند که کاملاً در تناقض با ایمانشان بود؛ آن‌ها فیض خداوند در انجیل را کافی ندانسته و انجام اعمال نیک و حفظ سنتهای یهود را برای رستگارشدن الزامی می‌دانستند. به نظر می‌رسد که نسل مسیحیان انجیلی در دوران ما از این برادران مبلغ یهودیت و مشکلاتی که بوجود آوردند، هیچ درسی نگرفته است. ما به گونه‌ای رفتار می‌کنیم که انگار رخنه و نفوذ فساد در کلیسا هرگز رخ نمی‌دهد و گمان نمی‌کنیم که شیطان هنوز هم از این ترفند برای تخریب کار خداوند استفاده می‌کند! لذا وقتی که مدعیان شفا دهنده، شیوه‌های افراد بی‌دین را به کار می‌گیرند - تا وقتی که به اصالت کتاب مقدس پایبند باشند - کسی تمایل به چالش و رد کردن تعالیم ایشان ندارد. اشتباه ما در این است که نمی‌خواهیم باور کنیم که هدف شیطان وارد ساختن افرادی به جماعت ایمانداران است که مثل آیه غلاطیان ۲: ۴ - که به عنوان ایماندار واقعی قلمداد می‌شوند - اما تعالیمی را آموزش می‌دهند که باعث تخریب اصول اساسی و عملی کتاب مقدس می‌شود. لذا ضروری است که مراقب نفوذ چنین افرادی باشیم.

# کلام خداوند می‌گوید نه!

## پاسخی به براهین طرفداران شفا

بسیاری از دلایلی که معلمین کارزماتیک در حمایت از ادعای خود مبنی بر توانایی‌شان بر شفابخشیدن ارائه می‌کنند ممکن است به نظر نوایمانداران قانع‌کننده برسد، زیرا این دلایل ظاهراً متکی بر کتاب مقدس می‌باشند. حقیقت این است که حتی یک آیه هم در حمایت از روش درمانی آن‌ها در کتاب مقدس وجود ندارد. زیرا آیات کتاب مقدس مرتباً جدای از متن و معنای ساده خود بیرون کشیده شده و به نفع نظرات آن‌ها تعبیر شده‌اند. لذا برای اینکه مانع سردرگمی و آسیب دوستان ایماندار خود گردیم، بایستی آماده باشیم تا برخورد سطحی و دلایل ضعیف این معلمین را در معرض دید همگان قرار دهیم. دلایلی که در این فصل به نقد و بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت، توسط عدهٔ کثیری از نویسندگان کارزماتیک در توجیه روشهای شفابخشی آن‌ها به کار گرفته شده است. برای روشن ساختن مطلب، نویسندگان کارزماتیک که آموزه شفا را تبلیغ می‌کنند، کسانی می‌دانیم که به اکثر اصول ذیل پایبند باشند:

۱. «شفادهنده» معمولاً ادعا می‌کند که از عطیهٔ شفا برخوردار است و احتمالاً با گذاردن دست بر روی کسی و یا ادای کلامی، بیماری را شفا می‌بخشد.
۲. به عنوان یک اصل کلی، ایشان عقیده دارند که همهٔ مسیحیان بایستی

انتظار شفایافتن را داشته باشند؛ زیرا اراده و هدف خداوند برای قوم خود این است که آن‌ها تنی سالم داشته باشند.

۳. قدرت غیب‌گویی در کار است؛ یا به این شکل که فرد شفادهنده بدون اینکه قبلاً بیمار را دیده باشد «کلامی» از خداوند دریافت می‌کند و یا اینکه شفادهنده کلامی را دربارهٔ وضعیت بهبودی بیمار از خداوند دریافت می‌کند تا بتوان بر آن اساس و در راستای ارادهٔ خداوند برای بیمار دعا کرد.

۴. اخراج روح و برخورد با ارواح شریر به مورد اجرا گذارده می‌شود.

۵. برای اینکه «دعای از روی ایمان» مؤثر واقع شود بیمار، شفا یافته و ظاهراً سلامتیش را به دست می‌آورد.

۶. به بیماران روح‌القدس داده شده و یا به کمک فراخوانده می‌شود.

۷. برای شفابخشیدن گاهی از حالت خلسه و یا از خودبیخودی استفاده می‌شود.

۸. «دعای از روی ایمان» نوعی از دعا تلقی شده که مبتنی بر این اطمینان مطلق است که خداوند حتماً شفا می‌بخشد.

در مقایسه با آنچه که گفته شد، عقیده رایج در بین مسیحیان این است که هرگونه شفا و بهبودیافتن که خداوند به فردی عطا می‌کند، به سادگی از راه پاسخ به دعاهای قوم خویش است. او دیگر از کسانی که عطیهٔ خاصی داشته باشند استفاده نکرده بلکه به صورت مستقیم با بیمار برخورد می‌کند. هیچ وعده‌ای دربارهٔ شفای فیزیکی در کلام وجود ندارد، خداوند مطابق مشیت و حکمت کاملش عمل کرده و گاه ارادهٔ او بر این است که بار بیماری را بر دوش قوم خویش قرار دهد. اثبات این نکته و هدف خداوند از اجازه دادن به تداوم بیماری در فصل ششم: «به کارگیری فصل ۵ یعقوب» به طور مفصل تشریح شده است.

دیدگاه سنتی در مورد شفای الهی با دیدگاه کاریزماتیک تفاوت داشته و کارهای ایشان را به علت نافرمانی از کلام خداوند محکوم کرده و انجام آن‌ها را خطرناک به شمار می‌آورد؛ کارهایی مثل ادعای داشتن علم غیب، هر نوع ارتباط با شیاطین، خلسه و از خودبیخود شدن و شفابخشیدن از راه تخیل و به تصور درآوردن بهبودی.

حال دلایلی را که معلمین کاریزماتیک در حمایت از عقیده‌شان بر شفا ارائه

کرده‌اند به همراه پاسخ آن بررسی می‌کنیم. اولین آن‌ها این برهان کلی است که کاملاً برخلاف تعالیم کتاب مقدس بوده و با این حال هزاران نوایماندار مسیحی را دچار سردرگمی ساخته است. بعد از آن به آیاتی اشاره می‌کنیم که در تأیید دیدگاه شفای کاریزماتیکها از آن‌ها استفاده شده است.

## ۱. بیماری کار شیطان است.

بسیاری از کاریزماتیکها بر این باورند که هرچه که خوب است کار خداوند است و هرچه که بد است حاصل کار نیروهای تاریکی. به نظر ایشان باورکردنی نیست که خداوند مسئول بیماری باشد و لذا نتیجه می‌گیرند که مسبب همه بیماریها و امراض شیطان و دارودسته او هستند. این شیوه تفکر است که آن‌ها را به این باور رسانیده که خداوند هرگز بیماری را برای قوم خود برنمی‌گزیند. با چنین عدم آگاهی از اصول ابتدایی الهیات مسیحی است که «کالین ارکهارت» می‌نویسد: «مسیح به روشنی بیماری را کار شیطان می‌دید.»

چنین نویسندگانی از ابتدایی‌ترین اصول کتاب مقدس نیز بی‌خبر می‌باشند. زیرا خداوند در کلامش به ما می‌آموزد که وقتی آدم از اطاعت خداوند سقوط کرد، خداوند لعنت و مجازاتی را بر این دنیا قرار داد. خداوند برکات کامل خود را از این دنیا گرفته و اصل مرگ را وارد آن ساخت. از آن زمان تا به حال آفرینش - من جمله بدن آدمی - کاملاً دگرگون شده است. همه چیز تحت سلطه تغییر و نابودی قرار گرفته است.

مرگ و نیروی تباهی در این دنیا عمل می‌کند؛ مطابق حکمی که خداوند بر آدمی صادر کرد: «زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.» (پیدایش ۳: ۱۹) لطف ویژه خداوند دیگر کمال و یا رشد و باروری بدون نقص گیاهان را در حیطه حیات تضمین نمی‌کند. تمایلی به درهم‌ریختگی و بی‌نظمی وارد خلقت شده و لذا آدمی برای برآوردن نیازهایش باید عرق بریزد و خار و خاشاک را از زمین جدا سازد تا بتواند محصولی را به کشت برساند.

درد زایمان، زمینی که نفرین شده و ضرورت تلاش روزانه همگی ریشه در سقوط آدمی دارند و مجازاتش در باغ عدن. همه کسانی که در این دنیا زندگی

می‌کنند، چه ایمانداران و چه افراد بدون ایمان، بیولوژی شبیه به هم داشته و در دنیایی یکسان زندگی می‌کنند؛ بدنهایی میرا و ضعیف در برابر حمله میکروبیها، محیطی خصمانه و آلوده به بیماری و رو به اضمحلال. همه این‌ها جزئی است از حکم عادلانه خداوند بر نسل آدمی. به علاوه، این‌ها ضربه‌های چوب رحمت خداوند هستند زیرا از این طریق خداوند نسل آدمی را از شرایطی که در آن قرار گرفته باخبر می‌سازد تا دریابند که همگی گناهکارند و در دستهای مقتدر خدایی که به او بی‌احترامی شده است.

شیطان این نفرین را بر دنیا قرار نداده، این او نیست که بیولوژی مرگ را وارد حیات ساخته است. بلکه این خداوند است که آن برکات خاصی که باغ عدن را به بهشتی بر روی زمین بدل کرده بود، از آن گرفته و تمامی چرخه حیات را با ادای کلامی دگرگون ساخت. (پیدایش ۳: ۲۴-۱۴) حکم عادلانه و قضایی خداوند نبایستی به حساب شیطان گذارده شود! نه تنها او بانی نفرین بر آفرینش نیست بلکه خود یکی از قربانی‌های آن است؛ شیطان محکوم شده تا چون روحی فراری از خداوند در این دنیا سرگردان باشد تا با ظهور فرزندی از ذریت حوا - یعنی خداوند عیسی مسیح - سرش کوفته شود.

این فرض ساده‌لوحانه که شیطان بایستی مسبب همه بیماریها باشد ناشی از عدم درک این حقیقت است که خداوند دنیا را در وضعیت فعلی‌اش قرار داده که در آن اصل مرگ و تباهی در همه جای طبیعت رخنه کرده است. شیطان فقط زمانی می‌تواند باعث بیماری شود که با دعوت فردی، شخصیت او را تحت کنترل خود در آورد. این مطلب را در فصل «شیطان، همه جا شیطان» مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اگرچه شیطان نمی‌تواند باعث بروز بیماری شود، او از وضعیت ضعیف ایماندارانی که از بیماری در رنج هستند، سوءاستفاده کرده و با ایجاد وسوسه‌ها و افکار ناامیدکننده و تلخ آن‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد.

زمانی که پولس رسول از «خاری در بدن» رنج می‌برد، این عارضه را خداوند به او عطا کرده بود تا مانع غرور او به خاطر دریافت مکاشفه‌های پرجلال خداوند شود. این نقشه و یا کار شیطان نبود، اگرچه پولس به ما می‌گوید که این خار وسیله‌ای پیام آور یا فرشته‌ای - شد در دست شیطان که از راه آن وسوسه‌ها و



افکار دلسردکننده‌ای را به پولس القاء کند. پولس نمی‌گوید که شیطان باعث عارضه‌اش شد بلکه از آن سوءاستفاده کرد. خاری در بدن، از سوی خداوند طراحی و به پولس اهداء شده بود - همان خدایی که در کنار آن و در پاسخ به دعا‌های پولس به او فیض و تسلی کافی نیز بخشید-. فرض اینکه بیماری کار شیطان است، به معنای عوض کردن تعالیم کتاب مقدس با عقاید ابتدایی بت پرستان است. با این حال این کار یکی از شایع‌ترین روشهایی است که کاریزماتی‌ها در کتاب‌هایشان از آن استفاده کرده و ثابت می‌سازند که چقدر در عقاید خود از کتاب مقدس دور شده‌اند.

## ۲. خداوند به ما وعده سلامتی داده است.

یکی از استدلال‌های خادمینی که شفا می‌دهند این است که وعده سلامتی به تکرار به قوم اسرائیل - زمانی که در بیابان بودند - داده شده است. به عنوان مثال؛ «هیچ یک از همه مرضهایی را که بر سر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم زیرا که من یهوه شفا دهنده تو هستم.» (خروج ۵۱: ۲۶) با اطمینان کامل فرض بر آن شده که اگر اراده خداوند بر آن بود که قوم خود را در بیابان شفا بخشد، لذا ضروری است که امروزه نیز همه مسیحیان انتظار شفای کامل را داشته باشند. اما چنین نتیجه‌گیری و استدلالی کاملاً غلط و بی‌جاست؛ زیرا همه وعده‌های مربوط به شفا که در کتاب‌های اولیه عهد قدیم ثبت شده‌اند، به طور خاصی به «قوم اسرائیل» در آن زمان داده شده بودند. مشروط بر اینکه ایشان - به عنوان یک ملت یا قوم - تمامی احکام خداوند را به جا آورده و کنعانیان را از سرزمین موعود بیرون برانند. وعده‌های دیگری نیز در این قسمت از عهد قدیم وجود دارد که فقط شامل آن قوم و آن زمان خاص می‌شود.

به عنوان مثال، به آن‌ها وعده داده شده بود که به سرزمینی خاص در روی زمین هدایت خواهند شد تا آن را به تصرف خود درآورند و اگر مطیع خداوند می‌بودند از همه دشمنان زمینی محفوظ خواهند بود. این وعده را نمی‌توان به مسیحیان امروزه بسط داده و گفت به آن‌ها سرزمینی جغرافیایی داده شده و از هر نوع آزار و اذیتی در امان خواهند ماند. همچنین به قوم اسرائیل وعده داده

شده بود که در صورت اطاعت از خداوند به آن‌ها رفاه مالی داده خواهد شد اما می‌دانیم که در عهد جدید، ایمانداران مرتباً فراخوانده شده‌اند تا برای خداوند سختی ببینند.

بایستی همیشه این نکته را به یاد داشته باشیم که خداوند برای قوم اسرائیل هدف خاصی داشت؛ در دورهٔ عهدقدیم، خداوند به آن‌ها درس‌های اصولی را می‌آموخت - و از راه تجربهٔ آن‌ها این درسها را به دنیا نیز می‌آموزد. من جمله اینکه گناه بایستی مجازات شود و اطاعت از خداوند برکت او را به دنبال خواهد داشت. وقتی که بچه‌های ما خردسال هستند، در صورت خوشنود ساختن ما به آن‌ها آب نبات می‌دهیم. بدیهی است که ما این کار را تا آخر عمرشان ادامه نمی‌دهیم! به همین شکل نیز اراده خداوند برای شفا، دفاع و ساکن ساختن قوم اسرائیل در زمینی خاص جزئی از برنامه آموزشی او بود برای کلیسای نونهای. اصلی که تداوم دارد این است که خداوند زخمهای روحانی ما را شفا می‌بخشد، ما را از دشمن جان خود - شیطان - در امان داشته و به خانه‌ای در آسمان - بهشت - هدایت خواهد کرد.

جای تعجب نیست که چرا خداوند برای اسرائیل قدیم کارهای خاصی را به انجام رسانید؛ زیرا وی از راه قرار دادن ایشان در تجربه‌های نسبتاً سختی، اهداف خود را به کمال می‌رسانید. به عنوان نمونه، خداوند ایشان را فراخواند تا سختی‌های بیابان را تحمل کنند، تا سرزمینی را که پراز مردمان شیریر بود تصرف نموده و سرزمینی نو برپا کنند. خداوند به لحاظ نیکی خویش و برای اثبات آن به ایشان، برکات خاصی را به آن‌ها ارزانی داشت؛ مثل فراهم آوردن مٲا در بیابان که نیاز به هیچ کار و زحمتی نداشت و دیگر معجزات. به آن‌ها وعده داده شده بود که هیچ‌کس عقیم و نازا نگشته و دچار سقط جنین نخواهد شد. این وعده‌ها به آن‌ها به عنوان یک «قوم» داده شده بود. اما قوم از این برکات مدتی طولانی سود نبرد زیرا نسبت به شرایط عهد با خداوند وفادار نماند.

چه اتفاقی برای آن افراد خداترس افتاد، وقتی که «قوم» برکات فیزیکی وعده داده شده را از دست داد؟ آیا آن افراد ایماندار و خداترس همچنان آن برکات را در اختیار می‌داشتند؟ پاسخ این است که خیر! زمانی که «قوم» اسرائیل از قحطی رنج می‌برد، مورد حمله دشمن واقع می‌شد، فقر و نداری را تجربه می‌کرد و یا

قادر نبود تا کنعانیان را از سرزمینش بیرون راند، آن افراد ایماندار نیز در همه این مصیبتها شریک بودند. به یک کلام؛ برکات ویژه خداوند از قبیل ایمنی در برابر انواع بیماریها، برای «قوم» طراحی شده بود و تک تک افراد نمی‌توانستند آنها را حق خود بدانند.

### ۳. اسرائیلی‌ها هرگز بیمار نمی‌شدند.

برای اثبات این عقیده که خداوند می‌خواست که مردم عهدقدیم همیشه سلامت باشند، ادعا شده است که بیماری تنها زمانی به سراغ مردم می‌آمد که ایشان مرتکب گناه می‌شدند؛ نمونه بارز آن هم شائول است که عقل خود را از کف داد.

«جان ویمبر» - یکی از شفادهندگان پیشرو در دوران حیاتش - چنان از این موضوع اطمینان داشت که می‌گفت: «ایوب موردی استثنائی است.» سپس برای اینکه ایوب را از رده‌بندی خارج نموده و مشکلی را که پیش می‌آورد حل نماید، اضافه می‌کند: «اغلب رنجهای ایوب، بیماری نبودند.» این تنها تلاشی بی‌فایده است برای مغلطه کردن. کتاب ایوب، این عقیده را که تنها گناهکاران بیمار می‌شوند، کاملاً نابود ساخته و عمده حجم آن صرف این شده تا ثابت نماید که وضعیت سلامتی و یا رفاه مالی یک فرد هیچ نشانه‌ای از رابطه نزدیک او با خداوند نیست.

به هر حال، ایوب تنها فرد خداترسی نیست که از بیماری رنج می‌کشید. ادعای اینکه افراد خداترس در آن زمان هرگز بیمار نمی‌شدند، نمونه‌ای است از خرواری از ادعاهای توخالی که توسط نویسندگان کاریزماتیک مثل «جان ویمبر» مطرح شده‌اند. خطر در آنجا است که نوایمانداران و افراد ساده لوح ممکن است این ادعاها را باور کنند. به دلیل ناآشنایی با کتاب مقدس، ایشان ممکن است از بیماری کشنده یعقوب که در فصل ۴۸ پیدایش آمده بی‌خبر باشند، ممکن است از بیماری و مرگ الیشع و یا بیماری دانیال نبی - که در واقع ناشی از دریافت مکاشفه خداوند بود که او را از پا انداخت - بی‌اطلاع باشند.

نمونه دیگر داوود پیامبر است؛ آیا ادعا شده که تمامی بیماریها و رنجهای او

ناشی از تنبیه خداوند به خاطر گناهانش بوده است؟ (البته بعضی از آن‌ها قطعاً بدین دلیل بوده است) پس مزمور ۲۲ که پیشگویی رنجهای مسیح است چه؟ در این مزمور داوود - به عنوان نمونه‌ای از مسیح - رنجهای دردآوری را توصیف می‌نماید. داوود که تحت تعقیب و آزار قرار گرفته بود، تقلای شدید و دسته و پنجه نرم کردن با مرگ، تحلیل قوای جسمانی و فکری را تشریح می‌کند. چگونه کاریزماتیکهای شفادهنده با چنین قاطعیتی می‌توانند بگویند که بیماری در عهد قدیم همیشه در نتیجه گناه شخصی بوده است؟ پس راجع به «ایّا» در کتاب اوّل پادشاهان چه می‌گویند؛ کودکی که مُرد چون تنها کسی بود که مرتکب گناه شده بود؟ و یا آن بچه‌ای که ایلیا او را شفا بخشید، آیا او به خاطر گناهِش بیمار شده بود؟

میزان آگاهی و نحوه تفسیر کتاب مقدس که بعضی از طرفداران شفاهندگی در حمایت از ادعای خود از آن‌ها استفاده می‌کنند بسیار ضعیف است، در عوض ایشان اهمیت بیشتری به رؤیاهای شخصی، خوابها و پیامهای مستقیمی که از خداوند دریافت کرده می‌دهند تا به کتاب مقدس. هدف ما این است که ایمانداران را فراخوانیم تا به راحتی چنین ادعاهایی را نپذیرند. به مجرد اینکه آن‌ها آیه نقل قول شده از کتاب مقدس را مطالعه کنند، به راحتی درمی‌یابند که چقدر برهان ایشان ضعیف است و از آن آیه نابه‌جا استفاده شده است.

## ۴. مسیح الگوی ماست.

برای هرکس که هنوز علت شفابخشیدن نجات‌دهنده ما را دریافته باشد، این دلیلی که کاریزماتیکها پیش می‌کشند، به نظر بسیار قانع کننده و قوی می‌آید. زیرا به نظر بسیار ساده و منطقی می‌رسد: «مسیح بیماران را شفا می‌داد و او الگوی ماست.» اغلب نویسندگان مروج شفا دلیل می‌آورند که خداوند عیسی مسیح وقت زیادی را صرف شفابخشیدن بیماران نمود و لذا وظیفه ماست که کار او را ادامه دهیم.

یکی از ایشان می‌نویسد: «همیشه هدف اصلی خداوند شفا دادن بود... عیسی مسیح جلسه دعای طولانی با پدر آسمانی‌اش نداشت تا جوپای نظر او راجع به شفا شود، او می‌دانست که پدرش خواستار آن است.» (ارکهارت) نویسنده

دیگری می‌نویسد: «شفا چیزی است که خداوند می‌خواهد در این جهان صورت گیرد و وظیفه ما این است که این کار را به انجام رسانیم.» (گلنون)

اغلب نویسندگان کاریزماتیک دلایل متعددی می‌آورند که چرا مسیح بیماران را شفا می‌داد، اما جالب است که تقریباً همه آن‌ها مهمترین و اصلی‌ترین دلیل را از قلم می‌اندازند و همین دلیل است که بنیاد شفای کاریزماتیکها را بر باد می‌دهد؛ عیسی مسیح بیماران را شفا نمی‌داد تا الگویی برای ما باشد. بلکه تا ادعای الوهیت خویش را ثابت کرده و نشان دهد که او همان مسیحای وعده داده شده است که از سوی خدای پدر فرستاده شده است. در انجیل یوحنا ۲۰: ۳۱-۳۰ چنین می‌خوانیم: «عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. اما همین قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی مسیح پسر خداست و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.»

در همان انجیل چنین می‌خوانیم: «و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.» (انجیل یوحنا ۲: ۱۱) و در یوحنا ۵: ۳۶ خداوند عیسی مسیح می‌گوید: «زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم یعنی کارهایی که من می‌کنم بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.» قطعاً هدف تمامی معجزات شفابخش مسیح این بود تا شخصیت پر از عطوفت و همدردی او را به همگان نشان دهد، اما هدف اصلی آن بود تا ثابت سازند که او همان مسیحای موعود کتاب مقدس و پسر خداست.

با به نمایش گذاردن قدرت و جلال خود، مسیح نه تنها بیماریهای فیزیکی را شفا می‌داد بلکه حتی معلولیتهای مادرزاد را نیز؛ وی به نابینایان قدرت بینایی و به افراد مفلوج قدرت راه رفتن داده، دست و پاهای از کارفتاده را دوباره سالم گردانیده و حتی مردگان را نیز به حیات می‌خواند (بدون اینکه حتی یکبار هم در این کار شکست بخورد) تا برای همیشه ثابت سازد که او مسیحاست. این دلیلی است که در کتاب مقدس برای قدرت شفابخشی مسیح آورده شده است.

نویسندگان کاریزماتیک، هدف اصلی خداوند از شفا را نادیده گرفته و خیال دارند همان کارها را انجام دهند. اما دلایل آن‌ها به لحاظ دیگری نیز غلط است؛ اگر قرار است که ما مسیح را الگوی خویش قرار دهیم، چرا هیچ یک از

شفادهندگان امروزی نمی‌تواند نتایجی مثل مسیح بدست آورد؟ چرا ایشان تنها تحت شرایطی خاص - که حتی افراد بی‌دین نیز در آن شرایط موفقیت داشته‌اند - با استفاده از هیپنوتیزم است که شفا می‌دهند؟ چرا بسیاری از بیمارانی که فکر می‌کردند به دست ایشان شفا یافته‌اند، بعداً نظر خود را عوض می‌کنند؟ اگر الگوی ما خداوند عیسی مسیح است لذا شفابخشیدن ما هم بایستی کامل و بدون نقص باشد و بتواند افراد کور، کر و ناقص‌الخلقه را به طور کامل شفا داده و حتی مردگان را زنده سازد.

## ۵. مسیح به شاگردانش گفت که شفا دهند.

اغلب کاریزماتیکهای معتقد به شفا، اشاره به فرمان خداوند ما به دوازده شاگرد و بعداً به آن هفتاد نفر می‌کنند: (انجیل لوقا ۹ و ۱۰) آیا به این شاگردان حکم نشد که مریضها را شفا بخشند و مگر به آن‌ها قدرت بر دیوها و شفادادن همه امراض عطا نشد؟ آیا به آن هفتاد نفر گفته نشد که همچنانکه پیام خداوند را بشارت می‌دهند، بیماران را نیز شفا بخشند؟ همه کاریزماتیکهایی که شفا می‌دهند همصدا شده و می‌گویند دستوری که به این شاگردان داده شده، الگویی است برای همه شاگردان مسیح در طول تاریخ کلیسا. اما ایشان دوباره در اشتباه‌اند زیرا دلیل اینکه مسیح - به طور موقتی - به شاگردانش قدرت شفا را بخشید در اناجیل ثبت شده است. در حقیقت هرچه که درباره این دو مأموریت ذکر شده، اشاره به مأموریتی خاص و یگانه دارد.

به آن دوازده شاگرد مأموریت داده شد تا فقط نزد «یهودیان» بروند و نه غیریهود. آن‌ها می‌توانستند هرگونه بیماری را علاج بخشند و حتی مرده را نیز زنده سازند. اما ایشان از حمل کردن توشه‌دان، پیراهن و یا کفش اضافی و یا گرفتن کمک مالی منع شده و بایستی برای بقای خود کاملاً به میهمان‌نوازی دیگران وابسته می‌شدند. همه این‌ها در انجیل متی ۱۰: ۱-۵ ثبت شده است. آن هفتاد شاگرد نیز مأموریتی خاص داشتند، ایشان بایستی به شهرهایی می‌رفتند که مسیح شخصاً و به زودی از آن‌ها دیدار می‌کرد. هدف از فرستادن آن‌ها به این مکانها علاوه بر شفای بیماران اعلام این بود که «پادشاهی خداوند نزدیک شما آمده است» تا با این کار مؤده ملاقات مسیح از آن محل را به یهودیان آن زمان

برسانند.

عیسی مسیح در واقع به قومی که در عهد با خداوند بودند می‌گفت: با انجام این کارهای شگفت به نام من، در خواهید یافت که سلطنت خداوند نزد شما آمده و عصری جدید آغاز گشته است؛ اینک مسیحای موعود در میان شماست! به هیچ روی این مأموریت خاص شاگردان، الگویی برای خادمین کلیسا نیست؛ ما این حقیقت را از وظایف محدودی که به آنها داده شده بود درمی‌یابیم؛ آیا خداوند از ما خواسته تا خدمت خود را محدود به یهودیان سازیم؟ آیا خداوند امروزه از مبشرین کلامش می‌خواهد تا از دریافت کمک مالی سرباز زده و حتی پیراهن و لباس اضافی با خود حمل نکنند؟ چرا کاریزماتیکها تمامی عناصر این مأموریت را الگوی خود قرار نمی‌دهند؟

دلیل نهایی که این مأموریتها موقتی و خاص آن زمان بوده در انجیل لوقا ۲۲: ۳۶ - ۳۵ آمده؛ در این آیات خداوند ما این مأموریت را متعلق به گذشته دانسته و اصولی تازه را برای کار آینده شاگردانش بنا می‌نهد. او به زودی از سوی قوم اسرائیل طرد شده و دوره شفا بخشیدن بی‌وقفه بیماران - که نشانه ظهور او بود - به پایان می‌رسد. در آینده شفا بخشیدن به ندرت کمتری رخ می‌دهد و تنها محدود به گروه رسولان او خواهد بود. وقتی که مسیح در متی ۲۸: ۲۰ - ۱۶ مأموریت بزرگ را به شاگردانش وامی‌گذارد (دیگر اشارت بدان در لوقا ۲۴: ۴۸ - ۴۵ و اعمال رسولان ۱: ۸ آمده) هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده که معجزه شفا دادن جزوی از فعالیت خادمین خواهد بود. تنها در یک بخش است که اشاره به شفا دادن شده است و مخاطبین ویژه این آیات شاگردانی بودند که در آینده رسولان او خواهند بود و اکنون آن قسمت را بررسی می‌کنیم.

## ۶. مسیح وعده داد که معجزاتی به دنبال خواهد بود.

مورد استثنایی را که در مأموریت شاگردان بدان اشاره شد در انجیل مرقس ۱۶: ۱۸ - ۱۴ می‌بینیم که پی‌آمد معجزات و آیاتی وعده داده شده است؛ «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه

حرف بزنند. و مارها را بردارند و اگر زهر کشنده‌ای را بخورند آسیبی به ایشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.»

چرا این روایت «مأموریت» با دیگر روایات در این باره فرق داشته و شامل وعده شفا، اخراج دیوها و مصونیت در برابر زهرمار می‌شود؟ پاسخ این است که این مأموریت به صورت خصوصی و فقط به شاگردان داده شد؛ آن هم مدتی بعد از دادن «مأموریت بزرگ» که به صورت علنی به آن‌ها در جلیلله داده شده بود. شرایط این دو مأموریت هم به صورت متفاوتی در انجیل مرقس و یوحنا آمده است. در روایت مرقس «مأموریت بزرگ» وقتی که آن‌ها برای غذا خوردن نشسته بودند، به آن‌ها داده شد و در انجیل یوحنا، وقتی که شاگردان با خداوند بر سر کوهی نشسته بودند. اکثر مفسرین بر این عقیده‌اند که حادثه اول همانی است که پولس رسول در رساله اول قرنیتیان ۱۵: ۶ به آن اشاره می‌کند؛ که مسیح پس از رستخیزش توسط ۵۰۰ نفر از مردم دیده شد. لذا آنچه که در روایت مرقس ثبت شده از لحاظ زمانی قبل از این رویداد رخ داده یعنی زمانی که مسیح در اورشلیم با شاگردانش - که رسولان آینده می‌بودند - تنها بود.

مرقس ۱۶: ۱۴ با فراهم نمودن زمینه این دیدار ۱۱ شاگرد و مأموریتی که به آن‌ها داده شد به درک ما از مطلب کمک می‌کند: «و بعد از آن به آن یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بی‌ایمانی و سخت‌دلی ایشان توبیخ نمود. زیرا به آن‌هایی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق نمودند.» هدف اصلی خداوند این بود که شاگردانش را به دلیل بی‌ایمانی و سخت‌دلی سرزنش نماید؛ نکته اصلی در اینجا است. همچنانکه این قسمت را می‌خوانیم، بایستی آن را به خاطر داشته باشیم. مسیح بعد از توبیخ آن‌ها مأموریتشان را به شکلی خلاصه به آن‌ها یادآور می‌شود: «پس به ایشان گفت در تمام عالم بروید و همه مردم را به انجیل موعظه کنید. هرکه ایمان آورده تعمیم یابد نجات یابد و اما هرکه ایمان نیارورد بر او حکم خواهد شد.» شنوندگانی که ایمان بیاروند رستگار شده و کسانی که بدون ایمان باقی بمانند هلاک خواهند گردید. دقت کنید که زمانی که خداوند راجع به شنوندگان صحبت می‌کند، وی از ضمیر مفرد استفاده می‌کند. (هر که)

پس از اینکه مأموریت آن‌ها را به ایشان یادآور شد، خداوند به مشکل آن‌ها



بازمی گردد؛ که همه یا اکثریت ایشان بی‌ایمان و یا دل‌سخت بودند- و لذا ایشان را با این وعده دلگرم می‌سازد که «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود..» اکنون مخاطبین وی آن کسانی نیستند که به بشارت ایمان می‌آورند، بلکه رسولانش. توجه کنید که در اینجا او از ضمیر جمع استفاده نموده تا نشان دهد که روی صحبتش با آنهاست. اگر ایشان زندگی خود را وقف اطاعت از خداوند و این مأموریت نمایند آنگاه: «به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف بزنند و مارها را بردارند و اگر زهر کشنده‌ای بخورند آسیبی بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان بگذارند، شفا خواهند یافت.» (انجیل مرقس ۱۶: ۱۸-۱۷)

تفسیر این بخش بدین گونه کاملاً درست است و با موضوعی که مرقس در ابتدای این روایت اعلام می‌کند - یعنی سرزنش بی‌ایمانی و سخت‌دلی شاگردان- هم‌خوانی دارد. چگونه مسیح این کار را کرد؟ ابتدا ایشان را سرزنش نمود، بعد وظیفه‌شان را به آنها یادآوری نموده و در نهایت وعده داد که آیات تأییدکننده بدنبال کار رسولانی خواهد بود که او را اطاعت نموده و ایمان داشته باشند. حقایق ثبت شده نیز درستی این تفسیر را تأیید می‌کنند؛ زیرا - طبق اعمال رسولان- فقط رسولان (به علاوه سه نفر از یاران نزدیکشان) قادر به شفا دادن بیماران بودند. در مورد زهرکشنده مار، تنها پولس رسول بود که از آن آسیبی ندید. (البته صحبت کردن به زبانهای تازه در آن زمان محدود به گروه رسولان نبوده ولی دیگر آیات و معجزات خاص ایشان بود.)

آیات مرقس ۱۶: ۱۸-۱۷ که کارزماتیکها از آنها برای ادعای خود استفاده کرده و می‌گویند که این آیات برای همه زمانهاست، در واقع باعث شرمندگی آنهاست زیرا ایشان در برابر زهرکشنده و نیش مار توان ایستادگی ندارند. مگر اینکه بتوانند این کار را بکنند، در غیر این صورت بایستی دریابند که این آیات را به نفع نظریه خود از متن کلام خداوند خارج کرده‌اند؛ یعنی آیاتی که مخاطبانش تنها رسولان آینده بودند و نه همگان. مأموریتی که به همه ایمانداران - در همه زمانها- داده شده (در انجیل متی و اعمال رسولان) هیچ اشاره‌ای به شفابخشیدن نمی‌کند.

## ۷. شفا در کار فدیة مسیح است.

یکی دیگر از دلایلی که شفا دهندگان کاریزماتیک ارائه کرده‌اند این است که مسیح هم برای از بین بردن بیماری و هم گناه بر روی صلیب جلجتا قربانی شد. لذا شفابخشیدن بیماران بایستی همراه بشارت بخشودگی گناهان در خدمت کلیسا وجود داشته باشد. در انجیل متی ۸: ۱۷-۱۶ نوشته شده است: «اما چون شام شد بسیاری از دیوزده‌ها را نزد او آوردند و به محض ادای سخنی، ارواح را بیرون کرد و همهٔ مریضها را شفا بخشید. تا سخنی که به زبان اشعیاء نبی نوشته شده بود به کمال رسد که او ضعفهای ما را گرفت و مرضهای ما را برداشت.»

آنچه که متی بدان اشاره می‌کند آیات معروف اشعیاء نبی در فصل ۵۳: ۴-۵ است: «لیکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم... از زخمهای او ما شفایافتیم.» کلمه‌ای که به فارسی «غمها» ترجمه شده، در زبان عبرانی به معنای «بیماری» هم به کار برده شده و البته اشعیاء اذعان می‌دارد که ما با زخمهای مسیح شفا یافته‌ایم. بدون شک مسیح بر روی صلیب هم مجازات گناهان را از میان برداشت و هم پیامدهای گناه را. (که شامل نفرین خدا یعنی رنج، بلا، ناراحتی و مرگ می‌شود). مسیح بر روی صلیب این حق را بدست آورد تا ما را از همهٔ بیماریهای روحانی و جسمانی نجات دهد. لذا بدون تردید با فدیة قربانی مسیح، سلامتی جسمانی ما هم خریداری شده است.

اما نمی‌توان نتیجه گرفت که سلامتی جسمانی هم‌اکنون و به طور کامل بلافاصله بعد از ایمان به ما عطا خواهد شد. همهٔ برکاتی که مسیح با قربانی فدیة خود بدست آورد، اکنون در اختیار ما نیست. مهمترین این برکات رهایی از مرگ است: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه‌زاد خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» (انجیل یوحنا ۳: ۱۶)

این آیه اشاره به روح و حیات آینده دارد زیرا بدن کنونی ما دچار نابودی و مرگ شده و رستاخیز و نوسازی آن در آینده صورت خواهد پذیرفت. مسیح مردگان را نیز زنده می‌ساخت اما نمی‌توان نتیجه گرفت که؛ پس ما هم باید تمامی مسیحیان مرده را دوباره زنده سازیم، زیرا این برکت فدیة مسیح متعلق به آینده است.

به همین گونه نیز شفا بخشیدن؛ اگر خداوند در پاسخ به دعاها ما را شفا بخشید، باید به یاد داشته باشیم که او حق بخشیدن گناهان و از میان برداشتن عوارض گناه را با خونش بر صلیب خریداری کرده است. اما ثمره اصلی کار مسیح در آینده است، زمانی که کهولت، بیماری و در نهایت مرگ تا به ابد از میان برداشته شده و ما به بهشت می‌رویم تا با او باشیم. شفایی که امروزه ممکن است از آن بهره ببریم، تنها تجربه کوچکی است از رستگاری و رهایی ابدی که در انتظار ماست.

زمانی که خداوند ما عیسی مسیح بر روی زمین بود همه بیماریها و امراض را شفا می‌بخشید تا هم برهان و هم اثباتی باشد بر این ادعا که او همان مسیحای وعده داده شده در کتاب اشعیاء نبی است که گناهان و عواقب آن - یعنی رنج، مصیبت و مرگ- را از میان برمی‌دارد. او قدرت الهی خود را با شفای چنین بیماریهایی به نمایش گذارد، اما وعده شفای فیزیکی به کسانی که به او ایمان بیاورند نمی‌داد بلکه وعده توبه و بخشودگی گناهان را. پولس رسول خدمتی را که به مبشرین کلام داده شده «کلام مصلحه» می‌نامد؛ بزرگترین برکت فدیه مسیح، بخشودگی گناهان است که ما آن را به همگان بشارت می‌دهیم. شفای فیزیکی برکتی است برای آینده، اگرچه در پاسخ به دعای بیماران ایماندار، خداوند در بسیاری از موارد این برکت را به آنها عطا می‌کند. اگر شفا بخشیدن را به حد بخشودگی گناهان ارتقاء داده و سلامتی کامل بدنی را در این دنیا از فواید تضمین شده صلیب مسیح قلمداد کنیم، آنگاه معنای فصل ۵۳ اشعیاء نبی را به نحوی به نفع تفسیر خود پیچانیده‌ایم که در تضاد با آموزه‌های روشن عهد جدید است! زیرا بدنهای میرای ما بایستی در انتظار رستگاری کامل و رهایی از صدمه، آسیب و میرایی باشند.

## ۸. تحول روحانی شامل شفا نیز می‌شود.

بسیاری از نویسندگان معتقد به شفا به عبارت «خلقت تازه» که پولس رسول از آن استفاده کرده، تمسک می‌جویند: «پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای است» (رساله دوم قرنتیان ۵: ۱۷) به نظر آنها این سخن پولس ثابت

می‌کند که حیات تازه و روحانی بلافاصله سلامتی بدنی را نیز بدنبال خواهد داشت و جزو برکات آمدن به سوی مسیح است. اما این نویسندگان به خود زحمت نمی‌دهند که متن را به دقت مطالعه کرده و ببینند که پولس راجع به چه چیزی صحبت می‌کند. وقتی که او از «خلقت تازه» صحبت می‌کند، آیا او روح، فکر و شخصیت ایماندار را در نظر دارد یا بدن فیزیکی او را؟

اگر نویسندگان کاریزماتیک به آیاتی که این آیه را احاطه کرده‌اند، نگاهی می‌انداختند به سرعت جوابشان را در همان فصل پیدا می‌کردند؛ پولس نشان می‌دهد که تحول روحانی ما را در همان بدنهای فیزیکی که هستیم باقی نگاه می‌دارد. بدنهایی که به خیمه تشبیه شده‌اند با همه نقایصش: «زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ذوب شود، عمارتی از خدا داریم. خانه‌ای به دست ساخته نشده و جاودانی در آسمانها» (رساله دوم قرنتیان ۵: ۲-۱)

بسیاری آیات در کتاب مقدس وجود دارد که به ما می‌گوید بدنهای ما رستگاری کامل خلقت تازه را دریافت خواهند کرد؛ رستاخیز بدنی در آینده رخ خواهد داد و تنها بعد از آن است که کالبدهای ما از همه دردها، رنجها، مشکلات و بیماریها رهایی خواهد یافت. رومیان ۸: ۲۵-۱۸ نمونه‌ای از این آیات است که به نظر می‌رسد نویسندگان کاریزماتیک آن را به درستی نفهمیده‌اند: «زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است. زیرا که انتظار خلقت منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد... در این امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت.»

هر یک از ما چه شبان، چه عضو با تجربه کلیسا یا معلمین بایستی این اصول اولیه انجیلی را به نوایمانداران نشان دهیم تا دریابند که معلمین کاریزماتیک از آیات کتاب مقدس به چه صورت نابه‌جایی در جهت باورهای خود استفاده می‌کنند.

## ۹. در کلیسای اولیه دائماً معجزه رخ می‌داد.

همه نویسندگان کاریزماتیک تظاهر می‌کنند که در تمامی کلیساهای نوپای عهدجدید به طور مرتب معجزه روی می‌داد. «نحوه روایت ساده و عادی

موارد متعدد شفابخشیدن که در عهد جدید ثبت شده نشان می‌دهد که این رخدادهای همچون اتفاقی روزمره و عادی تلقی می‌شده است.» (گلنون) دیگری می‌نویسد: «به روشنی پیداست که شفادادن منحصر به رسولان نبود.» (ارکهارت) اگر ادعاهای عجیب و غریب و داستانهای دورازباور جان ویمبر ما را به شک وامی‌دارد، وی به ما می‌گوید که علت شکاکیت ما در این است که «چقدر مسیحیت در جوامع غرب از آنچه که تجربه روزانه و عادی در زمان عهد جدید بود، فاصله گرفته است.»

آیا این گفته حقیقت دارد؟ مرحوم «کنون جیم گلنون» از دیدگاه سنتی که شفابخشیدن را منحصر به گروه رسولان می‌داند به شدت انتقاد کرده و می‌نویسد: «این دیدگاهی است که در دفاع از آن حتی یک کلمه هم در کتاب مقدس پیدا نمی‌شود.» اما وقتی همین نویسنده برای اثبات ادعایش آیاتی را از کتاب مقدس ردیف نموده، با کمال تعجب می‌بینیم که حتی یک آیه هم نیست که در آن ایماننداری عادی کسی را شفا داده باشد. هیچ یک از طرفداران شفا نیز نمی‌توانند آیه‌ای را از کتاب مقدس در این زمینه ارائه دهند. هریک از موارد شفابخشیدن - به دست یک فرد - که در کتاب اعمال رسولان ثبت شده، به دست یک رسول یا دستیار نزدیکش انجام گرفته است. اگر به دقت روایت کتاب مقدس را دنبال کنیم، می‌بینیم که تنها ۳ نفر از جانشینان رسولان در شفادادن دستی داشته‌اند: استیفان، فیلیپس و احتمالاً بارناباس - اگر اعمال رسولان ۱۴:۳ او را نیز شامل شود - (در مورد اینکه آیا افراد دیگری نیز در این کار دخیل بودند به زودی بدان اشاره خواهیم کرد) غیر از این گروه خاص از هیچ کس دیگری که دارای عطیه شفا باشد چه در کتاب اعمال رسولان و یا رساله‌ها نامی آورده نشده است. در واقع زمانی که رساله عبرانیان نوشته می‌شد (سالهای ۶۸ - ۶۴ میلادی) نویسنده آن رساله معجزات شفا را که بدست آدمی انجام می‌گرفت، مربوط به گذشته می‌داند. (عبرانیان ۲: ۴)

این باور که در همه موارد و همه‌جا معجزه شفا صورت می‌گرفت، کاملاً یک توهم است. با این حال همه نویسندگان کاریزماتیک عقیده دارند که این شرایط عادی کلیسای اولیه بوده است. آن‌ها با نقل قول آیات و موارد متعددی از کتاب مقدس سعی دارند به خوانندگان خود القاء کنند که معجزات به طور دائمی و

بی‌وقفه در کلیسای نوپا روی می‌داد. اما از یاد می‌برند که بگویند نقل قولهای ذکرشده اختصاص به رسولان و سه نفر از دستیارانشان داشته است. این روزها که کاریزماتیکیها قصد در مغلظه کردن موضوع دارند بایستی توجه ایمانداران را به آیاتی جلب کنیم که ثابت می‌سازند شفابخشیدن مختص رسولان بوده و مردم عادی قادر به انجامش نبوده‌اند. به این مثالها توجه کنید: «و همه خلق ترسیدند و معجزات و آیات بسیار از دست رسولان صادر گشت.» (اعمال رسولان ۲: ۴۳) - «پس تمام جماعت ساکت شده به برنابا و پولس گوش سپردند چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امتها به واسطه ایشان ظاهر ساخته بود.» (اعمال رسولان ۵: ۱۲) در رساله عبرانیان چنین می‌خوانیم: «چنین نجات عظیمی را که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند (یعنی رسولان) بر ما ثابت گردانیدند. درحالی که خدا نیز با ایشان (و نه با کس دیگری) شهادت می‌داد به آیات و معجزات و انواع قدرتها و عطایای روح القدس بر حسب اراده خود» (رساله عبرانیان ۲: ۳-۴)

برخلاف تلقی نویسندگان کاریزماتیک، اثبات نادر بودن معجزاتی که بدست آدمی در عهد جدید صورت می‌گرفت کار مشکلی نیست. خوانندگان می‌توانند این نکته را با مطالعه شخصی اعمال رسولان بر خود ثابت سازند. فصل ۹ اعمال رسولان نمونه‌ای از این شفابخشیدن نادر است که حیرت و تعجب همگان را بدنبال داشت. در این بخش، درباره شفایافتن شخصی به نام اینیاس در لُدّه و زنده ساختن تابیتا در یافا می‌خوانیم که هر دو بدست پطرس رسول انجام گرفت. در هر دو مورد، این رخدادها تمامی مردم آن ناحیه را متأثر ساخته و بسیاری از یهودیان را به سوی ایمان به خداوند عیسی مسیح به عنوان مسیحای حقیقی راند.

نکته مهم این است که در هر یک از این دو مکان گردهمایی ایمانداران در حال حاضر برقرار بود؛ با این حال ایشان آیات رسولان را چون کاری کاملاً خارق‌العاده و تازه قلمداد کردند. واضح است که اگر شاگردان ساکن لُدّه هر هفته افراد مفلوجی مثل اینیاس را شفا می‌دادند، شفای معجزه آسا بدست پطرس توجه کسی را جلب نکرده و لوقا نیز آن را چنین بااهمیت جلوه نمی‌داد.

تنها دلیلی که برای شگفت‌زدگی مردم آن ناحیه می‌توان آورد، خارق‌العاده بودن شفابخشیدن است. بدون شک اعضاء کلیسا که از بیماری رنج می‌بردند در پاسخ به دعا بهتر می‌شدند (شاید به تدریج) اما شفابخشیدن آبی به دست یک فرد شفا‌دهنده در آن منطقه موضوعی کاملاً ناشناخته و جدید بود. این تصویری است که لوقای پزشک به ما ارائه می‌دهد.

به همین شکل در یافا هیچ یک از اعضاء کلیسا، مرده‌ای را زنده نساخته بود زیرا رسولان در آنجا ساکن نبودند. این امر بقدری نادر است که باعث غوغایی در شهر شده و یهودیانی که هنوز در شک قرار داشتند به خوبی دریافتند که قدرت خداوند پیام رسولان را همراهی می‌کند. اگر این معجزه امری عادی و اتفاقی روزمره بود، آنگاه هیچ‌کس را به حیرت وانمی‌داشت.

به حادثه‌ای که در تروآس رخ داد توجه کنید؛ وقتی که افتیخس - که در کنار پنجره نشسته و به موعظه طولانی گوش می‌داد- به خواب رفته و به طبقه پایین سقوط کرد. در اعمال فصل ۲۰ نمی‌خوانیم که فردی با عطیه شفا که در آنجا ساکن بود به بالای سرش فراخوانده شده تا دست بر او گذاشته و او را شفا دهد. در حقیقت شوک شدیدی به همه وارد شده و نگرانی و احساس بیچارگی در بین جماعت به قدری زیاد بود که اولین کلام پولس - وقتی که جنازه آن جوان را در بر گرفت- باعث تسلی آن‌ها گردید. پس کجا بودند آن همه شفا‌دهندگان که برای زنده کردن آن جوان داوطلب شوند؟ حقیقت این است که هیچ‌کس قدرت آن را نداشت تا او را به حیات بازگرداند. تنها یک نفر می‌توانست با انتظار و امید شفابخشیدن به آن جنازه نزدیک شود و او پولس رسول بود. چرا نویسندگان کاریزماتیک هیچ توضیحی برای این رخداد‌های کلیسای اولیه ندارند؟ نباید اجازه دهیم تا ایشان با ادعاهای بی‌اساس - همچون رایج بودن معجزات در کلیسای اولیه- ایمانداران بی‌تجربه را سردرگم سازند، در حالی که روایت ایشان فرسنگها از واقعیت مکتوب در اعمال رسولان فاصله دارد.

عطیه شفا به رسولان بخشیده شده بود زیرا آن‌ها شاهدین رستاخیز عیسی مسیح بودند تا بدین وسیله آن‌ها به عنوان حاملین معتبر پیام خداوند شناخته و تأیید شوند. هرکس دیگری که قدرت شفابخشیدن را داشت؛ مثل فیلیپس، استیفان و بارنابا دستیار مستقیم و همکار نزدیک ایشان بود. امکان دارد که غیر

از این سه نفر یاد شده (توسط رسولان) به افراد دیگری هم این عطا داده شده باشد اما ذکری از هیچ یک از ایشان در کتاب مقدس به میان نیامده است. لذا ادعای اینکه وقوع معجزات در کلیسای نوپا و شفابخشیدن بیماران به دست اعضای کلیسا امری روزمره و عادی بود، کاملاً اغراق آمیز و به دور از حقیقت است. واضح است که اگر عده‌ای بودند (که توسط رسولان به آن‌ها این عطا رسیده بودند) تا دیگران را شفا دهند، تعدادشان بایستی خیلی اندک می‌بوده باشد. در غیر این صورت حقیقت ادعای رسولان خدشه‌دار می‌شد. زیرا مطابق تعلیم کتاب مقدس هدف اصلی بخشیدن این عطیه، همین مسأله بود.

این حقیقت که هدف اصلی معجزات و شفابخشیدن تأیید و شناسایی رسولان واقعی بوده در رساله دوم قرن‌تین ۱۲: ۱۲ - ۱۱ آمده است؛ در اینجا پولس رسول به دلیل انتقاد از کارش و همچنین وجود رسولان کاذب در کلیساها مجبور می‌شود تا بر مقام رسالتش پافشاری کند. وی به منظور اینکه هرگونه شکی را در مورد حقیقت مقام رسالتش برطرف کند می‌گوید: «از آن رو که من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمتر نیستم. هرچند هیچ هستم. به درستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قدرتها پدید گشت.»

نشانه‌هایی که ثابت می‌کند که فردی رسول واقعی است آیات، معجزات و قدرتها یا کارهای شگفتی آور می‌باشد. اگر تعداد کثیری از شبانها، خادمین و اعضاء عادی کلیسا توانایی انجام معجزات را می‌داشتند، چگونه ممکن بود که رسول واقعی را تشخیص داد؟ چگونه کسی می‌توانست بفهمد که آیا کلام ایشان مکاشفه خداوند است یا نه؟ چگونه کسی می‌توانست بین رسول واقعی و رسولی کاذب افتراق بگذارد؟

دکتر رکس گاردینر در کتابش «تحقیق یک پزشک از معجزات شفا» به نظر می‌رسد از اینکه فقط رسولان قادر به انجام چنین کارهایی بودند، ناخورسند است و می‌نویسد که این مطلب او را به یاد زمانی می‌اندازد که در اوگاندا به عنوان میسیونر انگلیسی در بین مردم بومی خدمت می‌کرد. برحسب اتفاق نماینده کلیسا در آنجا فرماندار دست‌نشانده دولت بریتانیای کبیر بود. وی برای حضور در جلسات مهم کلیسا با ماشین رولزرویس به آن مکان اسکورت می‌شد. زیرا در آن زمان ضروری بود که نماینده ملکه انگلیس از جاه و جلال والایی برخوردار باشد.



دکتر گاردینر براین عقیده است که دقیقاً این همان کاری است که مسیحیان سنتی با رسولان انجام می‌دهند؛ ما به آن‌ها موقعیتی بالا می‌دهیم تا اعتبارشان را تأیید کنیم. اما نکته در اینجاست که ایشان تنها رهبران دینی نبودند بلکه حاملین پیام خداوند و مکاشفه اسرار او بودند و لذا روح‌القدس به طریق خاصی آن‌ها را از دیگران متمایز گردانید. اگر چنین کاری صورت نمی‌گرفت، کلیسای اولیه به هیچ روی نمی‌توانست تشخیص دهد که کدام رساله و یا نوشته متعلق به کتاب مقدس است و کدامیک نامه‌ای عادی و یا بدتر از آن، آموزه‌ای غلط!

دکتر گاردینر به علاوه نگران است که اگر شفابخشیدن منحصر به رسولان می‌شد، آنگاه وضعیت نابسامانی را بوجود می‌آورد. وی می‌گوید فرض کنید که جماعت یک کلیسا در بالای یک کوه دارای عضوی است که عطیه شفا را دارد در حالیکه بقیه کلیساهای اطراف چنین فردی در میانشان نیست. لذا بیماران آن کلیساهای با مشقت و سختی باید به دیدار آن کلیسای در بالای کوه بروند. او این موقعیت را غیرقابل قبول دانسته و لذا از تعلیم ساده و روشن رساله دوم قرن‌تین ۱۲:۱۲ روی برمی‌گرداند.

واقعیت این است که نابسامانی فرضی که دکتر گاردینر از آن هراس دارد هرگز به وقوع نمی‌پیوست. به این دلیل که عطیه شفا تنها راهی نبود که خداوند از طریق آن بیماران را شفا می‌داد. بین سالهای ۴۵ تا ۵۰ میلادی (حداً ۶ یا ۷ سال قبل از اینکه پولس رسول به قرن‌تین یادآور شود که شفابخشیدن علامت مشخص کننده یک رسول است) یعقوب درباره روش عادی برخورد با بیماران مسیحی تعلیم می‌دهد. (در آیات رساله یعقوب ۵: ۱۶ - ۱۴ که بعداً به صورت مفصل بررسی خواهند شد) همین قدر کافی است که بگوئیم یعقوب شفا دهندگان را افرادی عادی قلمداد نمی‌کند. بلکه می‌گوید بیماران از راه دعا کردن می‌توانند بطور مستقیم و بی‌واسطه شفا را از خداوند درخواست کنند. (بسته به اراده خداوند)

لازم به تأکید است که شفابخشیدن از راه لمس کردن بیمار و یا ادای سخنی، کاری غیرعادی بود، وقتی هم که اتفاق می‌افتاد فرد بیمار بلافاصله و در ملاء عام شفا می‌یافت و گزارشی درباره بازگشت و عود دوباره بیماری وجود نداشت. شفابخشیدن نشانه و علامتی بود که خداوند برای شناسایی رسولانش و اعتبار

و احترام به پیامشان برگزیده بود. (البته دلایل دیگری هم وجود داشته که آن‌ها را در فصلی دیگر بررسی می‌کنیم).

## ۱۰. بشارت کلام نیازمند به معجزه شفاست.

مرحوم «جان ویمبر» دلیلی عام را برای خدمت شفا ارائه کرده و می‌گوید در کلیسای نوپا معجزات و کارهای شگفت جزئی ضروری برای موفقیت در بشارت انجیل بودند. او گمان می‌برد که به عنوان مثال پطرس «کلام آگاهی» را به طور خاصی درباره ریاکاری آنانیاس و صفیرا دریافت کرد. وی اصرار دارد که امروزه نیز شایسته است که مسیحیان درپی دریافت چنین دید خارق‌العاده‌ای باشند تا با پی بردن به افکار درونی، بیماری و گناهان مخفی دوستان بدون ایمانشان آن‌ها را شگفت‌زده سازند. ویمبر ادعا دارد که یکبار هنگام پرواز با هواپیما متوجه یکی از مسافرین شده و (در ذهنش) دید که کلمه زناکار بر پیشانی او نقش بسته است. همچنانکه به او نگاه می‌کرد نام یک زن به ذهنش رسید و خداوند بر او آشکار ساخت که اگر آن مرد توبه نکند، خداوند جانش را خواهد گرفت. وی ادعا می‌کند که خداوند با القاء این کلام آگاهی ما را یاری می‌دهد تا هنگام بشارت دادن به مردم ایشان را به تعجب واداریم. اگر ما بتوانیم با شفای بیماران، پیش‌گویی آینده و اخراج ارواح، مردم را به حیرت واداریم آنگاه به راحتی پیام بشارت انجیل را باور می‌کنند.

ادعا شده است که دنیا تنها با شفابخشیدن معجزه‌آسای بیماران و پیش‌گویی آینده است که تحت تأثیر قرار گرفته و به کلام خداوند احترام می‌گذارد. (به عقیده جان ویمبر) بشارت انجیل به تنهایی، ضعیف و ناتوان از درهم شکستن دیوار تعصب و رام کردن دل یاغی آدمی است.

جان ویمبر در اثبات ضرورت شفا و دیگر کارهای شگفت برای باز کردن راه انجیل به دل مردم، تجربه پولس رسول را شاهد می‌گیرد. وی دلیل می‌آورد وقتی پولس در آتن بوده و قصد داشت با دلیل و برهان مردم را مجاب ساخته و به صرف موعظه کلام مردم آتن را به سوی مسیح بخواند، در این کارش شکست خورد. ویمبر می‌گوید که تلاش وی در آنجا ثمر بسیار کمی را به بار

آورد. اما در شهر بعدی: قرن‌تس، پطرس این درس بسیار سخت اما مهم را فرا گرفت که برای موفقیت در بشارت کلام به نمایش گذاردن قدرت غیرطبیعی و کارهای شگفتی‌آور ضروری است. تجربه و آزمون این شیوه در قرن‌تس موفقیت چشم‌گیری را دنبال داشت و لذا پولس رسول این شیوه را الگوی کارش ساخته و شعارش این شده بود: «و کلام و وعظ من به سخنان قانع‌کننده حکمت نبود بلکه به برهان روح و قدرت.» (رساله اول قرن‌تس ۲: ۴)

ناگفته پیداست آیه‌ای که برای اثبات ضرورت معجزه شفا در پیشبرد کار انجیل به آن استناد شده نمونه‌ای است از روش سست تجزیه و تحلیل آقای جان ویمبر و دیگر کاریزماتیکها. ایشان با خواندن عبارت «برهان روح و قدرت» به سرعت نتیجه می‌گیرند که منظور پولس رسول معجزات است و به خود این زحمت را نمی‌دهند تا بقیه سخنان پولس را بررسی کنند تا متوجه منظور وی گردند. اگر ایشان این فصل (از آیه ۱۷ فصل قبل به بعد) را به دقت مطالعه می‌کردند آنوقت به سادگی درمی‌یافتند که منظور پولس از به نمایش گذاردن قدرت چیست: «زیرا ذکر صلیب... قدرت خداست.» (رساله اول قرن‌تس ۱: ۱۸) پولس تأکید می‌ورزد که قدرت در ذکر صلیب و بشارت آن است. وی به قرن‌تس یادآور می‌شود زما می‌که او برایشان موعظه می‌کرد تأکیدش بر صلیب مسیح بود و نه چیزی دیگر: «زیرا عزم کردم که چیزی در میان شما ندانم به جز عیسی مسیح و او که مصلوب شده.» (رساله اول قرن‌تس ۲: ۲)

جان ویمبر و دیگران نه تنها متن حواشی آیه را به دقت نخوانده‌اند بلکه از یاد برده‌اند تا به فصل ۱۸ اعمال رسولان نگاهی بیندازند؛ جایی که جزئیات کار پولس در میان قرن‌تس به ثبت رسیده است. آیا پولس «کلام آگاهی» درباره مشکلات خصوصی مردم و بیماریهای آنها داشت؟ آیا او در آنجا دست به شفای معجزه آسا زد؟ لوقا- نویسنده اعمال رسولان- در این زمینه سکوت کامل اختیار کرده است. بنا به روایت او پولس دقیقاً همان شیوه‌ای را دنبال کرد که قبلاً در آتن از آن استفاده کرده بود؛ وی با سخنان قانع‌کننده و برای نجات جانها موعظه می‌کرد. ابتدا برای یهودیان کنیسه دلیل آورده تا ایشان و یونانیها را مجاب سازد و بعد به غیریهودیان بشارت داد.

آنچه را که در اعمال رسولان درباره کار بشارت پولس در میان قرن‌تس آمده

می‌توان در این آیه خلاصه کرد؛ «پولس خود را به تمامی وقف موعظه کلام کرده و به یهودیان شهادت می‌داد که عیسی همان مسیح است.» (اعمال رسولان ۱۸: ۵) اما تصویری که جان ویمبر از او ارائه می‌کند؛ فردی است که بدنبال به شگفتی درآوردن مردم با کارهای غریب و معجزات بود.

مطابق فصل ۱۸ اعمال رسولان، پولس کار بشارتش را از خانه‌ای که در جوار کنیسه بود آغاز نموده و بسیاری از مردم کلامش را شنیده، ایمان آورده و تعمید یافتند. وی مدت ۱۸ ماه در آن شهر مانده و کلام خداوند را به آن‌ها آموزش می‌داد. در کل این روایت هیچ اشاره‌ای به معجزات، شفا و یا غیب‌گویی نشده است.

وقتی که مخالفین پولس علیه او نزد والی شهر شکایت کردند، گلایه آن‌ها این بود که: «این شخص مردم را اغوا می‌کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.» حتی یک کلمه هم درباره آنچه که جان ویمبر ادعا می‌کند نوشته نشده است که او شیوه کارش را - به خاطر عدم موفقیت در آتن - تغییر داده و مرتباً از شفا و کارهای شگفتی‌آور استفاده می‌کرد. به هر حال وقتی که کاریزماتیکها ادعای دریافت «مکاشفه مستقیم» را دارند و بعد سعی می‌کنند تا تئوری خود را با کلام خداوند تطبیق دهند، نتیجه کارشان چنین تفسیر ضعیف و بی‌موردی است.

به علاوه درباره معجزاتی که در قرن‌س رخ داد آیه دیگری هم در دست داریم: «به درستی که نشانه‌های رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قدرتها پدید گشت.» (رساله دوم قرن‌تیا ۱۲: ۱۲) معجزاتی که پولس بدانها اشاره می‌کند «نشانه‌های متمایز کننده یک رسول» بوده که در میان جماعت ایمانداران و نه در ملاء عام صورت گرفتند. زیرا نه لوقا هیچ اشاره‌ای به آن‌ها در زمان بشارت پولس به مردم می‌کند و نه پولس در نامه اول قرن‌تیا بدانها اشاره دارد. (در آنجا تأکید پولس بر قدرت نهفته در بشارت کلام است)

وقتی که پولس می‌گوید: «و کلام و وعظ من به سخنان قانع کننده حکمت نبود بلکه به برهان روح و قدرت.» (رساله اول قرن‌تیا ۲: ۴) وی بین دو شیوه موعظه کردن افتراق قائل می‌شود؛ بشارتی که شاخصه آن به نمایش گذاشتن معلومات دنیوی است و بشارتی که کلام خداوند را عرضه می‌کند. چون موعظه

او با جملات زیبا و عبارات برگرفته از فلسفه یونانی نبوده بلکه بشارت او درباره گناه، صلیب و تحول روحانی بود، لذا قدرت روح القدس کلام بشارتش را همراهی کرده و دل مردم را برای پذیرش آن می‌گشود. ایمان کسانی که به کلام باور داشتند برپایه فلسفه دنیوی نبود بلکه براساس کار مسیح که بر روی صلیب خود مجازات گناهان را از میان برداشت. قدرت واقعی در بشارت دادن این پیام بود زیرا درباره بزرگترین دست آوردهای تاریخ عالم است: یعنی پاره کردن زنجیر گناه به دست خداوند عیسی مسیح.

می‌بینید که چقدر برداشت جان ویمبر از این فصل سطحی و نادرست است! معجزات و کارهای شگفتی‌آور نشانه‌های شاخص‌کننده رسولان در سالهای ابتدایی برپایی کلیسا بوده و بس. این‌ها از ضروریات بشارت انجیل نیستند زیرا همه قدرتی را که نیاز داریم در اختیار ماست؛ وقتی که کلام را بشارت می‌دهیم و روح القدس از راه کلام خداوند به دل مردم تأثیر گذارده و آن‌ها را معجاب می‌گرداند. استناد به آیات نامۀ اول قرن‌تین برای اثبات اینکه معجزات و شفا بدست همه ایمانداران صورت می‌پذیرفت، مثال دیگری است از شیوه تفسیر سطحی کلام توسط معلمین کاریزماتیک.

جان ویمبر می‌گوید؛ پس از سالها اندیشه در این زمینه سرانجام به این نتیجه رسیدم که حتی یک مورد بشارت کلام که بدون انجام معجزه صورت گرفته باشد در کتاب مقدس یافت نمی‌شود! اما ایشان چه حقی دارد که چنین ادعای گزافی بکنند، درحالی‌که او حتی سعی نکرده تا درستی ادعایش را با کلام خداوند بسنجد؟ مطالعه اعمال رسولان به سادگی به هر خواننده بی‌طرفی ثابت می‌سازد که مواردی که کلام بدون همراهی معجزه به مردم موعظه شده به مراتب بیشتر از مواردی است که معجزه‌ای رخ داده باشد. تنها پاسخی که می‌توان به ادعاهای افرادی مثل آقای جان ویمبر داد این است که تمام آن‌ها گدازه گویی است. وی در این زمینه فقط مرتکب اشتباه کوچک نشده، بلکه کاملاً درباره آنچه که کتاب مقدس در این زمینه تعلیم می‌دهد در اشتباه است؛ او نمونه یک نویسنده کاریزماتیک است.

## ۱۱. در کلیسای قرن‌س افرادی با عطیه شفا وجود داشتند.

بعضی از نویسندگان کاریزماتیک تأکید زیادی دارند بر نمونه افرادی که در کلیسای قرن‌س مسئول رسیدگی به نارسایی‌ها و امراض فیزیکی بودند. (بر اساس تفسیرشان از رساله اول قرن‌تین ۱۲) ایشان می‌گویند که در کلیسای قرن‌س (و در نتیجه در همه کلیساهای) همه جور اعضایی با عطا‌های مختلف - من جمله عطیه شفا - وجود داشت تا نیازهای اعضاء کلیسا را برطرف سازند. کاریزما تیکها دلیل می‌آورند که این فصل از رساله قرن‌تین ثابت می‌سازد که اولاً عطایا محدود به رسولان نبوده و دوماً در هر کلیسایی عدّه زیادی از اعضاء قادر به انجام معجزه بودند.

اما این شیوه تفسیر اول قرن‌تین ۱۲ بسیار از معنی و منظور متن فاصله گرفته است زیرا هیچ اهمیتی به هدف پولس از نوشتن این رساله نمی‌دهد. پولس این فصل را با گفتن اینکه او نمی‌خواهد تا قرن‌تین از عطایای روح بی‌خبر باشند، آغاز می‌کند. اما چرا بایستی قرن‌تین از این عطایا ناآگاه باشند؟ اگر همه این عطایا را تجربه می‌کردند لاجرم با آن‌ها آشنایی می‌داشتند! آن‌ها ممکن بود نیاز به تعلیم داشته باشند که چگونه و در چه راهی آن عطایا را به کار گیرند، اما بدون شک از وجودشان بی‌خبر نمی‌بودند.

کاملاً آشکار است که همه اعضاء کلیسا شاهد این عطایا نبوده‌اند لذا نیاز به توضیح درباره‌شان وجود نمی‌داشت. پولس درباره عطایای صحبت می‌کند که به صورت کلی در کلیساهای بروز داده می‌شده که بعضی از آنها را قرن‌تین نداشتند. به عنوان مثال در کلیسای قرن‌س رسولی ساکن نبود - بعد از رفتن پولس از آنجا - لذا وی می‌گوید: «و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا: اول رسولان دوّم انبیاء سوم معلمان...» (اول قرن‌تین ۱۲: ۲۸) کاملاً هویدا است که پولس درباره کلیسا به طور عام صحبت می‌کند. فقط وقتی که موضوع را تشریح کرد آنگاه درباره هماهنگی و همکاری در کلیسای محلی صحبت به میان می‌آورد.

شاید قرن‌تین از شنیدن اخباری در مورد معجزات در کلیسای اورشلیم و یا جاهای دیگر سردرگم شده بودند. در قرن‌س هرگز شاهد این نبودند که فردی

ناگهان و با شنیدن کلامی جانش را از دست بدهد؛ - چنانکه انانیا و صفیرا در اورشلیم - و ممکن است هرگز کسی مرده‌ای را در میانشان زنده نساخته بود. شاید هم احساس حسادت می‌کردند که بعضی از عطایا به آنها داده نشده است (البته وقتی که پولس در میانشان ساکن بود حتماً شاهد کارهای شگفت او بودند). شاید هم احساس عقب‌ماندگی می‌کردند؛ زیرا مکاشفه کلام خداوند توسط رسولی که در آنجا ساکن باشد صورت نگرفته بود. هدف پولس از نوشتن این نامه همین بود که آنها را مطمئن سازد که به هیچ‌روی در مرتبه پایینی قرار نداشتند و رسولان (با کارهای معجزه‌آسایشان) در خدمت کلیسا - به طور کلی - بودند تا همه کلیساها را فایده رسانند.

به عنوان مثال معجزه‌ای که توسط رسولان در اورشلیم رخ داد کلیسای قرن‌س (و دیگر کلیساها را نیز) فایده رسانید زیرا این معجزات ثابت می‌کرد که چه کسی رسول واقعی خداوند و شاهد رستاخیز او بوده است. لذا نوشته‌های آن فرد، مکاشفه خداوند و قابل اعتماد است، زیرا رسول واقعی دارای نشانه‌ها و علائمی بود که بر او مُهر تأیید می‌زد. لذا عطایا به نفع همه کلیساها بود هرچند اگر رسولان از آنجا بازدید نکرده بودند.

در میان عطایای ذکر شده در اوّل قرن‌تین ۱۲، عطیه شفاست که احتمالاً در کلیسای قرن‌س وجود نداشت. دلیل ما برای این ادعا این حقیقت ساده است که نامه به قرن‌تین هیچ اشاره‌ای به وجود چنین فردی نمی‌کند. دوّماً پولس درباره اینکه شفادهندگان چگونه به خدمت خود مشغول باشند هیچ دستورالعملی صادر نمی‌کند. جالب است که پولس که نمی‌خواهد ایشان از عطایای روحانی بی‌خبر باشند، چنین دستورالعملی را از قلم بیندازد! اما چنین دستورالعملی غیر ضروری بود زیرا شفادهنده‌ای در آن کلیسا وجود نداشت.

اما آیا پولس در انتهای این فصل به قرن‌تین نمی‌گوید که باغیرت در طلب این عطایا باشند؟ خیر! نظر او به تمام اعضاء کلیساست (و نه تک تک افراد) و از آنها می‌خواهد که «افضل‌ترین عطیه را باغیرت بطلبند.» افضل‌ترین عطیه همانا کلام خداوند است و نه کارهای شگفت و معجزه آسا. به عبارت دیگر پولس به قرن‌تین - به عنوان یک جماعت ربّانی - می‌گوید که قدر نامه‌های رسولان را بدانند و مشتاق دریافت چنین مکاشفاتی باشند. آنها بایستی به کلام مکاشفه

خداوند بیش از همه معجزات اهمیت داده و به تعالیم و آموزه‌هایی که خداوند به ایشان ارائه می‌دهد احترام زیاد بگذارند. وی به آنها می‌آموزد که دریابند کلام خداوند بسیار مهمتر و افضل‌تر از نشانه‌ها و معجزات است.



## شیاطین، همه جا شیاطین!

### وقتی شیطان شناسی به اشباه می‌رود

شفادهندگان کاریزماتیک برداشت نادرستی از شیطان و توانایی‌های او دارند: به عقیده آن‌ها عده زیادی از مردم - چه ایماندار و چه بی‌ایمان - در تسلط شیاطین می‌باشند بدون اینکه حتی روحشان از آن باخبر باشد. نکته جالب در اینجاست که اکثریت قریب به اتفاق شبانه‌های انجیلی خیلی به ندرت در طول خدمتشان با کسانی مواجه می‌شوند که دیورده باشند - مشابه مواردی که در عهد جدید به ثبت رسیده است - اما تعداد زیادی از شفادهندگان کاریزماتیک هرروزه مشغول به اخراج شیاطین از بیماران خود می‌باشند! یا این شیاطین آنچنان احمق هستند که مثل پروانه‌ای که جذب نور شمع می‌شود، به سوی شبانه‌های کاریزماتیک کشیده می‌شوند و یا کاریزما تیکها هرکجا که دلشان خواست شیاطین را در آنجا حاضر می‌بینند.

بسیاری از آن‌ها دیدگاهشان نسبت به این موضوع شبیه دیدگاه کلیسای کاتولیک در قرون وسطی نسبت به ارواح شریر است. ایشان به جای اینکه نبردی روحانی را در نظر داشته باشند - چنانکه کتاب مقدس آن را جلوه می‌دهد - و در

این نبرد راه مقابله با شیطان از طریق دعا کردن، بشارت دادن، زندگی قدیسانه، اطاعت از دستورات خداوند و ایمان به وعده‌های او می‌باشد، ایشان گمان بر نبردی فیزیکی با شیاطین داشته، قدرت تاریکی را حس کرده، صدایش را شنیده و قصد دارند با کلامی مقتدرانه بدان حمله کنند. چنین برداشتی از قضیه با آنچه که پولس رسول در رساله افسسیان ۶: ۲۰-۱۰ می‌گوید تفاوت فاحش دارد؛ «زیرا ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست...» اما کاریزماتیکیها به دنبال دشمنی می‌گردند که بتوانند آن را لمس کنند. آن‌ها به مقابله با نیروی قوی شیطان از راه وسوسه‌ها بسنده نکرده و دوست دارند که با حضورش در فردی دیورده دست و پنجه نرم کنند.

پولس به ما نمی‌گوید که بیماریها و مشکلات عاطفی را به حضور فیزیکی شیطان در جایی از بدنمان نسبت دهیم و یا با کلامی کوبنده به این دشمن حمله کنیم. بلکه وی به ما می‌گوید که نبرد ما با قدرتهای نامرئی و روحانی است؛ نیروهای تاریکی که در فضایی ورای ما عمل می‌کنند. پولس می‌گوید که ما باید سلاح و سپری را که خداوند برایمان فراهم کرده به کار گیریم تا در برابر تأثیرات مستقیم قدرتهای تاریکی محافظت شده و در عین حال در مقابل نفوذ شیطان به ما قدرت ببخشد.

بعضی از عجیب و غریب‌ترین عباراتی که ممکن است به ذهن کسی خطور کند در میان نوشته‌های نویسندگانی که به تفکر کاریزماتیک گرویده‌اند به چشم می‌خورد؛ فضای نوشته‌های آن‌ها آغشته از خرافات قرون وسطی و باورهای مذهبی دیگر ادیان است. جان ویمبر نقطه نظر بسیاری از شفا دهندگان را ارائه می‌کند وقتی که می‌نویسد: «ما فراخوانده شده‌ایم تا مکانی را برای عیسی مسیح آزاد سازیم، تا محیطی را از دست ارواح فریبکار باز پس گیریم... همچنانکه در این نبرد به پیروزی می‌رسیم، قربانی نیروهای شیطانی نیز آزاد می‌شود... ما بایستی با دشمن رودررو شویم، بایستی با او بجنگیم، همچون عیسی مسیح. وظیفه‌ای به ما سپرده شده است؛ اعلام ملکوت خداوند و به نمایش گذاردن آن با شفای بیماران و اخراج ارواح.»

دیگر نویسندگان معتقد به شفا نیز چنین باوری دارند و می‌گویند که عیسی مسیح اقتدار و قدرت خود بر شیاطین را به رسولانش داد تا آن‌ها (و هم چنین

ما) قادر به پیروزی بر فوج نیروهای ظلمات باشیم. بنیاد چنین عقیده‌ای دوباره بر همان مأموریت بزرگ دوازده شاگرد (و همچنین ۷۰ نفر از شاگردان) گذارده شده است؛ وقتی که به شهرهای اسرائیل فرستاده شدند تا طلوع ملکوت خداوند را بشارت دهند. در فصل قبل این آیات را بررسی کرده و دیدیم که این مأموریت خاص آن زمان بوده و قابل گسترش به عنوان الگویی برای بشارت و خدمت ما نیست. به علاوه، از وعده خداوند که آیات ویژه‌ای رسولان را همراهی خواهد کرد (مرقس ۱۶) به طور نادرستی استفاده شده است تا بیرون راندن ارواح توسط مسیحیان امروزی را توجیه نماید. به هر صورت، فقدان آیه‌ای مناسب که نظر آن‌ها را حمایت کند، وقتی روشن می‌شود که کالین ارکهارت برای اثبات ادعایش به این آیه اشاره می‌کند: «هر آینه به شما می‌گویم آنچه را بر زمین ببندید در آسمان بسته شده باشد و آنچه را بر زمین بگشایید در آسمان گشوده شده باشد.» (انجیل متی ۱۸: ۱۸)

هرکس به فصل ۱۸ متی رجوع کند می‌بیند که این نحوه تعبیر کتاب مقدس کاملاً بی‌راه است زیرا آیه‌ای که از آن استفاده شده هیچ ربطی به رها کردن مردم از دست شیاطین ندارد. این آیات مربوط به نحوه اداره کلیساست و اینکه چگونه با فردی مسیحی که مرتکب گناه شده است برخورد کنیم. این گونه است که نویسندگان معتقد به شفا با افزودن چاشنی یکی دو آیه به مطالب خود قصد دارند تا اخراج ارواح را موجه جلوه دهند. بایستی یادآور شد که این نویسندگان با مطالعه کتاب مقدس به چنین نتایج غریبی نرسیده‌اند بلکه با تعمق در خوابها و رؤیاهای خویش که گمان دارند خداوند آن‌ها را به ایشان مکشوف ساخته است.

## آیا شیاطین می‌توانند باعث بروز بیماری شوند؟

به عقیده شفا دهندگان کاریزماتیک شیاطین دقیقاً چه کارهایی را می‌توانند انجام دهند؟ ادعا شده که آن‌ها بانی بسیاری از بیماریهای جسمی و روحی هستند زیرا قادرند تا (به درجات مختلف) وارد بدن مردم شده و جنبه‌هایی از حیات فردی آن‌ها را تحت کنترل خود درآورند. نویسندگان کاریزماتیک دائماً نقطه نظرات ضدونقیضی در باره جزئیات این نظریه ارائه می‌کنند. اما تقریباً همه آن‌ها

بر این باورند که امکان دارد شیطان وارد بدن فردی مسیحی نیز شود. جان ویمبر با اشاره به ۵ نقل قول از کتاب مقدس سعی دارد که ثابت سازد علت بسیاری از امراض جسمانی ما شیاطین هستند. این آیات ظاهراً نشان می‌دهند که شیاطین باعث کری، کوری، صرع، تب شدید و فلج اعضاء می‌شوند. اما طبق معمول از این آیات به طرز نادرستی استفاده شده است؛ سه مورد از این دست موارد مربوط به کسانی است که به تسخیر شیطان درآمده بودند و بیماری جسمانی‌شان نشانه‌ای از آن بود. (متی ۹: ۳۲-۱۲: ۲۲ مرقس ۹: ۲۹-۱۴) یکی از آیات مربوط به شفای مادرزن پطرس است که در آن هیچ اشاره‌ای به شیطان نشده است! جان ویمبر هرکجا که دلش خواسته شیطان را در آیه‌ای تشخیص می‌دهد. در این مورد زیرا مسیح تب شدید را «توبیخ کرد» لذا وی نتیجه می‌گیرد که شیطان دست به کار بوده است. (در جاهای دیگر می‌خوانیم که مسیح باد و توفان را نیز توبیخ کرد، پس به عقیده جان ویمبر آن‌ها نیز ممکن است به تسخیر شیطان درآمده باشند!)

تنها آیاتی که جان ویمبر نقل قول کرده و در آن به نظر می‌رسد شیاطین می‌توانند بدون تسخیرکردن فردی باعث بیماری‌اش شوند، آیات انجیل لوقا ۱۳: ۱۷-۱۰ است. در این آیات به ما گفته شده است که زنی «روح ضعیف» داشته و به مدت ۱۸ سال بود که پشتش خم شده بود. اما مشخص است که این زن بیچاره در اسارت شیطان بوده زیرا مسیح می‌گوید که او نیاز دارد تا از بند رها شود. وضعیت ناهنجار بدنی او نشانه‌ای بود از تسلط نیروهای تاریکی بر وی. اناجیل بین بیماریهایی که به طور طبیعی حادث می‌شوند و مواردی که مستقیماً ناشی از تسخیر شدن توسط شیطان است تمایز قائل می‌شوند.

تنها نمونه در کتاب مقدس از فردی که بیماری‌اش بواسطه شیطان بوده بدون اینکه او را تسخیر نماید، ایوب است. اما برای اینکه شیطان بتواند ایوب را دچار بیماری کند بایستی ابتدا از خداوند اجازه خاصی دریافت دارد. این مورد ثابت می‌سازد که توانایی ایجاد بیماری (به غیر از موارد ناشی از تسخیر شیطان) در شرایط عادی به شیطان و نیروهای تاریکی داده نشده است. لذا وقتی شفا دهندگان کاریزماتیک با قاطعیت به مردم می‌گویند که بعضی از امراضشان به خاطر شیاطین است، ایشان از تعلیم کتاب مقدس درباره اینکه شیاطین قادر به

انجام چه کارهای هستند یا فراتر گذارده و از خداوند عیسی مسیح و رسولانش پیروی نمی‌کنند. در کجای کتاب مقدس آمده که آن‌ها بیماری فردی را که در تسخیر شیطان نبود بر این اساس شفا دادند که شیطان را از یکی از اعضاء بدن او بیرون برانند؟ چنین باورهایی در باورهای ادیان ظالّه وجود دارد و نه در کتاب مقدس. طبق آموزه کتاب مقدس، بیماری افرادی که در تسخیر شیطان نیستند به علت وجود شیطان در آن‌ها نیست و لذا کارهایی که برای اخراج ارواح از بدن بیمار صورت می‌گیرد کاملاً بی‌معنا و خطاست.

## از کجا بدانیم کسی شیطان‌زده شده است؟

اگر شیطان نمی‌تواند وارد قسمتی از بدن شده و باعث بیماری آن عضو شود پس تکلیف تسخیر کامل شخصیت توسط شیطان چه می‌شود؟ آیا شفا دهندگان کاریزماتیک حق دارند که در هر گوشه‌ای از خیابان فردی را که به اسارت شیطان درآمده پیدا کنند؟ به نظر می‌رسد که در این باره تمامی شفا دهندگان به طور شگفت‌آوری از موضع الهیاتی که قرن‌ها توسط معلمین مسیحی اتخاذ شده بی‌خبرند. بدین معنا که مسیح با آمدنش به این دنیا قدرت شیطان را در تسخیر ارادی آدمی از بین برد. یکی از نشانه‌ها و پی‌آمدهای آمدن مسیحا و عصر انجیل محدودیتی بود که او در این زمینه بر قدرتهای تاریکی قرار داد.

به عقیده معلمین انجیلی از زمان آمدن مسیح به بعد تسخیر شیطانی فقط زمانی امکان دارد که فردی با استفاده از روشهای جادوی سیاه او را دعوت نماید تا شخصیتش را در اختیار گیرد. بت‌پرستی، جادوگری، شیطان پرستی و یا شیوه زندگی که کاملاً در پی شرارت باشد از عواملی هستند که زمینه را برای حمله شیطان فراهم می‌سازند. اما چنانکه بعداً در این فصل نشان خواهیم داد، شیاطین قدرت آن را ندارد که به اراده خود روح کسی را تسخیر کنند. اما بر خلاف این عقیده تمامی شفا دهندگان کاریزماتیک بر این باورند که توانایی شیاطین در به تسخیر در آوردن آدمی هنوز هم به همان میزان دوران خدمت خداوند ما عیسی مسیح است. اما از آنجا که یافتن شخصی که واقعاً به تسخیر شیطان درآمده باشد در عمل بسیار مشکل است، آن‌ها دست به تقلب زده و سعی کرده‌اند تا

شیطان‌زدگی را از نو تعریف کنند.

در کتاب مقدس افراد دیوزده (یا شیطان‌زده) کسانی بودند که دچار تشنج شدید شده، با صدایی غیر از صدای خودشان به طرز گوشخراشی نعره می‌زدند، قدرت بدنی خارق‌العاده‌ای از خود به نمایش گذارده، گاه دچار دیوانگی شده، گاهی توانایی غیبگویی داشته و برخی مواقع به دلیل وخامت اوضاع دچار کری، گنگی و یا کوری می‌شدند. آن‌ها مسیح و شاگردانش را تشخیص داده و گاهی علیه آن‌ها شیون می‌کردند. علایم شیطان‌زدگی به قدری آشکار و ترسناک بود که خانواده آن فرد هیچ شکی نداشت که عزیزشان به تسخیر شیطان درآمده است. درقیاس با آن‌ها بیماران «جان‌ویمبر» از عوارضی بسیار متفاوت با آنچه که در کتاب مقدس آمده رنج می‌برند. تا حدی که وی درباره ایشان می‌گوید: «اغلب کسانی که به تسخیر شیطان درآمده‌اند از آن باخبر نیستند.» لذا فامیل و خانواده این بیماران با شنیدن این خبر در باره عزیزی در فامیل دچار تعجب و حیرت می‌شوند. خصوصیتی که وی تشریح می‌کند هیچ شباهتی به دیوزدگی - آن‌گونه که در کتاب مقدس آمده - ندارد.

احتمالاً برای مجوه جلوه دادن نظریه‌اش وی از عبارت شیطان‌زدگی استفاده نکرده و لفظ مشابهی را به کار می‌گیرد تا بدین نحو این امکان را داشته باشد که حوزه فعالیت‌های شیطانی را گسترده‌تر از آنچه که در کتاب مقدس آمده جلوه دهد. شفا دهندگانی مثل جان ویمبر نیازی نمی‌بینند که به بیماران خود توضیح دهند چرا علایم دیوزدگی را آنچنان که در کتاب مقدس آمده از خود بروز نمی‌دهند. تنها به همین کفایت می‌کنند که به سادگی به مردم بگویند که آن‌ها تحت تأثیر تعدادی از ارواح شریر قرار گرفته‌اند.

چگونه می‌توان تشخیص داد که آیا فردی تحت تأثیر ارواح شریر قرار دارد؟ جان ویمبر به کدام آیه کتاب مقدس اشاره می‌کند تا ما را در تشخیصمان راهنمایی و کمک کند؟ پاسخ این است که هیچ آیه‌ای! لیستی که آن‌ها از علایم ارائه می‌کنند از کتاب مقدس گرفته نشده بلکه حاصل تخیلات خودشان است. به ما گفته شده که فردی ممکن است تحت تأثیر شیطان قرار گرفته باشد اگر معتاد به مواد مخدر و یا الکل، معتاد به تماشای تصاویر پورنوگرافی، تمایل شدیدجنسی، دروغگویی، دزدی، آدمکشی و حتی پُرخوری باشد.

به همین نحو وی عقیده دارد که فردی که تحت تأثیر شیطان قرار گرفته ممکن است دچار افسردگی، اضطراب، بداخلاقی، خودزنی، انتقام‌جویی و یا رذالت شود. دیگر علایم تأثیر شیطان بر فرد، وجود بیماری مزمن است (بویژه اگر این مرض در دیگر افراد خانواده نیز وجود داشته باشد!) بخصوص اگر یکی از والدین معتاد به مواد مخدر و یا الکل بوده باشد. ادعا شده که سوانح ناگواری مثل تجاوز جنسی، طرد شدن از طرف خانواده و حتی تصادف رانندگی نیز گاهی زمینه را برای شیاطین فراهم می‌کند تا چه فرد مسیحی یا غیرمسیحی را مورد تأثیر خود قرار دهند.

به ما گفته شده که همه کسانی که دچار این مشکلات هستند تحت تأثیر شیطان قرار ندارند بلکه فقط عده زیادی از آنها! اما چگونه می‌توان تشخیص داد که چه کسانی از این موضوع متأثر گشته‌اند؟ طبق معمول «جان ویمبر» کتاب مقدس را کنار گذارده - زیرا در این زمینه کاملاً بی‌استفاده است - و به جای آن ایمان ما به سوی افرادی (مثل خود جان ویمبر) هدایت داده شده که مسیحیانی هستند با عطیه‌ای خاص و منحصر به فرد. کسانی که برای این منظور آماده هستند؛ زنان و مردانی که «عطیه تشخیص» به آنها داده شده و می‌توانند با دید ماورائی خود شرایط روحانی بیمار را به درستی تشخیص دهند. تنها ایشان هستند که می‌توانند بگویند چه کسی تحت تأثیر شیطان قرار دارد. اما برخلاف این نظریه کتاب مقدس در بخشهایی مثل انجیل متی ۴: ۲۴ و ۸: ۱۶ نشان می‌دهد که عوارض شیطان‌زدگی به قدری متفاوت با بیماری عادی (چه فکری و چه جسمانی) بود که به سادگی قابل تشخیص و افتراق می‌بود.

## آیا شیاطین می‌توانند ایمانداران را تسخیر کنند؟

مطابق تعلیم «جان ویمبر» مسیحیانی که از نو زاده شده‌اند ممکن است در بسیاری از زمینه‌های زندگی‌شان تحت کنترل شیاطین قرار گیرند. اما وی برای یافتن توجیهی برای ادعایش چنان تحت مضیقه است که ناچار می‌شود «شائول پادشاه» را یک ایماندار واقعی فرض بگیرد. عوارضی که او از خود نشان داد مثل خشم، آدمکشی، ترس، جادوگری و خودکشی از عوارضی است که ظاهراً

همه ایماندارانی که تحت تأثیر شیطان می‌باشند ممکن است از خود بروز دهند! البته «سائول» نمونه‌ای است از بی‌ایمانی و نافرمانی از خداوند در عهدقدیم و فردی که قطعاً در دلش کار فیض نجات‌بخش صورت نگرفته بود. حتی یهودای اسخریوطی نیز - برای تأیید ادعای جان ویمبر - یک ایماندار تلقی شده است. (وی از یاد برده که او «فرزند هلاکت» نامیده شده است) وی می‌گوید؛ پطرس به طور موقتی تحت تأثیر شیطان قرار داشت از آنجا که خداوند به او گفت: «ای شمعون اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند.»

وقتی که جان ویمبر ادعا می‌کند برای مسیحیانی که از گناه توبه نکرده و بدان ادامه دهند این خطر وجود دارد که تحت تأثیر شیطان واقع شوند، برای اثبات ادعایش به مورد صفیرا و انانیاس اشاره می‌کند. قطعاً این دونفر از سوی شیطان به شدت وسوسه شدند، اما در کتاب اعمال رسولان حتی یک کلمه هم وجود ندارد که اشاره بدین داشته باشد که آن‌ها تحت تأثیر شیطان قرار داشتند. ایشان کاملاً مسئولیت گناه و عاقبت آن را بر عهده داشته و حتی یک ثانیه هم ادراک و هوش خود را از دست نداده بودند تا شیطان اراده‌شان را بدست بگیرد. از این گذشته فرض اینکه آن‌ها شیطان‌زده شده بودند برخورد پطرس را - که ایشان را توبیخ نمود - اشتباه جلوه می‌دهد. او بایستی کاری را انجام می‌داد که شاگردان جان ویمبر انجام می‌دادند؛ یعنی به شیطان دستور می‌داد تا او را ترک کند. پطرس بایستی از «اقتدار شاهانه» خود (نامی که جان ویمبر بدان داده) استفاده می‌کرد. چقدر روایت اعمال رسولان متفاوت می‌بود اگر رسولان و ایمانداران آن زمان مطابق آموزه‌های کاریزماتیکهای امروزی عمل کرده بودند!

«جان ویمبر» در پیشبرد ادعایش به وادی مسخرگی افول می‌کند؛ وقتی که می‌گوید مسیحیان ممکن است به طور ناخودآگاه تحت تأثیر شیطان قرار گرفته باشند زیرا این شیاطین را از والدینی به میراث برده‌اند که تلاشی در بیرون راندنشان نکرده بودند! او حتی نمی‌تواند یک آیه هم از کتاب مقدس پیدا کرده و آن را برای اثبات این عقیده غریب بپیچاند، لذا ناچار می‌شود به رسوم کلیسای کاتولیک در قرن سوم میلادی رجوع کند که همه ایمانداران برای اخراج کردن ارواح شریر در آن شرکت می‌کردند.

بعضی از شفا دهندگان کاریزماتیکی از این نظریه که ایمانداران ممکن است



به تسخیر شیطان در آیند، دوری جسته اما در نهایت همه آن‌ها بر این باورند که شیاطین قادرند که بدن یا روح فردی ایماندار را به شکلی تسخیر کنند. به عنوان مثال؛ «کالین ارکهارت» می‌گوید که ایمانداران به تسخیر شیطان در نمی‌آیند بلکه به تسلط او. وی فقط با کلمات بازی می‌کند زیرا وی می‌گوید به فردی که تحت تسلط شیطان است بایستی فرمان داد که شیطان رهایش سازد. فرمولی که وی به کار می‌گیرد این است: «به نام عیسی مسیح و قدرت خونش، قید و بند تسلط پاره شود.»

«کالین ارکهارت» نیز مانند جان ویمبر راهنمایی درستی درباره اینکه چگونه یک ایماندار می‌تواند پی ببرد که تحت تأثیر شیطان قرار دارد بدست نمی‌دهد. کل راهنمایی او این است؛ «مثل این می‌ماند که شما در یک زندان و یا اطاقکی محبوس شده و نیاز به آزاد شدن داشته باشید. و یا اینکه ابرهای سنگینی بر شما نزول کرده و درمی‌یابید که دعا کردن و ستایش خداوند کار بسیار مشکلی شده است» چنین احساسی ضرورتاً به دلیل تأثیری شیطانی بوجود نمی‌آید اما از کجا بدانیم که چه موقع به دلیل آن است و چه موقع نیست؟ دوباره مشکل «تشخیص دادن» پیش می‌آید اما آقای ارکهارت نمی‌تواند آن را حل کند. متأسفانه ما کاملاً در حیطه تخیلات خود رها شده‌ایم و یا در حیطه تخیلات کسانی که «عطای تشخیص» به آن‌ها داده شده است. تخیلات همه چیز است!

واضح است که این نویسندگان نمی‌توانند هیچ راهنمای انجیلی برای تشخیص شیطان‌زدگی ایمانداران ارائه کنند، زیرا کتاب مقدس مطلقاً حرفی درباره اینکه شیاطین بتوانند ایمانداران را تسخیر کنند نمی‌زند. و نه کتاب مقدس به ما می‌گوید که بایستی به شیاطین، به قدرت خون مسیح دستور خارج شدن بدهیم؛ چنانکه ارکهارت گمان می‌برد. درواقع چنین دستورالعملهایی برای اخراج ارواح تنها در داستانهای دراکولا و موجودات خون آشام دیده می‌شود. تنها تفاوت در این است که به جای اینکه دراکولا با دیدن انعکاس نور بر صلیبی نقره‌ای فراری شود، شیطان با شنیدن دستوری که اشاره به نام و خون مسیح دارد از فرد مسیحی اخراج می‌گردد.

در قرون وسطی صومعه‌نشینهای کاتولیک با تبدیل خون مسیح به فرمولی جادویی ثروت هنگفتی می‌اندوختند. امروزه نیز عده‌ای از شبانه‌ای کاریزماتیک

با همین فرمول جادویی به سروسامان خوبی رسیده‌اند. اما خون برّه خدا کلامی جادویی یا یک طلسم نیست که با آن شیاطین فراری داده شوند. مکاشفه یوحنا ۱۲: ۱۱ به ما می‌گوید که مقدسین بر شیطان غلبه می‌کنند زیرا تحت لوای خون برّه خدا می‌باشند و نه اینکه آن را مثل طلسمی جادویی علیه شیطان به کار می‌گرفتند. به علاوه ایشان به خاطر «کلام شهادت خود بر او غالب آمدند.» که اشاره دارد به وفاداری آن‌ها تا دم مرگ به خداوند عیسی مسیح.

در مورد ایماندارانی که خیال می‌کنند تحت تسلط شیطان قرار گرفته‌اند، اغلب نویسندگان کاریزماتیک عقیده دارند که خود فرد می‌تواند شیطان را اخراج کند و نیازی به کمک دیگران ندارد. اما پیش‌بینی نتایج ناگوار چنین باورهایی در زندگی ایمانداران کار چندان سختی نیست. فکرش را بکنید که فردی که از افسردگی و یا بیماری جسمانی در رنج است چه احساس ناگواری دست می‌دهد وقتی که به او گفته شود که بیماری او به خاطر شیطان‌زدگی است! و یا وقتی که به شیطان دستور داده شد تا وی را به حال خود رها کند اما بهبودی در وضع وی حاصل نشد! فکرش را بکنید ایشان چه نگرانی، اضطراب و حتی ترس شدیدی را تجربه می‌کنند اگر خیال کنند که شیطان هنوز تأثیر عمیقی بر آن‌ها دارد! و یا کسانی که برای گریز از فشارهای مختلف زندگی به گناه روی آورده و مسئولیت آن را به گردن شیطان انداخته و می‌گویند این شیطان است که زندگی‌شان را تحت تأثیر قرار داده است!

به علاوه آرامش و تسلی خاطر از مسیحیانی که دچار مشکلی شده‌اند ربوده شده زیرا وعده‌های خداوند مبنی بر حمایت از ایمانداران با این فرض که شیاطین می‌توانند شخصیت آن‌ها را تحت کنترل خود بگیرند، به کلی بی‌اثر گشته است. به گفته کلام؛ بدن مسیحیان معبد روح‌القدس است و ایشان بایستی مراقب وسوسه‌های شیطان بوده و در برابر نیرنگهای او مقاومت کنند. اما در هیچ کجای کتاب مقدس این دفاع در مقابل وسوسه‌ها به صورت فرمان به شیاطین تا ذهن و جسم آن‌ها را ترک کنند، جلوه داده نشده است. مقاومت در برابر شیطان یعنی عدم موفقیت او در وسوسه نمودن ما و یا وقتی که افکار حُزن‌انگیز و افسرده‌کننده‌ای را به ذهن ما القاء کند با توکل به خداوند در برابر او مقاومت کنیم. آموزه‌های کاریزماتیک به تعالیم کتاب مقدس افزوده و خطر آیه مکاشفه

یوحنا ۲۲: ۱۸ را در پی دارد. همچنین این تعالیم باعث زیان و صدمه به مسیحیان افسرده و یا بیمار می‌شود.

وقتی که یعقوب می‌گوید: در برابر شیطان ایستادگی کن و او از تو فراری می‌شود، این کار با تقرب جستن به خداوند، زدودن آلودگی از گناه، پاک ساختن دلها، گریه و احساس ندامت برای گناهانمان و احساس فروتنی به خاطر انجامشان صورت می‌گیرد تا خداوند ما را دوباره یاری دهد. یعقوب هیچ سخنی مبنی بر اینکه با خون مسیح به شیاطین دستور دهیم تا دور شوند، به ما نمی‌دهد و نه هیچ یک دیگر از نویسندگان عهد جدید. چگونه معلمین کاریزماتیک این واقعیت را توجیه می‌کنند که خداوند کلیسایش را به مدت ۲۰۰۰ سال در انتظار نگاه داشت تا ایشان از راه رسیده و تعالیم کتاب مقدس را کامل گردانند؟

کاملاً غیرممکن است که یکی از شیاطین بتواند همزمان با روح القدس روح یا بدن یک ایماندار را به تسخیر درآورد. پولس رسول می‌گوید: «یا نمی‌دانید که بدن شما معبد روح القدس است که در شماست، که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید» (رساله اول قرنتیان ۶: ۱۹) فردی که در او تحول روحانی صورت گرفته روح القدس هرگز او را ترک نخواهد کرد زیرا نجات‌دهنده ما چنین وعده داده است: «من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی... زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.» (انجیل یوحنا ۱۴: ۱۷-۱۶)

نویسندگان کاریزماتیک اغلب به کلام پولس در رساله دوم تیموتائوس ۲: ۲۶ اشاره کرده و می‌گویند مردم ممکن است به دام ابلیس گرفتار شوند و نیاز به رهاکردن ایشان است. ظاهراً این مردم افرادی ایماندار هستند که به نحوی به تسخیر شیطان درآمده‌اند. اما هر خواننده بی‌طرفی که متن این آیه را به دقت مطالعه کند می‌بیند که چنین نیست. پولس رسول می‌گوید که خادمین مسیح و شبانه‌های کلیسا بایستی آماده آموزش دادن و تعلیم دیگران باشند تا «با بردباری مخالفین را تادیب نمایند که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند. تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب اراده او صید شده‌اند.» (رساله دوم تیموتائوس ۲: ۲۶-۲۵)

واضح است که مخالفینی که مد نظر پولس هستند، کسانی‌اند که به شدت در

برابر پیام انجیل - که می‌گوید ایشان نیاز به یک نجات دهنده دارند - ایستادگی می‌کنند. همچنین روشن است که این‌ها به تسخیر شیطان درنیامده‌اند بلکه فقط به سادگی به وسوسه‌های او عمل کرده‌اند چنانکه بسیاری از مردم دنیوی این کار را می‌کنند. تفاوت بسیار زیادی است بین کسی که شیطان او را وسوسه به انجام کاری می‌کند با فردی که شیطان او را تسخیر کرده است.

مطابق الهیات مسیحی، غیرممکن است که فرد ایماندار به تسخیر شیطان درآید - این شامل هرگونه تسخیرشدنی که آقای ارکهارت و دیگران آن را دسته بندی کرده‌اند می‌شود.

## آیا شایسته است که امروزه شیاطین را مخاطب قرار دهیم؟

می‌توان صفحات زیادی را سیاه کرده و تناقضهای بین نویسندگان کاریزماتیک را بررسی کنیم. اما یک نمونه کفایت می‌کند و آن هم شیوه اخراج شیطان است. بعضی از نویسندگان تأکید دارند که اولین قدم دانستن نام شیطانی است که فرد را تسخیر کرده است. ( به عنوان مثال، ویمبر می‌نویسد: «من هرگز چیزی را شیطان نمی‌خوانم مگر ابتدا با آن صحبت کنم... اولین سخن من با او این است؛ به نام عیسی مسیح، ای روح به تو فرمان می‌دهم تا اسمت را به من بگویی.») درحالی که دیگر شفا دهندگان این کار را بیهوده و غیرضروری دانسته و تأکید می‌ورزند که به محض اینکه شفا دهنده اقتدار بر شیطان را به دست گرفت بایستی به او دستور دهد. هرگونه دعای طولانی و پرس و جوی نام و نشانی شیطان کار بیهوده‌ای تلقی شده است.

اما حقیقت این است که همه این معلمین در عقایدشان به خطا رفته‌اند زیرا خداوند هرگونه ارتباط کلامی بین قوم خویش و شیاطین را منع کرده است. به غیر از مسیح و رسولانش که شیاطین را اخراج می‌کردند (هدف این بود که ثابت شود مسیح قدرتی خدایی داشته و به ما اطمینان داده شود که او بر شیاطین اقتدار دارد) در هیچ کجای از عهدجدید به هیچ نوع رابطه مستقیم بین ایمانداران و ارواح شریر مجوزی داده نشده است.

آیات تشنیه ۱۸: ۱۲-۱۰ یکی از بخشهایی است که هر نوع ارتباط با ارواح شریر را مطلقاً ممنوع می‌سازد. خداوند می‌گوید: «در میان تو کسی یافت نشود که... نه فالگیر و نه غیبگو و نه افسونگر و نه جادوگر. و نه ساحر و نه پُرسش کننده از شیاطین و نه رَمال و نه کسی که با مردگان مشورت می‌کند. زیرا این کارها نزد خداوند منفور است.»

بایستی علت اینکه هرگونه ارتباط با ارواح را خداوند کاری شریرانه قلمداد کرده به درستی بدانیم؛ این رابطه فقط محدود به سعی در کسب قدرت و یا اطلاع از وقایع نیست. بلکه هر نوع تلاش برای ارتباط مستقیم با یک روح شریر در نظر خداوند بسیار نفرت برانگیز است. اصل اساسی این است که خداوند هرگونه تماس مستقیم آدمی با شیاطین را - به هر هدف و یا منظوری - بسیار پلید و مکروه می‌داند. شیاطین موجوداتی منفور، پر از کینه، حيله، فریب و به شکل خطرناکی مرگبار می‌باشند. ما به طرز کاملاً مطلق از هر نوع جستجو، ارتباط و پرس و جوی با آنها به هر شیوه‌ای منع شده‌ایم - هرچند که نیت ما خیر باشد -.

شاید ذکر مثالی به ما کمک نماید؛ فرض کنید که والدینی طفل نوپای خود را برای گردش به بیرون شهر برده باشند و ناگهان دریابند که کودکشان به سوی فاضلابی که در آن نزدیکی است می‌شتابد. آنچه که والدین از آن بیزار هستند، طبیعت آلوده فاضلاب است و نه انگیزه کودک. روح شریر میلیونها مرتبه از فاضلاب منفورتر و خطرناکتر است. در نظر خداوند هرگونه ارتباط مستقیم بین فرزندان و نیروهای تاریکی کاری است بسیار تنفربرانگیز. کاریزماتی‌هایی که قصد دارند تا با یافتن محل ارواح شریر آنها را مورد پرس و جو قرار دهند با این کارشان نشان می‌دهند که چقدر از پلیدی این مخلوقات و قدرت خارق‌العاده‌شان بی‌خبرند.

یکی از ممنوعیت‌های ذکر شده در لیست تشنیه ۱۸: ۱۲-۱۰ به «سوال کننده از شیاطین» ترجمه شده است. این لغت در زبان عبرانی به معنی هرگونه رابطه با روح و سؤال کردن از اوست. لغت عبرانی دیگر که «رمال» ترجمه شده، اشاره به کسی دارد که می‌تواند افکار دیگران را بخواند. علی‌رغم این ممنوعیت جدی در کلام خداوند، بسیاری از شفا دهندگان کاریزماتیک تمام هم و غم خود را به

کار می‌گیرند تا درباره مسائل خصوصی مردم و وقایع آینده آگاهی کسب کنند. آنچه که ایشان «کلام حکمت و آگاهی» می‌نامند هیچ تفاوتی با غیبگویی و رمالی ندارد.

حتی بدتر از آن، کاریزماتیکیها اغلب سعی دارند تا شناختی از هویت و نیت شیاطینی که خیال می‌کنند در بیماران ساکن شده‌اند، بدست آورند. بعضی از آن‌ها بدون شک کلاهبردارهایی هستند که تنها به ارتباطی جعلی تظاهر می‌کنند. اما دیگرانی که واقعاً به تعالیم کاریزماتیک باور دارند همه تلاش خود را به کار می‌گیرند تا بتوانند با جهان نادیده و ارواح ارتباط گیرند، غافل از اینکه خداوند چنین فعالیت‌هایی را به شدت محکوم می‌کند. تعداد بی‌شماری از این مسیحیان ظاهری در سمینارها و جلسات کلیسایی نقاط مختلف دنیا شرکت کرده و مردم ساده باور را با کلام حکمت و قدرتشان بر ارواح شریر به تعجب وامی‌دارند. عده‌ای از ایشان ممکن است کلاهبردار باشند ولی عده‌ای هم واقعاً در دام تخیلات و هیجان شدید گرفتار شده‌اند.

احتمال آن هم هست که بعضی از این شفا دهندگان موفق به نفوذ به جهان ارواح شده و تا حدی از «حکمت مخفی» باخبر شده و با ارواح رابطه برقرار کرده‌اند. اما این کارشان نزد خداوند بسیار نفرت برانگیز است زیرا عملی را مرتکب شده‌اند که خداوند آن را ممنوع داشته است. غیرممکن است که خداوند کار چنین افرادی را تأیید کند، زیرا خداوند از هرگونه رابطه آدمی با ارواح شریر بی‌زار است.

بگذارید تا از جنبه دیگری به این قضیه نگاه کنیم؛ کسانی که گمان دارند می‌توانند با ارواح شریر وارد رابطه مستقیم شوند بدون اینکه تأثیری مخرب بر آن‌ها گذارده شود، چه چیزی را ثابت می‌کنند؟ آن‌ها ثابت می‌کنند که چقدر درکشان از عظمت گناهکار بودن شیاطین و همچنین قدرت آن‌ها سطحی و کم است. ایشان گمان می‌برند که این ارواح شریر نسبت به جنایتکارها خطر کمتری دارند زیرا به احتمال زیاد ایشان از مواجهه با دزد مسلحی که شبانه وارد خانه‌شان شود خودداری می‌کنند. کافی است به شجاعت این شفا دهندگان کاریزماتیک که ارواح شریر را فراری می‌دهند توجه کنیم؛ گویی قدرت آن‌ها از نیروهای تاریکی هم بیشتر است؛ در عرض ده دقیقه چند تا از این ارواح را از فرد بیمار خارج

کرده سپس شروع به موعظه‌شان می‌کند انگار که هیچ اتفاقی رخ نداده است. وقتی این افراد با دست خالی به مقابله با نیروهای شریر روحانی می‌روند با این کارشان به خداوند چه می‌گویند؟ آن‌ها در واقع به خداوند می‌گویند که نیازی به پسر خدا و فرشتگان مقدس ندارند تا نماینده ایشان در حیظه نبرد در دنیای ناپیدای روحانی باشند. ایشان نیازی به یک حامی و نماینده آسمانی و سپری روحانی ندارند تا آن‌ها را در مقابل حملات مستقیم شیطان و نیروهای او حمایت کند. ایشان می‌توانند به سوی دشمن رفته، از خط حمله عبور کرده و وارد قلمرو تاریکی شوند. ایشان تعالیم ابتدایی کتاب مقدس را بازنویسی کرده و به خداوند اعلام داشته‌اند که برای جنگ روحانی نیازی به حفاظت مسیح ندارند. چه قدرت و توانایی شگرفی!

تنها خداوند عیسی مسیح است که می‌تواند شیطان را توبیخ کرده و اخراج نماید و ما هرگز نباید به خود جرأت دهیم تا او را از مقام کهنانش پایین بیاوریم. ایمانداران نبایستی خیال کنند که می‌توانند قدرت شناخت و برتری بر شیاطین را به دست آورند. اگر روزی با کسی مواجه شدیم که واقعاً به تسخیر شیطان درآمده و همهٔ علایم مخوف ثبت شده در عهد جدید را از خود بروز می‌دهد، تنها کاری که می‌توانیم بکنیم دعا کردن است. اگر هم امکانش فراهم شود باید به فرد شیطان‌زده بگوئیم که برای رستگاری و رهایی نزد خداوند عیسی مسیح برود - او که تنها میانجی بین خدا و انسان است - . جز این کار دیگری از دست ما بر نمی‌آید و باید مردم را به سوی مسیح بفرستیم. این کاری است که اصلاح‌گران کلیسا انجام می‌دادند اما امروزه کاریزما تیکها خود را برتر حساب می‌کنند.

درواقع هدف غایی از موعظه کردن همین است؛ یعنی فرایند هدایت مردم به سوی مسیح برای رفع تمامی نیازهای روحانی‌شان زیرا ما قادر به برآوردن هیچ یک از آن‌ها نیستیم. کاریزما تیکها نه تنها طرز تفکر ادیان زمینی را به قرض گرفته‌اند بلکه سیستم کهنات کلیسای کاتولیک را نیز. (که خیال می‌کند انسان فانی همچون مسیح قدرت تسلط بر نیروهای تاریکی را در اختیار دارد.) واقعیت تکان دهنده این است که طرفداران چنین نظریه‌ای دقیقاً همان کسانی هستند که بیش از دیگران در معرض تأثیرات شیطانی می‌باشند. شاید به همین دلیل است که خداوند هرگونه تجربه‌ای را در این زمینه ممنوع کرده است. گروه زیادی از

کاریزماتیکها حکم صریح خداوند را نادیده انگاشته و در پی ارتباط با شیاطین هستند. در حالی که ذهن اندیشمند و فکور خود را کنار گذاشته و اجازه می‌دهند تا تخیلات و افکار گریزان ایشان را هدایت کند؛ به خیال اینکه با این کار «کلام حکمت و آگاهی» را به دست خواهند آورد. این‌ها کسانی هستند که دیر یا زود با ارواح شریر و یا شیاطین واقعی روبرو خواهند شد، زیرا به دلیل تجربه و دخالت در کارهای منع شده و استفاده از تکنیک‌های ویژه برای تماس با جهان ارواح خویشان را در معرض قدرتهای تاریکی قرار داده‌اند.

جای نگرانی این جاست که عده‌ای از این کاریزماتیکهای تندرو که در خام‌باوری گمان به رستگاری خویش دارند، با غرور وارد خدمت اخراج ارواح شده و به سادگی طعمه یکی از این ارواح شریر گشته‌اند. آیا همین توجیهی نیست که چرا قادر به غیبگویی بوده و در این زمینه دقیقاً به خال می‌زنند؟ آیا همین توجیهی نیست که چرا گاهی قادر به کارهایی عجیب و غریب هستند (شبیه به کارهای شعبده بازان و یا پیامبران دروغین) اعمالی که به صورت غیرقابل توجیهی واقعی به نظر می‌رسند؟ شیطان و فرشتگان سقوط کرده تا حد اندکی قدرت دخالت در وقایع طبیعی را داشته و می‌توانند شفای فیزیکی را جعل کرده، غیبگویی، فکرخوانی، معلق ماندن در هوا و کارهای غریب دیگری را سبب شوند. (رساله دوم تسالونیکیان ۲: ۹) آیا احتمال آن نیست که بعضی از این شفا دهندگان کاریزماتیک خود در تسلط نیروهای تاریکی درآمده باشند؟ آیا این برهانی نیست بر رفتارهای غریب، غیراخلاقی و بی‌احترامانه و ناراستی که بعضی از آن‌ها از خود بروز می‌دهند؟

## بعضی از آیات نقل قول شده از کتاب مقدس توسط کاریزماتیکها

در اینجا بعضی از آیات کتاب مقدس اشاره می‌کنیم که توسط جان ویمبر و دیگر شفا دهندگان به صورت بی‌جایی نقل قول شده تا ثابت گرداند شیطان زدگی رایج بوده و خدمت کلیسا در امروزه نیز بایستی شامل اخراج مداوم ارواح شریر باشد. خوانندگان دعوت شده‌اند تا ببینند که چگونه به شکل کاملاً ناروایی



از این آیات استفاده شده است.

رساله اول تیموتائوس ۴: ۱ «ولیکن روح صریحاً می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته سر به ارواح ظالّه و تعالیم شیاطین خواهند سپرد» این کلمات نه هیچ اشاره‌ای به شیطان‌زدگی می‌کنند و نه به اخراج ارواح. بلکه توصیفی از افراد کاملاً عاقل و منطقی است که تعالیمی را آموزش می‌دهند (که بدون اینکه خود بدانند) توسط شیاطین ابداع شده‌اند.

رساله اول پطرس ۵: ۹-۸ «هوشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غرّان گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد. پس به ایمان استوار شده و با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین سختی‌ها بر برادران شما که در دنیا هستند می‌آید.» این آیات درباره ایستادگی در برابر وسوسه‌های مختلف شیطان هستند و به ما می‌گویند که چگونه با انجام وظایف روحانی خویش این کار را بکنیم. هیچ کلامی درباره اخراج ارواح گفته نشده است.

انجیل یوحنا ۲۰: ۲۱ «چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما را می‌فرستم» علت استفاده از این آیه این است که ادعا شده؛ همچنانکه خدای پدر مسیح را برای انجام اموری فرستاد - که یکی از آنها اخراج ارواح باشد - به همین نحو نیز مسیح خادمینش را می‌فرستد تا تمام کارهای او را تقلید کنند.

اما این نحوه برهان کاملاً سطحی و اشتباه است زیرا نجات‌دهنده ما بسیاری کارها را انجام داد که ما قادر به انجامش نیستیم و نباید هم در این زمینه سعی در تقلید از او را داشته باشیم. به عنوان مثال او به زمین آمد تا ذات الهی‌اش را آشکار ساخته و بر روی صلیب جلجتا جان دهد. کارهایی که ما هرگز نمی‌توانیم بکنیم. کلام خداوند ما در این آیه، تضمینی است برای ما تا به کار بشارت انجیل با اطمینان خاطر دست بزنیم. قطعاً معنی آیه این نیست که هرکاری را که خداوند عیسی مسیح انجام داد ما نیز باید آن را تقلید کرده و به جا آوریم.

## ۴

# شیاطین نمی‌توانند به ارادهٔ خود کسی را تسخیر کنند

## شش دلیل از کتاب مقدس

واعظین مسیحی در قرنهای گذشته دلایل انجیلی را توسعه داده‌اند مبنی بر اینکه شیوع شیطان‌زدگی با خدمت عیسی مسیح بر روی زمین به انتها رسید. به عقیده ایشان از آن زمان به بعد شیطان‌زدگی تنها وقتی روی خواهد داد که فردی خویشتن را داوطلبانه تحت تأثیر قدرتهای تاریکی قرار دهد. اما در سالهای اخیر نویسندگان کاریزماتیک قاطعانه ادعا کرده‌اند که برای حمایت از دیدگاه سنتی هیچ دلیلی در کتاب مقدس یافت نمی‌شود.

در اینجا شش دلیل در تائید موضع سنتی - به همراه آیات کتاب مقدس - ارائه شده است. هر یک از این دلایل به تنهایی کافی است تا رشته ادعاهای کاریزماتیکها را در زمینه اخراج ارواح پنبه سازد. اگر همه دلایل را با هم مد نظر قرار دهیم؛ برهانی خلل ناپذیر را تشکیل می‌دهند. خواهیم دید که چگونه مسیح - و همچنین پولس رسول - محدودیت فعالیت‌های شیطان را آموزش داده‌اند و هم

اینکه شیاطین نیز خود آگاه بودند که این امر صورت خواهد پذیرفت.

## ۱. خداوند می‌آموخت که فعالیت شیاطین محدود شده است.

خداوند ما عیسی مسیح اخراج کردن ارواح را معادل با محدود گشتن فعالیت شیاطین در عهد جدید می‌دانست. وی در انجیل لوقا ۱۱: ۲۲ - ۲۰ چنین می‌گوید: «لیکن هرگاه با انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است. وقتی که مرد قدرتمند سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد. اما چون شخصی قدرتمندتر از او آید، بر او غلبه یافته هم اسلحه او را که بدان اعتماد می‌داشت از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند.»

خداوند در این کلمات دوران عهد قدیم را تشریح می‌کند که در آن شیطان همچون مردی مسلح و قدرتمند گستره وسیعی از دنیا را در اختیار داشت؛ اموالش محفوظ بوده و ملت‌های مختلف در تاریکی روحانی به سر برده و شیاطین قادر به تسخیر آدمی بودند. هیچ‌کس قدرت موفقیت‌آمیزی در اخراج ارواح را نداشت. سپس خداوند آمدن خود به عرصه ظهور را توصیف می‌کند که با انگشت خدا شیاطین اخراج می‌شوند؛ به عنوان نشانه و دلیلی از اینکه او همان مسیح‌های موعود است و عصر انجیل آغاز گشته است. پیروزی او بر فوج نیروهای تاریکی (که نقطه اوجش بر صلیب جلجتا بود) نقطه پایانی بود بر آزادی شیطان تا مردم را غافل و کور سازد. خداوند ما با غلبه بر شیطان سلاح او را در به اسارت گرفتن ملت‌ها از وی گرفته و به مردم این امکان داده شده تا با بشارت انجیل نجات یابند.

قدرت شیاطین در تسخیر افراد مختلف و بدون رضایت آن‌ها را بایستی به طور منطقی جزوی از آزادی شیطان در فریفتن مردم دانست. برای گمراه ساختن ملت‌ها شیاطین قلب و اندیشه مردم را به چنگ آورده و با این کار مانع تاثیرپذیری روحانی آن‌ها می‌شدند. وقتی هم که دیوی فرد را تسخیر می‌کند همین فعالیت در بُعدی محدودتر صورت می‌پذیرد؛ گویی شیطان دیواری را دورتادور آن فرد

بالا می‌کشد. به همین شکل نیز در عهد قدیم شیطان دیوار غیر قابل نفوذ بت پرستی را دورتادور تمامی ملتها بالا کشیده بود.

در مقام مقایسه، توصیفی که از شیطان در عهد جدید و بعد از صلیب جلجتا شده توصیف دشمنی است مغلوب شده و شکست خورده؛ وی دیگر قادر نیست که ملتها و یا افراد را به تسلط خویش در آورد. او باید همچون آواره‌ای خانه به دوش در خارج از مردم سرگردان بوده و آنها را وسوسه کند. قدرت او همچنان زیاد و مخوف است زیرا دل آدمی بسیار شریر است. به خاطر همین شرارت ذاتی است که آدمی با تمایل فراوان دروغهای شیطان را باور کرده، با وسوسه‌هایش تحریک شده و بر اساسشان عمل می‌کند. اما با این همه شیطان دیگر نمی‌تواند به اراده خود مردم را تسخیر کرده و در ایشان ساکن شود. تنها امکان باقیمانده برای شیاطین در تسخیر افراد - بعد از صلیب جلجتا - وقتی است که کسی به صورت خودآگاه و ارادی با شیطان همکاری نموده و زندگی‌اش را به دست او بسپارد.

محدود ساختن زمینه فعالیت شیطان را در انجیل مرقس ۳: ۲۷ می‌بینیم؛ آنجا که خداوند ما کار خود علیه شیطان را با این کلمات توضیح می‌دهد. «و هیچ‌کس نمی‌تواند به خانه مرد قدرتمند درآمده اسباب او را غارت نماید جز آنکه اول آن قدرتمند را ببندد و بعد از آن خانه او را تاراج می‌کند.» بدون شک شیطان هنوز هم وسوسه‌گر قدرتمندی است، اما اکنون اقتدارش به عنوان حاکمی جبار از او گرفته شده و باید ابتدا رضایت و همکاری قربانی خویش را تضمین کند. به عنوان «پادشاه قدرت هوا» او قصری از آن خود ندارد و نه تخت سلطنت و نه هیچ حقی. او و دیگر شیاطین دشمنان شکست خورده‌ای بیش نیستند.

خداوند عیسی مسیح محدود شدن قدرت شیطان بر روی صلیب را معادل بیرون افکندن شیاطین دانسته و می‌گوید: «اکنون داوری این جهان است و اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.» (انجیل یوحنا ۱۲: ۳۱) شیطان با شکست خوردنش در جلجتا، بیرون رانده شده و به علاوه در زمان مسیح قدرت خود را برای تسخیر مردم به اراده خود، از دست داده است. کلامی که خداوند ما به کار می‌گیرد؛ «بیرون افکندن» است که در زبان یونانی دقیقاً همان واژه‌ای است که برای اخراج ارواح به کار می‌رود.

اولین برهان در حمایت از پایان یافتن تسخیر غیرارادی و شمول مردم این

است که خداوند ما عیسی مسیح در سخنانش به ما می‌گوید که خدمت زمینی او قدرت شیطان را در تسخیر جانها به شدت محدود ساخته است.

## ۲. داوود نبی و پولس رسول می‌گویند که اکنون قدرت شیطان محدود شده است.

دومین برهان از بخشهایی از کتاب مقدس نتیجه‌گیری شده که اسیر شدن شیاطین را (که در جلدجا آغاز شد) هم توضیح داده و هم پیشگویی می‌کنند. به عنوان نمونه: مزمور ۶۸ که نبوتی است درباره آمدن مسیح به این دنیا، پیروزی بر نیروهای تاریکی، صعودش به آسمان و فرمانروایی‌اش بر کلیسای خود. پولس رسول با همین دید و منظور است که از این مزمور در رساله‌اش نقل قول می‌کند.

آیات آغازین این مزمور چنین است: «خداوند برخیزد و دشمنانش پراکنده شوند و آنهایی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند» مسیح خواهد آمد و دشمنانش (لشکر شیاطین) از حضورش گریزان می‌شوند و در زمان حکومت زمینی‌اش از وی گریزان خواهند بود (مسیح آن‌ها را از افراد دیورده بیرون می‌راند) و وقتی که بر روی صلیب به پیروزی نهایی‌اش رسید، آن‌ها دسته‌جمعی فراری می‌شوند.

این مزمور به ما می‌گوید: وقتی مسیحا به آسمان صعود کرد، هدایایی دریافت خواهد داشت که آن‌ها را به آدمی خواهد داد: «بر اعلیٰ علیین صعود کرده و اسیران را به اسیری برده‌ای. برای آدمیان هدیه‌ها گرفته‌ای. بلکه برای فتنه‌گران نیز تا پیهو خدا در ایشان مسکن گزینند.»

سؤال این است که این اسیران چه کسانی بوده و هدیه‌ها چه هستند؟ پاسخ به این پرسش را پولس رسول در رساله افسسیان ۴: ۸ و ۱۱ داده است؛ (که تفسیر پولس است بر مزمور ۶۸) وی می‌نویسد «چون او به اعلیٰ علیین صعود نمود، اسیری را به اسیری بُرد و هدیه‌ها به مردم داد... و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیاء و بعضی مبشرین و بعضی شبانها و معلمها...»

خداوند ما پس از شکست دادن شیطان بر روی صلیب، به آسمان صعود

نموده و چون پادشاهان پیروزمند قدیم، گروهی را به اسارت گرفت؛ وی بسیاری از توانایی‌های نیروهای تاریکی را از آنها گرفته، مایملک ایشان را به تاراج برده و بین پیروان خود تقسیم نمود. خداوند ما چه چیزی را از شیطان و لشکریانش به تاراج برد که مناسب هدیه دادن به پیروانش بود؟ قبل از صلیب، شیطان و لشکرش قدرت نفوذ و تاثیرگذاری زیادی بر بشریت داشتند. آنها چنین حقی را نداشتند اما آن را دزدیده بودند؛ ایشان در فریفتن و گمراه ساختن مردم، در تاریکی نگاه داشتن بشریت و تسخیر جان آدمی قدرت غیرقابل مقاومتی داشتند. مسیح بر روی صلیب همه این‌ها را از شیطان و لشکریانش گرفته و پس از صعودش به آسمان، آنها را به کلیسای خود داد. وی قدرت شیطان بر اندیشه و ذهن مردم را از وی گرفته و به شاگردانش قدرت غیرقابل مقاومت کلام و بشارت انجیل را بخشید. لذا نیروهای تاریکی - شیطان و لشکریانش - حیطة زیادی از قدرتش را از دست داده و در مقابل حوزه نفوذ گسترده‌ای در عهد جدید به ایمانداران داده شده است؛ هدیه بشارت انجیل به آنها داده شده تا در ذهن تمامی ملت‌هایی که در این دنیا فریب خورده‌اند نفوذ کند. مزمور ۶۸ وضعیت دشمنی را تشریح می‌کند که تحقیر شده و به زنجیر اسارت درآمده است. پولس رسول در نامه کولسیان ۲: ۱۵-وقتی که از پیروزی مسیح بر شیطان و دارو دسته‌اش سخن می‌گوید - عبارت مشابهی را به کار می‌گیرد: «و چون ریاستها و قدرتها را بیرون کرده، آنها را در ملاء عام آشکار نمود؛ چون بر آنها پیروزی یافت.»

«تاراجی» که خداوند از شیطان و لشکرش گرفت، حیطة اقتدار و نفوذی بود که آنها در اختیار گرفته بودند. خداوند آن را به کلیسای خود بخشید تا انجیل در میان مردم دنیا بشارت داده شود. هنوز شیطان و دارو دسته‌اش به طور کامل از دنیا بیرون افکنده نشده‌اند، اما دیگر قادر نیستند که درهای بشارت انجیل را به روی مردم ببندند و یا مانع تحول روحانی در افراد شده و یا به اختیار خود مردم را به تسخیر خود درآورند.

### ۳. شیاطین از شکست خود باخبر بودند.

سومین گروه از آیاتی که ما را به سوی این عقیده رهنمون می‌کند که آموزه

تسخیر غیرارادی توسط شیطان غیرممکن است، آیاتی است که به ما می‌گویند واکنش شیطان نسبت به خداوند ما چگونه بود. با توجه به این آیات به نظر می‌رسد که شیاطین می‌دانستند که خدمت زمینی مسیح تغییر بزرگی در فعالیت شان ایجاد کرده و امکان تسخیر بی‌شماری از جانها از ایشان صلب خواهد شد. مردی که در ناحیه جدریان بود (هم او که مدت مدیدی دیوها در او ساکن شده بودند) با دیدن مسیح «نعره زد و پیش او افتاده و به آواز بلند گفت، ای عیسی پسر خدای تعالی مرا با توجه کار است. از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» (انجیل لوقا ۸: ۲۸)

مسیح به ارواح شریر فرمان داده بود که از آن مرد بیرون بیایند و ایشان با ترس و واهمه دریافتند که دیگر امکان ورود اختیاری به آدمی به پایان رسیده است. چون که می‌دانستند هرگز اجازه ورود به آدمی به آنها داده نخواهد شد، التماس کردند که به گله خوکیها فرستاده شوند. اینگونه است که حتی شیاطین نیز به این حقیقت گواهی می‌دهند که تسخیر اختیاری آدمی با خدمت مسیح به انتها رسیده است.

مرد شیطان‌زده در کنیسه کفرناحوم با دیدن مسیح فریاد بر آورد که «ای عیسی ناصری ما را با توجه کار است، آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟» (انجیل مرقس ۱: ۲۴) تنها یک روح شریر در این مرد بود اما گویی به نمایندگی از دیگر همدستانش از هراسی که به آنها افتاده بود صحبت می‌کرد. این موجود شریر نه تنها ترس خود را از اینکه امکان تسخیر آدمی از او گرفته شده بیان می‌کند، بلکه به نمایندگی از همه این کلام را بیان می‌دارد. همین روایت توسط لوقا نیز به ثبت رسیده است؛ انجیل لوقا ۴: ۳۶-۳۳.

## ۴. شیطان نمی‌تواند خود را به شکلی علنی آشکار سازد.

چهارمین دلیلی که در حمایت از این عقیده که اکنون شیاطین قادر به تسخیر آدمی نیستند، این حقیقت است که خداوند اعلام داشته که او مانع می‌شود تا شیطان خود را آشکار سازد. او تحت محدودیت شدیدی قرار گرفته و قادر به

تناسخ نیست و حتی تا وقتی خداوند اجازه ندهد، نمی‌تواند خود را در آن «مرد شریر یعنی فرزند هلاکت» نمایان سازد؛ این اتفاق دقیقاً قبل از بازگشت دوباره مسیح صورت می‌پذیرد. اگر شیاطین توانایی آن را داشتند که به اراده خود افراد زیادی را به تسخیر درآورند، چنین محدودیت شدیدی بی‌اثر می‌بود؛ این کار ظهور نمایان لشکریان شیطان را در دنیا بدنبال می‌داشت. واضح است که محدود ساختن فعالیت شیطان بایستی شامل محدود کردن فعالیت او در این زمینه نیز باشد.

در نامه دوم تسالونیکیان ۲: ۷-۶ پولس رسول توضیح می‌دهد که چگونه تا رسیدن موعد مقرر، نماینده شیطان از بروز آشکار خود بازداشته شده است؛ «و آلان آنچه را که مانع است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر شود. زیرا که آن راز بیدینی اکنون عمل می‌کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.» بدینگونه تا رسیدن آن «فصل کوتاه و نهایی» شیطان از آشکار ساختن خویش بازداشته شده است «آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد که عیسی مسیح او را با نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت.» (رساله دوم تسالونیکیان ۲: ۸)

در عصر حاضر شیطان مجبور شده تا برای رسیدن به اهدافش شیوه کارش را تغییر دهد؛ وی با فریبکاری و با زیرکی ادیان دروغین را گسترش داده و تعالیم ضد مسیحی را بسط می‌دهد، فلسفه‌های لائیک و ضد تثلیثی را سکه رایج روز گردانیده و مادی‌گرایی و باورهای ضدخدایی را به مردم می‌قبولاند. حتی وقتی که شیطان برای «فصل کوتاهی» آزاد شود (اندک زمانی قبل از بازگشت مجدد مسیح) به او این اجازه داده نشده تا تناسخ یافته و خود را به شکلی علنی آشکار سازد. وی با تحریک اذهان عمومی در جامعه، عده زیادی را اغوا نموده و «فصل کوتاهی» خواهد رسید که باور به خداوند تثلیث و همه اصول اخلاقی به شدت طرد می‌شوند. (دیگر بخشهای کتاب مقدس مثل مکاشفه یوحنا ۱۹: ۲۱-۱۵ همچنین اشاره به ظهور نماینده شیطان و نابودی «فرزند هلاکت» در آخر زمان دارند.)

خلاصه سخن اینکه کتاب مقدس شیوع شیطان‌زدگی را ناممکن می‌شمارد. فعالیت کنونی شیطان بایستی در خفا و زیرکانه صورت گیرد. در حالیکه دیوزدگی



پدیده‌ای است آشکار و غیرمخفی، لذا این فعالیت امروزه بسیار به ندرت رخ می‌دهد.

## ۵. کتاب مقدس فعالیت‌های شیطانی را مشخصاً تعریف کرده است.

پنجمین برهان علیه گسترش عام دیوزدگی در دنیای امروز بخشهایی از عهدجدید است که به ما می‌گویند که فعالیت‌های شیطان در عصرانجیل دقیقاً چه خواهد بود؛ شیطان‌زدگی جزو این فهرست نیست. حقیقت تلخ این است که وقتی معلمین کاریزماتیک عرق ریزان در تلاشند تا شیاطین خیالی را ضربه فنی کنند، شیاطین واقعی موفق شده‌اند که کلیسای آن‌ها را با تعالیم اشتباه و مادی‌گرایی آلوده سازند. مطابق کلام خداوند امروزه نقش شیاطین و سوسه کردن مردم به گناه، تعقیب و آزار و آزمون مردم خداوند و ترویج تعالیم غلط است.

به عنوان مثال در رساله اول تیموتائوس ۱: ۴ چنین می‌خوانیم «ولیکن روح صریحاً می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته سر به ارواح ظالمه و تعالیم شیاطین خواهند سپرد» اغلب مفسرین براین عقیده‌اند که ارواح ظالمه اشاره به افراد ریاکار و دروغگویی دارد که بازیچه دست شیاطین شده‌اند. شیاطین اکنون به جدیت در پی ابداع و ترویج تعالیم دروغ هستند.

رساله یعقوب ۳: ۱۵-۱۴ به ما اطلاع می‌دهد که شیاطین به جای اینکه مردم را تسخیر کنند، در حال ایجاد تفرقه و جنگ و جدال بین اعضاء کلیسا هستند. یعقوب می‌گوید: «اما اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید فخر مکنید و به ضد حقیقت دروغ مگوئید. این حکمت از بالا نازل نمی‌شود بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.» به چه راحتی ما فریب و سوسه‌های شیطان را می‌خوریم! به عنوان یکی از اعضاء کلیسا به سرعت راه به احساسات ناخوشایند، نفرت‌آمیز و یا کینه‌توزانه نسبت به دیگران داده و از یاد می‌بریم که حسادت، عصبانیت و بدخویی همگی از تحریکات و سوسه‌های شیطانی است.

در رساله اول یوحنا ۴: ۶-۱ به ما گفته شده که «هر روح را قبول مکنید» زیرا شیاطین همواره آماده‌اند تا شیوه‌های دنیوی را که در تضاد با کلام خداوند و

اصول اطاعت و ایمان است پیشنهاد کنند. وقتی که کاریزماتیکها نگران تسخیر ارواح هستند این شیاطین مشغول ترویج اتحاد بین گروه‌های مختلف مسیحی، دنیادوستی، واردکردن موسیقی دنیوی در پرستش کلیسا، علاقه به تجملات، توجه زیاده به پیشرفت در کار و پیشه و رفتارهای نامناسب در بین مسیحیان هستند.

نتیجه می‌گیریم که هرچند شیطان و لشکریانش قدرت تسخیر افراد را (بدون همکاری جدی آنها) از دست داده‌اند اما زیرکانه در پس ترویج عقیده به اخراج ارواح خیالی هستند. زیرا این کار توجه مسیحیان را از فعالیت واقعی آنها - یعنی آسیب‌رسانیدن و آلوده کردن کلیساها - منحرف می‌کند. آیات مکاشفه یوحنا ۲: ۹، ۲۰، ۲۴، ۳ و ۹ و دیگر آیات نشان می‌دهند که شیاطین در پس همه ریاکاریها، پرستشهای خطا و تعالیم غلط هستند. فصل ۱۲ مکاشفه شیوه کار شیاطین شکست‌خورده در عصر حاضر را به ما نشان می‌دهد. آیا ایشان مردم را به خواست خود تسخیر می‌کنند؟ خیر! این است پاسخ مکاشفه ۱۲. آنها با آگاهی به اینکه فرصتشان اندک است در تلاشند تا زهر خود را بر کلیسای مسیح بریزند. تا چه مدت به این کار ادامه خواهند داد؟ تا به آخر عصرانجیل چنانکه در آیه ۱۷ به ما گفته شده؛ جائیکه به صورت نمادین اژدها با باقیماندهٔ ذریت زن - قوم خداوند - تا آخر زمان جنگ می‌کند.

وقتی که به درستی آموزهٔ عهدجدید را فراگرفتیم آنوقت در خواهیم یافت که انحراف به سوی باورهایی مثل اخراج ارواح چه ضرر بزرگی به ایمانداران واقعی می‌زند؛ کسانی که شیفتهٔ تسخیر ارواح شده‌اند از نظر زمانی دوهزارسال عقب هستند. آنها متوجه نشده‌اند که فهرست دقیق فعالیتهای شیاطین در عهدجدید به ما داده شده است.

## ۶. کتاب مقدس هیچ راهنمایی در مورد اخراج نمودن ارواح ارائه نمی‌کند.

ششمین دلیل علیه تسخیر ارواح در زمان حاضر فقدان کامل هرگونه دستورالعملی در این زمینه برای ایمانداران در عهدجدید است. رسولان (و آن

هفتاد شاگرد) قدرت بر شیاطین را دریافت کردند صرفاً بدین منظور که آمدن ملکوت خداوند را اعلام دارند. به عبارت دیگر، اخراج ارواح نشانه‌ای بود از آمدن مسیحا و شروع عصر انجیل.

توانایی شاگردان در بیرون راندن ارواح هرگز یکی از وظایف شبان مسیحی نبوده و لذا دستورالعملی هم در این باره در عهدجدید وجود ندارد. در هیچ یک از قسمتهای کتاب مقدس که در آن درباره نبرد با شیطان صحبت می‌شود حتی اشاره‌ای هم به دیوزدگی و یا اخراج ارواح نیست. هرچند پولس تمامی جنبه‌های نبرد روحانی را بررسی می‌کند اما دیوزدگی و بیرون افکندن ارواح را از قلم می‌اندازد. (مثالها: رساله رومیان فصلهای ۶ تا ۸، رساله غلاطیان فصلهای ۵ تا ۶ و رساله افسسیان ۶: ۱۸-۱۱)

آیا به عقل جور در می‌آید که قسمت مهمی از وظیفه ایمانداران به صورت اتفاقی از قلم افتاده باشد؟ البته که نه! زیرا کتاب مقدس برای تمامی نیازهای روحانی ما کفایت می‌کند. علت اینکه دستورالعملی برای بیرون راندن ارواح وجود ندارد این است که این پدیده بسیار نادر بوده و علاج آن به سادگی از راه دعاکردن و بشارت دادن انجیل است.

فرض بگیریم که با یک مورد نادر شیطان‌زدگی مواجه شدیم؛ اولاً باید به خاطر داشته باشیم که وظیفه ما بشارت ملکوت خداوند است و نه بیرون راندن ارواح. دوماً به یاد داشته باشیم که خداوند به ما هشدار داده که بدون تحول روحانی حتی بیرون راندن ارواح شریر نیز بی‌فایده است. چه یک نفر دیوزده باشد یا نه تنها راه رستگاری‌اش توبه کردن و ایمان آوردن به مسیح است. راه نجات متفاوتی برای فرد شیطان زده وجود ندارد.

اما بعد از وقوع تحول روحانی چه؟ آیا امکان دارد که فرد دیوزده دچار تحول روحانی گردیده و بعد از آن هنوز نیاز به بیرون راندن روح شریر داشته باشد؟ پاسخ این است که چنین فرضی از نظر الهیات مسیحی غیرممکن است؛ این چه تحول روحانی است که روح خداوند، روح شریر را بیرون نرانده و نام وی را در کتاب حیات ثبت نکرده باشد؟

اگر بر حسب اتفاق روزی خادم مسیحی با فردی دیوزده روبرو شد (مثلاً کسی که با تکنیکهای جادوی سیاه خود را در معرض شیطان قرار داده باشد)

آنگاه نقش خادم این است که انجیل را به او بشارت داده برایش دعا کند و از او بخواهد که برای کمک و رستگاری تنها به مسیح روی آورد. ما نباید هرگز نقش یک «کشیش» را بازی کرده و کار مسیح را بر عهده گیریم. تنها مسیح است که می‌تواند ارواح شریر را بیرون کند، همچنانکه تنها اوست که می‌تواند گناهان را بخشوده و حیات تازه ببخشد. مارتین لوتر (اصلاحگر کلیسا در قرن ۱۵ میلادی) گفت: «ما نمی‌توانیم با انجام مراسمی شیاطین را اخراج کنیم آن‌گونه که مسیح و شاگردانش این کار را انجام می‌دادند... ما قادر به انجام این کار نیستیم و نباید هرگز دست بدان بزنیم.»

## اخراج ارواح در نام مسیح

تمامی این دلایل یک پرسش را بدون پاسخ باقی می‌گذارد؛ اگر در کتاب مقدس هیچ دستورالعملی درباره خدمت اخراج ارواح وجود ندارد پس چرا پولس در شهر فیلیپی به دختری که روح غیبگویی داشت گفت «به روح گفت تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» (اعمال رسولان ۱۶: ۱۸) آیا شایسته نیست که ما هم امروزه نام عیسی مسیح را برای اخراج ارواح به کار گیریم؟ پاسخ قطعاً منفی است. ما نبایستی هرگز از نام خداوند عیسی مسیح سوءاستفاده کرده و از آن به عنوان یک طلسم برای راندن ارواح شریر سود جوئیم.

وقتی که پولس رسول نام عیسی را به کار برد بدین دلیل نبود که صرف ذکر این نام بیرون راندن ارواح را تضمین می‌ساخت. بلکه با این کار او به همه کسانی که در آنجا حاضر بودند اعلام می‌داشت که این روح با اقتدار مسیح است که اخراج می‌شود. وی چون رسول خداوند بود به او این اجازه و حق ویژه از سوی مسیح داده شده بود تا ارواح را اخراج کند. اما هیچ یک از ما رسول نبوده و چنین حقی به ما داده نشده است. مأموریتی که به ما محول شده شامل بیرون راندن ارواح نمی‌شود. پولس می‌توانست این کار را بکند زیرا به عنوان یکی از رسولان مسیح این حق و اجازه به او عطا شده بود. ولی ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم لذا هرگز نبایستی از نام مسیح به این نحو سوءاستفاده کنیم.

هرگاه در جایی از کتاب مقدس نوشته شده که کاری به نام عیسی مسیح انجام شده بدین معنی است که این کار به دستور مستقیم او و به نمایندگی از او صورت گرفته است. وقتی که پولس رسول به اهالی قرنتس نامه می‌نویسد (اول قرنتیان ۵) وی از این عبارت استفاده می‌کند؛ «به نام خداوند ما عیسی مسیح» زیرا مسیح او را هدایت کرده تا به ایشان فرمان دهد تا عضویت از کلیسا را که رفتاری ضداخلاقی داشته از کلیسا بیرون کنند.

همیشه عبارت «به نام عیسی مسیح» به این معنی است که خداوند ما چنین چیزی را حکم کرده است یا کاری به نمایندگی از او و برای او صورت گرفته است. ما کودکان را در نام عیسی مسیح به جلسه‌های کلیسا می‌پذیریم زیرا او به روشنی ما را به این کار فرمان داده است. ما در نام مسیح برای دعا کردن گرد هم می‌آئیم زیرا این کار را در اطاعت از دستور اکید او انجام می‌دهیم.

خداوند عیسی مسیح تعداد زیادی از ارواح را پیش از واقعه جلجتا اخراج نمود اما تعدادی از آن‌ها را موقتاً به حال خود واگذار تا رسولانش آن‌ها را بیرون کنند. لذا مرقس ۱۶: ۱۷ به حقیقت و کمال خواهد رسید و همه مردم خواهند دانست که این رسولان نمایندگان واقعی مسیح هستند. تا جایی که به ما مربوط می‌شود نبایستی هرگز نام مسیح را به عنوان کلیدی مشکل‌گشا برای معضلات خود به کار گیریم زیرا چنین اجازه و دستوری به ما داده نشده است.



## اثبات اینکه عطایا خاتمه یافته‌اند

### تعلیم کتاب مقدس درباره مکاشفه و عطایا

یکی از غریبترین جنبه‌های گفتگوی کاریزماتیکها این حقیقت است که بسیاری از کسانی غیرکاریزماتیک‌اند حاضر نیستند که به طور قاطعانه بگویند عطایای خاصی هستند که به پایان رسیده‌اند. در واقع عده‌ای بر این باورند که هیچ برهانی در کتاب مقدس برای تأیید این مطلب وجود نداشته و معتقدین به این باور را تندرو لقب می‌دهند. دیدگاهی که بر خاتمه یافتن نشانه‌های مکاشفه و عطایا تأکید می‌ورزد؛ «پایان یافتگی» نامیده می‌شود. در گذشته نه تنها این دیدگاه عمومی همه کلیساهای انجیلی بود بلکه دیدگاه عام ایمانداران به کتاب مقدس در طول تاریخ کلیسا. تا همین چند دهه اخیر تقریباً همه شبانها، واعظین و ایمانداران اهل مطالعه می‌توانستند دلایل انجیلی مبنی بر خاتمه دوران رسولان، پیامبران، معجزات و سخن گفتن به زبانها را ارائه کنند. اما امروزه شرایط به قدری غریب شده که هرکس به این دیدگاه تاریخی عقیده داشته باشد بر او برچسب «تندرو» زده و او را محکوم می‌کنند که با تجربه حیاتی روح خداوند در تضاد است. «پایان یافتگی» همیشه اصلی عمده قلمداد می‌شد. در زمان‌های بیداری روحانی و فروریزی روح خداوند بر کلیسا رهبران و مبشرین این بیداری روحانی

همگی به آن اصل عقیده داشتند. روحانی‌ترین و پرچالش‌ترین موعظه‌هایی که در آرشیو ادبیات مسیحی یافت می‌شود به دست چنین افرادی نوشته شده است.

«والتر چنتری» در کتاب «نشانه‌های رسولان» نقل قولهای فراوانی را از افراد نامی تاریخ کلیسا گرد هم آورده است که همگی آن‌ها از موضع «پایان یافتگی» دفاع می‌کنند. وی از پدران کلیسا همچون آگوستین و جان کریسوستوم نقل قول می‌کند. همچنین از پیوریتانها و افراد نامی دیگر چون توماس واتسون، جان اُون، ماتیو هنری، جوناتان ادواردز، جورج ویفیلد، جیمز بوکانان، رابرت دبنی، جورج اسمیتن، ابراهام کایپر، ویلیام جی. شد، چارلز اچ. اسپرجون و بنیامین وارفیلد عباراتی در حمایت از این موضع نقل قول می‌کند. جملگی این افراد از معتبرترین شبانها و علمای مسیحیت در زمان خویش بودند. آرتور و. پینک نیز بر خاتمه یافتن عطایا تأکید می‌ورزید. ما می‌توانیم به فهرست چنتری اسامی بزرگان اصلاحگر کلیسا چون لوتر و کلوین و بسیاری دیگر را اضافه کنیم.

ناگفته پیداست که تمامی این خادمین خداوند به تداوم احساس قدرت روح‌القدس در زندگی افراد و کلیسا باور داشتند. هیچکدام خشکه مذهب نبوده و همگی ضرورت زندگی مسیحی را که در آن قدرت و اطمینان روح‌القدس بروز داده می‌شود، بشارت و تعلیم می‌دادند.

برای پیشگیری از هرگونه سردرگمی ضروری است یادآور شویم که موضع «پایان یافتگی» نمی‌گوید که معجزات پایان یافته‌اند بلکه «نشانه‌ها و عطایای مکاشفه» به آخر رسیده‌اند؛ یعنی توان صحبت کردن کلام وحی، قدرت انجام معجزات و شفابخشیدن به بیماران. خداوند دیگر انجام چنین معجزاتی را به آدمی واگذار نمی‌کند.

خداوند همواره قادر است که در هر زمان و هر مکانی که اراده کند کارهای شگفت‌آوری را به جای آورد؛ وی تمام جزئیات حیات، رویدادها و بیولوژی آدمی را تحت کنترل خویش دارد تا هدف خود را به انجام رساند. هر فرد مسیحی می‌تواند گواهی دهد که خداوند در پاسخ به دعاهایش شرایط و اوضاع را به طرز غیرقابل پیش‌بینی و توضیح ناپذیری به نفع او تغییر داده است. دعوا بر سر این نیست که آیا خداوند حاضر است در پاسخ به دعای قوم خویش کارهای شگفتی را به انجام رساند بلکه آیا مکاشفه کلام ادامه داشته و خادمین معجزه‌گر و افرادی

با عطیه شفا در زمان ما وجود دارند یا نه؟

فصل پنجم رساله یعقوب نشان می‌دهد که خداوند ما را دعوت می‌کند تا برای شفا و بهبودی بیماران دعا کنیم؛ اما به ما هشدار داده شده که خداوند ممکن است از بروز بیماری هدف دیگری را دنبال کند و در نتیجه شاید لازم باشد که با صبوری آن را تحمل کنیم. اگر خداوند بخواهد کسی را شفا دهد، نحوه این کار بر ما پوشیده است که آیا او را از راه دارو و درمان پزشکی شفا می‌بخشد و یا بدون واسطه و به طور مستقیم. اما علی‌رغم اینکه ما شاهی تجربی در دست نداشته با این حال ایمان داریم که خداوند به ما برکت داده است. شفا بخشیدن به منظور اثبات وجود و فعالیت خداوند به افراد لائیک و بی‌ایمان نیست بلکه برکتی است شخصی برای کسانی که به خداوند توکل دارند. امروزه و در زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم عطیه شفا به کسی داده نمی‌شود تا بر رسالت وی مهر تأیید زند و نه وسیله‌ای است تا از راه آن ایمان خود را تقویت کنیم. شاید یکی از دلایلی که خداوند اجازه می‌دهد تا ما از بیماری رنج ببریم این باشد که مانع شود تا برکت شفا را بدل به معجون معجزه‌آسایی کنیم که جای ایمان واقعی به خداوند و کلامش را بگیرد.

موضع «پایان یافتگی» بر این عقیده است که خداوند هنوز هم به طور مستقیم و از راه‌های شگفتی در زندگی مقدسین خویش دخالت می‌کند اما دیگر به آن‌ها قدرت انجام معجزات را نمی‌بخشد. در تضاد با این عقیده، نویسندگان کاریزماتیک مکرراً می‌گویند که در کتاب مقدس هیچ آیه‌ای وجود ندارد که به صورت واضح پایان گرفتن عطیه نبوت، شفا و سخن گفتن به زبانها را نشان دهد. ایشان به علاوه می‌گویند که موضع «پایان یافتگی» صرفاً به استناد بر یک بخش از کتاب مقدس (رساله اول قرن‌تین ۱۳: ۱۰-۸) استوار است که معنی دقیق آن مورد بحث و جدل است. اما این ادعا گمراه‌کننده است زیرا بخشهای فراوانی در کتاب مقدس هست که نشان می‌دهد با از صحنه خارج شدن رسولان، عطایا نیز به آخر رسیدند. به علاوه بزرگان تاریخ کلیسا که معتقد به این موضع بودند به ندرت در دفاع از نظرشان به این بخش اول قرن‌تین ۱۳ استناد کرده‌اند. از آنجا که در تفسیر این بخش تفاوت نظر وجود دارد، آن را به طور کامل کنار گذارده و توجه خود را معطوف به بخشهای دیگری می‌کنیم که نشان می‌دهد



عطایا متوقف شده‌اند.

آیاتی را که می‌گویند عطایا به پایان رسیده‌اند در کجا می‌توان یافت؟ اولین پاسخ این است که آن‌ها را در جایی می‌یابیم که به ما هدف از دادن عطایا توضیح داده شده است. (مثالی در این زمینه به درک ما کمک می‌کند.) فرض کنید که حکومت یک کشور تصمیم بگیرد که موتورهای احتراقی را از تاریخ خاصی کاملاً ممنوع کند و بعد از آن تاریخ فقط به ماشینهایی که با باطری الکتریکی کار می‌کنند اجازه عبور و مرور داده شود.

حال فرض کنید که ۵۰۰ سال بعد از این واقعه محقق‌ی دانشگاهی بخواهد دریابد که دقیقاً در چه تاریخی موتورهای بنزین و گازوئیل سوز از رده خارج شدند. وی ممکن است آرشیو دولتی را مدت زیادی جستجو کند و در آنجا هیچ سند معتبری پیدا نکند. اما اگر وی فرض کند که چند قرن بعد از ممنوعیت موتورهای احتراقی هنوز هم در آن کشور پمپ بنزین بین راهی پیدا می‌شده، در اشتباه است. زیرا ممنوع ساختن این نوع موتورها به صورت طبیعی باعث تخته شدن دکان پمپ‌های بنزین می‌شود. برای بستن آن پمپ بنزینها هیچ قانون و مجوزی لازم نیست زیرا چون وجودشان بی‌فایده است خودبه‌خود بازنشسته می‌شوند.

وضعیت عطایا نیز به همین شکل است؛ اگر هدفی که بنا بر آن عطایا داده شده بودند موقتی بوده باشد، به محض اینکه آن هدف از میان برداشته شد عطایا نیز از میان خواهند رفت. لذا پرسش کلیدی برای دریافتن اینکه آیا عطیه خاصی ادامه خواهد داشت یا نه این است که بدانیم هدف از آن عطیه خاص چه بوده است؟ نایستی بدنبال عبارتی بود که به صورت مشخص به ما بگوید چنین و چنان عطیه‌ای به انتها خواهد رسید، بلکه باید به دنبال آیه‌ای بود که به ما بگوید که آیا هدف از آن عطیه موقتی بوده و یا درازمدت؟ اهدافی که برای اهداء عطایا در کتاب مقدس آمده در ذیل فهرست شده‌اند. این‌ها به ما نشان می‌دهند که هدف از عطایای مربوط به مکاشفه در زمان رسولان به کمال رسیده و دیگر دلیلی برای ادامه آن‌ها وجود ندارد.

## ۱. رسولان شاهدین یگانه مسیح بودند.

در ابتدا عطیه رسالت را در نظر می‌گیریم و عطیایی که متعلق به رسولان بود؛ رسولان فرستاده شده بودند تا به حیات و رستاخیز مسیح شهادت داده و کتاب‌های عهدجدید را نوشته و یا بر آن‌ها مُهر تأیید بزنند. بگذارید تا به نقش آن‌ها به عنوان شاهدین زندگی و رستاخیز مسیح توجه کنیم؛ گروه زیادی از آیات کتاب مقدس (که نویسندگان کاریزماتیک آن‌ها را نادیده انگاشته‌اند) به ما تعلیم می‌دهند که به رسولان قدرت ویژه‌ای داده شده بود تا معجزاتی را به انجام رسانند، صرفاً به این منظور که اعتبار آن‌ها را به عنوان شاهدین مسیح رستاخیز نموده ثابت نماید. این قدرتها تنها به گروه برگزیده‌ای از مردان داده شده بود که اولاً توسط مسیح انتخاب شده بودند و دوماً مسیح را که رستاخیز نموده بود از نزدیک مشاهده کرده بودند. قدرت انجام معجزات به نحو شمول به همهٔ مبشرین در کلیسای اولیه داده نشده بود و نه حتی به همهٔ کسانی که خداوند ما را پس از رستاخیزش ملاقات کرده بودند.

آیات متعددی در چندین صفحه بعدی نقل قول شده است، لطفاً حوصله کرده و به دقت آن‌ها را بخوانید زیرا در بارهٔ هدف بخشیدن عطایا به رسولان صحبت می‌کنند. این آیات کلید فهم این حقیقت‌اند که عطایا به پایان رسیده‌اند.

به تکرار از رسولان به عنوان «شاهدین» یاد شده است؛ این کلمه در زبان یونانی اشاره به شاهد در دادگاهی قضایی دارد. رسولان شاهدینی به آن معنایی که امروزه ما برای مسیح هستیم نبودند بلکه به معنای وسیعتر کلام؛ زیرا ایشان گواهی می‌دادند که با چشمان خود مسیح را پس از رستاخیزش دیده بودند. آیاتی که در ذیل می‌آیند ثابت می‌سازند که «عطیه رسالت» هدفی کوتاه مدت داشته زیرا رسولان گروهی برگزیده از شاهدین عینی مسیح بودند. آیات زیر نکته موردنظر را ثابت می‌سازند:

در انجیل یوحنا ۱: ۲۷ می‌خوانیم که چگونه خداوند ما عیسی مسیح یازده شاگردش را به مأموریتی ویژه برگمارد؛ «و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.» مسیح قبل از صعودش به آسمان نیز این نکته را به آن‌ها یادآوری می‌کند؛ در آنجا که می‌گوید: «بدین طور سزاوار بود که مسیح رنج کشد

و روز سوم از مردگان برخیزد... و شما شاهدین بر این امور هستید.» (انجیل لوقا ۲۴: ۴۸-۴۶) خداوند همچنین به شاگردانش گفت که چه زمانی این عطیه خاص را دریافت خواهند داشت تا به عنوان شاهدین او عمل کنند: «اما چون روح القدس بر شما آید قدرت خواهید یافت و شاهدین من خواهید بود.» (اعمال رسولان ۱: ۸)

فصل ۱ اعمال رسولان تأکید می‌کند که رسولان گروه برگزیده‌ای از جانب خداوند بودند که برای گواهی دادن بر رستخیز او آموزش دیده بودند. لوقا به ما می‌گوید که چگونه خداوند آن‌ها را تعلیم داد: «به رسولان برگزیده خویش: که به ایشان بعد از رنج کشیدن خود خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار.» (اعمال رسولان ۱: ۳-۲) سپس از یازده شاگرد نام برده شده که این دلیلهای بسیار و غیرقابل انکار را شاهد بوده و همچنین ناظر صعود مسیح به آسمان نیز بودند. (اعمال رسولان ۱: ۱۳) به زودی و با هدایت روح القدس دوازدهمین رسول نیز برگزیده خواهد شد و خصوصیات چنین فردی نیز ثبت شده است. او می‌بایست کسی باشد که از زمان تعمید یحیی با خداوند و رسولانش می‌بوده و همچنین شاهد عینی رستخیز. بعد از یافتن افرادی با این خصوصیات انتخاب نهایی به خداوند واگذار شد زیرا همه رسولان به دست او برگزیده شده بودند.

نقش ویژه رسولان به عنوان شاهدین رستخیز مسیح به تکرار توسط خود رسولان نیز تأکید شده است. وقتی که پطرس در روز پنطیکاست به همراه یازده شاگرد ایستاد تا بشارت دهد چنین گفت: «پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم.» (اعمال رسولان ۲: ۳۲) پطرس وقتی که در رواق سلیمان بشارت می‌داد به نقش خود به عنوان یک شاهد اشاره کرد: «و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.» (اعمال رسولان ۳: ۱۵) وقتی هم که او را به مجلس و حضور کاهن اعظم آوردند به این نقش خود اشاره کرده و گفت: «خدای پدران ما آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیدید... و ما هستیم شاهدان او بر این امور.» (اعمال رسولان ۵: ۳۰-۳۲)

مدتها بعد وقتی که در میان جماعت غیریهودی و در خانه کرنلیوس بود، پطرس گفت: «و ما شاهد هستیم به جمیع کارهایی که او (عیسی مسیح) در مرز

و بوم یهود و در اورشلیم کرد... همان کس را خدا در روز سوم بر خیزانیده ظاهر ساخت. اما نه بر تمامی قوم بلکه بر شاهدینی که خدا از پیش برگزیده بود یعنی ما که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم. و ما را مامور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم.» (رساله اعمال رسولان ۱۰: ۳۹-۴۲) آیا هیچ آیه دیگری می‌تواند بهتر از این نشان دهد که رسولان گروه برگزیده‌ای بودند که شخصاً شاهد رستاخیز مسیح بوده و توسط او انتخاب شده بودند؟

یوحنا نیز به نقش ویژه رسول که گواهی دادن به واقعیت زندگی و رستاخیز مسیح است تأکید ورزیده و می‌نویسد: «... آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده و آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد (و حیات ظاهر شده و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم) ... از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نمائیم.» (رساله اول یوحنا ۱: ۳-۱)

تمامی این آیات نشان می‌دهند که اولین و مهمترین وظیفه رسولان این بود که شاهدین جلال مسیح باشند؛ تا هم به مردم آن زمان گواهی داده و هم شهادت خود را برای نسلهای آینده بنویسند. وقتی که ما پی به اهمیت این مطلب بردیم - و این حقیقت که همه رسولان به نحو خاصی توسط مسیح برگزیده شده بودند - آنگاه درمی‌یابیم که رسولان هرگز جانشینی نخواهند داشت.

پولس به این گروه برجسته رسولان پیوست زیرا مسیح به طرز ویژه‌ای خود را بر او ظاهر ساخت. وی همچون دیگر دوازده شاگرد، مسیح را در زمان خدمت زمینی‌اش همراهی نکرده بود اما او را که رستاخیز نموده، ملاقات کرده بود و مسیح مستقیماً پولس را مامور ساخته بود تا رسول او باشد. در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم که خداوند حنانيا را فرستاد تا به او بگوید: «خدای پدران ما تو را برگزید تا ازاده او را بدانی و آن عادل را ببینی... زیرا آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد.» (اعمال رسولان ۲۲: ۱۵-۱۴) پولس رسول بعدها می‌نویسد: «آیا رسول نیستم؟... آیا عیسی مسیح خداوند را ندیدم؟» (رساله اول قرنتیان ۹: ۱) وی پس از فهرست کردن موارد ظهور مسیح پس از رستاخیزش می‌گوید: «و آخر همه بر من مثل نوزادی که بی‌موقع به دنیا آمده ظاهر گردید.» (رساله اول قرنتیان ۱۵: ۸) از زمان پولس رسول به بعد هیچ فردی در روی زمین خداوند را پس از رستاخیزش ندیده و از نزدیک ملاقات نکرده

است و در نتیجه دیگر امکان آمدن رسولان وجود ندارد.

با وجود این امروزه بعضی از کاریزماتیکیها با جسارت فراوان خود را رسول می‌پندارند! آیا ایشان می‌توانند مثل پولس بگویند: «آیا عیسی مسیح خداوند را ندیدیم؟» آیا پس از رستاخیز خداوند با او ملاقات داشته‌اند؟ البته که نه! تعریف ایشان از آنچه که فردی را «رسول» می‌سازد با تعریف کتاب مقدس تطابق ندارد. این رسولان مدرن با ادعایشان تنها جهالت و بی‌خبری خویش از اهمیت رسولان در کتاب مقدس و هدف و نقش ویژه آن‌ها را آشکار می‌سازند!

اما در مورد معجزات و کارهای شگفتی که امروزه بعضی از ایشان ادعای انجامش را دارند چه می‌شود گفت؟ مطابق کلام خداوند هدف اصلی معجزات و عطایا این بود که به سخن رسولان اعتبار بخشیده و ثابت سازد که شهادت آن‌ها حقیقت دارد. بدون نوعی اعتبار بخشیدن به رسولان و تأیید گواهی آن‌ها ممکن بود مردم ایشان را دیوانه تلقی کنند. اما روح‌القدس به آن‌ها فیض شفا بخشیدن و انجام معجزات را عطا نمود تا مَهر تأییدی باشد بر ادعای ایشان. می‌بینیم که یکی از هدفهای عمده معجزات و عطایا این بود که بر گواهی رسولان مبنی بر حیات و رستاخیز مسیح مَهر تأیید زده شود؛ چنانکه در روایت مکتوب لوقا در اعمال رسولان فصل ۴-۳ می‌بینیم. توجه کنید که چگونه در این آیات بر شهادت آن‌ها به مسیحا بودن و رستاخیز نمودن مسیح تأکید خاصی شده است.

پطرس و یوحنا در اورشلیم موعظه کرده و به تناوب از رستاخیز مسیح یاد می‌کنند؛ (اعمال رسولان ۳: ۱۳، ۱۵، ۲۱ و ۲۶) در نتیجه این کار رهبران یهود آن‌ها را دستگیر می‌کنند. «چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می‌دادند و در عیسی به رستاخیز از مردگان اعلام می‌نمودند.» (اعمال رسولان ۴: ۲) وقتی هم که به حضور کاهن اعظم و شورای یهود فراخوانده شدند پطرس به وظیفه خود به عنوان شاهدی بر رستاخیز مسیح وفادار مانده و با اشاره به مفلوجی که به دست او شفا یافته بود شجاعانه چنین گفت: «جمع شما و قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.» (اعمال رسولان ۴: ۱۰)

شورای یهود پطرس و یوحنا را آزاد ساخته و آن‌ها را منع نمود که در باره عیسی

مسیح سخن گویند. اما ایشان به نزد دیگر شاگردان بازگشته و برای شجاعت در ابراز کلام و ادامه داشتن قدرت انجام معجزات دعا کردند. پاسخ به دعاهایشان در آیه‌ای ثبت شده که به روشنی نشان می‌دهد هدف از عطایا و معجزات این بود که حقانیت ادعای رسولان مبنی بر رستاخیز مسیح را ثابت سازد؛ «و رسولان به قدرت عظیم به رستاخیز عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.» (اعمال رسولان ۴: ۳۳)

به علاوه لازم است که از دیگر آیات در اعمال رسولان یاد کنیم مبنی بر اینکه عطایا و معجزات مختص گروه رسولان بوده است؛ (رسولان و دو یا سه نفر از همکاران نزدیکشان که چنین قدرتی از خود نشان می‌دادند). اعمال رسولان ۲: ۴۳ و ۵: ۱۲ هر دو به روشنی می‌گویند که کارهای شگفت منحصر و مختص به رسولان بوده است.

در رساله عبرانیان ۲: ۴ - ۳ رابطه بین نقش رسولان به عنوان شاهدین و همچنین عطایای توأم با آن به شکل غیرقابل اشتباهی بیان شده؛ جائیکه نویسنده رساله راجع به رسولان صحبت می‌کند که شخصاً سخنان مسیح را شنیده بودند: «در حالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به آیات و معجزات و انواع قدرتها و عطایای روح القدس بر حسب اراده خود» در این آیه نویسنده در حین اشاره به عطایا و معجزات، آن‌ها را متعلق به گذشته می‌داند زیرا در زمان نوشتن این رساله (اواخر دهه ۶۰ بعد از میلاد) خدمت رسولان - و معجزات و عطایای توأم با آن - نیز ظاهراً به پایان رسیده بود.

علی‌رغم تأکید کتاب مقدس بر این همه، وقتی که کتاب‌های نویسندگان کاریزماتیک را مرور می‌کنیم هیچ اشاره‌ای به نقش ویژه رسولان به عنوان شاهدین و یا هدف اعتباردهنده معجزات به چشم نمی‌خورد. اغلب نویسندگان معتقد به شفا بر این عقیده‌اند که هدف از معجزات و عطایا تأیید خدمت کلیسای اولیه و فراهم ساختن زمینه ایمان برای افراد ناباور است. آن‌ها به خود زحمت نمی‌دهند که به جزئیات دقیقی که در کتاب مقدس آمده توجه کنند. بسیار غریب است که نویسندگانی که در زمینه عطایای روح خود را خُبره به حساب می‌آورند اطلاعات ناچیزی راجع به هدف از این عطایا که در کتاب مقدس آمده، داشته باشند. تمام آیاتی که در فوق بدانها اشاره شد ثابت می‌نمایند که به گروه برگزیده‌ای از

رسولان (من جمله پولس) توانایی خاصی داده شده بود که با یاری آن مأموریتی را که برای آن انتخاب شده بودند به انجام رسانند. از آنجا که ایشان شاهدین عینی بوده و به دیگران راجع به رستاخیز خداوند تعلیم می‌دادند، لذا نشانهٔ تأییدکننده‌ای توسط روح القدس به آن‌ها عطا شده بود. به سان شهود در یک دادگاه قضایی آن‌ها به وقایعی که دیده و شنیده بودند گواهی می‌دادند و خداوند نیز بر این شهادت آن‌ها با عطایا و معجزاتی که به دستشان صادر می‌شد، مُهر تأیید می‌زد. با خارج شدن آن رسولان از صحنه حیات، معجزات و عطایا نیز به پایان رسیدند زیرا هدف از بخشودن آن‌ها به رسولان به آخر رسیده بود. چگونه ممکن است معجزات ادامه داشته باشد تا حقانیت شاهدین را به اثبات رساند، وقتی که شاهدین زنده دیگر از دنیا رفته باشند؟

آیا ممکن است که امروزه کسی قدرت انجام معجزه را داشته باشد؟ سؤالی که باید پاسخ داده شود این است که؛ کتاب مقدس چه هدفی را برای وقوع معجزات ذکر کرده است؟ پاسخ این است که هدف از معجزات و عطایا اعتبار بخشیدن و تأیید حقانیت شهودی بود که مسیح آن‌ها را برگزیده بود. آیا امروزه رسولی در کلیساها وجود دارد؟ آیا شاهدین عینی رستاخیز مسیح هنوز زنده‌اند؟ چونکه تأیید ادعای شاهدین برگزیده جلال مسیح، هدف اصلی عطایا و معجزات بود، واضح است که با ازدنیا رفتن رسولان این هدف به کمال رسیده است.

## ۲. مکاشفات تازه توأم با معجزاتی بود.

علاوه بر این به گروه رسولان معجزات خاصی داده شده بود تا نشانه‌ای برای قوم باشد که مکاشفات تازه‌ای (کتاب‌های عهد جدید) ارائه شده و هم اینکه بر نویسندگان این کتاب‌ها مُهر تأیید زده شود. رسولان تنها شاهدین حیات و رستاخیز مسیح نبودند بلکه شریانهایی بودند برای مکاشفات تازه (و یا تأیید کننده نوشته‌های فردی مثل لوقا که از رسولان نبود) این وظیفه‌ای بسیار خطیر و مهم بوده و در نتیجه ضروری بود تا مأموریتشان با عطایای روح القدس و معجزات تأیید شود.

آیه معروفی که مطالب فوق را تعلیم می‌دهد در رساله دوم قرنیتان ۱۲:۱۲ یافت می‌شود؛ آنجا که پولس رسول برای کسانی که در رسالتش شک داشتند

دلیل و برهان می‌آورد: «به درستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قدرتها پدید گشت.» قرن‌تیان می‌توانستند یقین داشته باشند که پولس - به دلیل توانایی‌اش در انجام کارهای شگفت - واقعاً رسول خداوند است. آن‌ها می‌توانستند به راحتی دریابند که او یک معلم عادی کلام خداوند نبوده بلکه از نویسندگان حقیقی کلام است. (بعضی از نویسندگان کتاب‌های عهدجدید از گروه رسولان نبودند اما اصالت نوشته‌هایشان توسط رسولان تأیید شده است)

رساله عبرانیان ۲: ۴ به همین نکته اشاره می‌کند، وقتی که بیان می‌دارد چگونه رسولان کلام مسیح را ارائه می‌کردند؛ «در حالی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به آیات و معجزات و انواع قدرتها و عطایای روح‌القدس»

تأیید نویسندگان مکاشفه توسط آیات و معجزات پدیده تازه‌ای نبود زیرا از ابتدای عهد قدیم خداوند از این شیوه استفاده می‌نمود تا به قوم خود اعلام دارد که او از طریق مکاشفه با آن‌ها صحبت می‌کند. آیات متعددی در کتاب تثئیه وجود دارد که این موضوع را ثابت می‌سازد. در تثئیه ۴: ۳۶ - ۳۴ موسی به قوم خداوند یادآور می‌شود که همه معجزاتی را که مشاهده کردند - دست و بازوی دراز شده خداوند - به منظور تأیید کلام او توسط خداوند بود. موسی می‌گوید: «از آسمان آواز خود را به تو شنوانید.» در تثئیه ۶: ۲۴ - ۲۲ موسی اعلام می‌کند که خداوند با معجزات عظیم، فرایض و دستوراتش را به قوم مکشوف ساخت و به ایشان فرمان داد تا از آن‌ها اطاعت کنند.

آیات نهایی تثئیه به موقعیت شاخص موسی - به عنوان پیامبر خداوند - ارج گذارده و موسی را کسی معرفی می‌کند که «خداوند او را رودررو شناخته» بود به لحاظ همه معجزات شگفت و آیاتی که به اراده خداوند با قدرتی عظیم به انجام رسانید. (تثئیه ۳۴: ۱۲ - ۱۰) پیامبران خداوند - به عنوان شریانهای مکاشفه حقیقت - با معجزات و آیاتی قوی تأیید می‌گردیدند. در طول تاریخ قوم اسرائیل وقوع نادر معجزات و کارهای شگفت همراه با کسانی بود که مکاشفه خداوند را اعلام می‌کردند. در کتاب دوم پادشاهان فصل ۵ نمونه‌ای از این بینش را در روایت شفادیدن نَعْمَان می‌بینیم؛ یک دختر یهودی که به اسارت درآمده و در خانه نعمان خدمت می‌کند به آن‌ها می‌گوید که ای کاش او به حضور الیشع نبی



می‌رسید «که او را از برصش شفا می‌داد.» وقتی که سرانجام ایثع از بیماری نعمان باخبر شد گفت: «او نزد من بیاید تا بدانند که در اسرائیل یک نبی هست.» ایثع می‌دانست که قدرتی که به او عطا شده بود به این منظور بود تا بر مقام نبوتش مُهر تأیید زند.

در دورانی که قوم اسرائیل فقدان چنین معلمین و مکاشفه‌ان‌ها را در بین خود احساس می‌کردند، دل‌سرد و اندوهناک گشته و به خود می‌گفتند: «آیات خود را نمی‌بینیم و دیگر هیچ نبیی نیست.» (مزمور ۷۴: ۹) پس از چهار قرن سکوت بین عهدقدیم و عهدجدید خداوند مکاشفات تازه‌ای را که توأم با معجزات و کارهای شگفت بود عطا فرمود. در روز پنطیکاست نوایمانداران می‌دانستند که تعالیم رسولان قابل اعتماد است و شایسته است که با ایشان مشارکت نمود زیرا «معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می‌گشت» (اعمال رسولان ۲: ۴۳-۴۲)

وقتی که دوران مکاشفه به آخر رسیده و کتاب‌های عهدجدید به طور کامل مکشوف گردید دیگر ضرورتی برای علایم و نشانه‌های تأییدکننده رسولان نبود. اگر این نشانه‌ها ادامه پیدا می‌کرد باعث سردرگمی و آسیب شدید به کلیسا و ایمانداران می‌شد زیرا انتظار می‌رفت که کتاب‌های تازه‌ای از عهدجدید به عرصه ظهور رسد! آنگاه انتظار ظهور رسولان و پیامبران تازه‌ای نیز می‌رفت. هدف از این عطایا و علایم مکاشفه به ما می‌گوید که آن‌ها موقتی بوده‌اند. وقتی که رسولان از دنیا رفتند آخرین کتاب‌های عهدجدید نوشته شده بود و بعد از آن «علایم رسولان» نیز از میان رفت.

در مکاشفه ۲۲: ۱۸ چنین می‌خوانیم؛ «زیرا هرکس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آن‌ها بیفزاید خدا بلاهای مکتوب در این کتاب را بروی خواهد افزود.» چون که مکاشفه به آخر رسیده و کامل گشته در نتیجه واضح است که «علایم تأییدکننده» آن هم دیگر عطا نخواهد شد.

### ۳. آیات نشانه‌ای بودند بر پایان یک دوره.

هدف دیگر از عطایا و معجزات، اعلام پایان دوران یهود و سرآغاز عصر انجیل بود. عطیه «سخن گفتن به زبانها» اولین این عجایب بود که در روز

پنطیکاست و در لحظات آغازین برپایی کلیسای مسیح به آن داده شد. پطرس در برابر جمعیت حیرت‌زده در اورشلیم ایستاده و اعلام داشت که نبوت یوئیل نبی در برابر چشمان آن‌ها به حقیقت پیوسته و عطیه زبانها - و دیگر معجزاتی که به دنبال آن رخ داد - نشانه‌ای از سوی خداوند است که او کاری تازه را انجام می‌دهد. یوئیل نبوت کرده بود که زمانی خواهد آمد که خداوند روحش را بر تمامی بشر خواهد ریخت (یعنی کلیسا منحصر به یهود نبوده بلکه به تمام ملت‌های دنیا: یوئیل ۲: ۲۸) بدین صورت که مردم عادی توسط خداوند هدایت خواهند شد تا سخن بگویند. به گفته پطرس شروع سخن گفتن به زبانها تحقق وعده و سخنان یوئیل نبی بود.

یوئیل همچنین درباره عجایبی سخن گفته که نشانگر آغاز عصری خواهد بود که در آن روح القدس باعث گسترش کلیسا در تمام دنیا خواهد شد. وقتی پطرس از یوئیل نقل قول می‌کند عبارت «نشانه‌ها» را به کار می‌گیرد. تکلم به زبانها یکی از آن نشانه‌ها بود که خبر از تغییری بزرگ و آغاز دوره‌ای تازه می‌داد. معجزات، عطایا و زبانها به روشنی مهر تأیید خداوند بودند بر این عصر جدید.

تصور کنید وقتی که مردم ساکن اورشلیم در روز پنطیکاست از صدای غرش بادی مهیب که به نظر می‌رسید از آسمان می‌آمد، چگونه به حیرت درآمدند. وقتی که این جنبش عظیم هوا به توقف درآمد آن مکان معبد نبود بلکه بالاخانه‌ای بود که شاگردان خداوند در آن گردهم آمده بودند. نه بر معبد بلکه بر ایشان بود که روح خداوند نازل شد و به آن‌ها بود که قدرت سخن گفتن و موعظه کردن به زبانهایی که هرگز فرانگرفته بودند داده شد. آیات، معجزات و زبانها نشانه‌هایی از طرف خداوند بودند برای ساکنین اورشلیم (مملو از جمعیت دیدارکننده) که دوره جدیدی شروع شده و برکات خداوند به سوی گروه تازه‌ای از مردم سرازیر گشته و شرایط تازه‌ای فراهم شده است. این زبانها برای جمعیت مغرور و ناباور یهود همچون علامت هشدار بوده و باعث هراس و حیرت آن‌ها شد.

عده زیادی از ایشان کنجکاو قضایا و جویای حقیقت خداوند شده و گفتند: «اینها را می‌شنویم که به زبانهای ما ذکر کبريایی خدا را می‌گفتند... این به کجا خواهد انجامید؟» (اعمال رسولان ۲: ۱۲-۱۱) اصلاً چرا بایستی خداوند به یهودیان نشانه‌ای می‌داد؟ چرا تمامی این معجزات و زبانها عطا شده بود تا به

آن‌ها فهمانیده شود که اکنون حضور خداوند با کلیسای جدید است؟ اگر امروزه به افراد بی‌ایمان و ناباور معجزه‌ای نشان داده نمی‌شود چرا به یهودیان داده شد؟ آیا خداوند مدیون یهودیان بود تا برای آن‌ها دلیل و برهان کارهایش را بیاورد؟ پاسخ این است که به یک معنا خداوند مدیون قوم یهود بود تا به ایشان نشانه‌ای آسمانی و ماوراء طبیعی دهد تا آغاز عصر جدید را معتبر سازد. زیرا در طول قرنهای متوالی یهودیان آموزش دیده بودند که به جدّیت به شریعت و آئینی که موسی به آن‌ها داده بود پایبند باشند. به ایشان تعلیم داده شده بود که هر حمزه و کسره شریعت را اطاعت کرده و آن را حفظ کنند. اما اکنون که مسیح تمام شریعت را به کمال رسانیده، یوغ آئینهای دینی را شکسته و همه ایمانداران را به کهانت رسانیده است، به یهودیان بایستی نشانه‌هایی کاملاً خارق‌العاده نشان داده می‌شد تا مطمئن شوند که این چیزها از سوی خداوند است. از یک‌سو یهودیان مقید و دیندار ممکن بود از ضرورت کنار گذاردن شیوه پرستشی که خداوند از طریق موسی به آن‌ها داده بود دچار شگفتی و حیرت شوند. از سوی دیگر یهودیان لابلالی هم ممکن بود بهانه آورند که آئینهای پرستشی موسی غیرقابل تغییر است و به این بهانه دعوت انجیل را رد کنند. پس وقتی که خداوند رسوم عهد قدیم را کنار زده و عصری جدید را معرفی نمود این کار را با معجزه سخن گفتن به زبانها - که توسط یوئیل نبی پیشگویی شده بود- به انجام رسانید.

پولس تأکید می‌کند که هدف اصلی از عطیه زبانها این بود تا نشانه‌ای باشد برای قوم یهود که حضور خداوند از آن‌ها گرفته شده و به کلیسای بین‌المللی عیسی مسیح داده شده است. وی در رساله اول قرن‌تین ۱۴: ۲۱ با نقل قول از اشعیا نبی می‌گوید: «در تورات مکتوب است که خداوند می‌گوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیر به این قوم (قوم یهود) سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.» پولس نشان می‌دهد که پیشگویی سخن گفتن به زبانها به کمال رسیده است؛ «پس زبانها نشانی است... برای بی‌ایمانان» عطیه زبانها به مردم خاصی - یعنی یهودیان - عرضه شده بود تا چیزی را به آن‌ها ثابت کند. هدف از آن تحریک و برانگیختن یهودیان بی‌ایمان بود تا دریابند که جماعت نوپای کلیسای مسیح در حقیقت حضور خداوند را در خود دارند و حضور خداوند دیگر با کلیسای یهود نیست.

همچنین عطیه زبانها علامتی بود بر اینکه کلیسای جدید، بین‌المللی است و متشکل از هر نژاد، قوم و زبانی که اعضای آن وظیفه داشتند تا کلام خداوند را به دیگر هم‌زبانهای خود برسانند.

عطیه زبانها - حدود هشت سال پس از پنطیکاست - وقتی که به غیریهودیان ساکن در خانه کرنیلیوس داده شد، دقیقاً همان ارزش نشانه و علامت را داشت؛ همچنانکه پطرس به آنها موعظه می‌کرد عطیه روح‌القدس بر جماعت غیر یهودی - که ایمان آورده بودند - فروریخته شده و آنها شروع به سخن گفتن به زبانها کردند. نتیجه این بود که: «مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس بودند در حیرت افتادند.» و پطرس به آنها گفت: «آیا کسی می‌تواند آب را منع کند برای تعمیم دادن اینهایی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند؟» (رساله اعمال رسولان ۱۰: ۴۷ و ۴۵) همان نشانه که قبلاً در اورشلیم به یهودیان داده شده بود تا ثابت نماید که خداوند با کلیسای مسیحیان است دوباره به یهودیان همراه پطرس داده شد که در ذهنشان علیه ورود غیریهودیان به کلیسای مسیح تعصب داشتند. از راه سخن گفتن به زبانها، خداوند به یهودیان مسیحی شده نشان می‌داد که غیریهودیانی که ایمان آورند نیز کاملاً در نزد وی پذیرفته شده و در مقام یکسانی با یهودیان ایماندار قرار دارند.

وقتی که پطرس به کلیسای اورشلیم گفت که در قیصریه چه روی داده بود، نحوه سخن گفتنش به نوعی بود که گویی در طول مدت ۸ سال بعد از پنطیکاست سخن گفتن به زبانها چندان رایج نبوده است: «و چون شروع به سخن گفتن کردم روح‌القدس بر ایشان نازل شد همچنانکه نخست بر ما.» (اعمال رسولان ۱۱: ۱۵) احتمالاً عطیه سخن گفتن به زبانهای بیگانه - بعد از آنکه تأثیر اولیه‌اش را بر جمعیت یهودیان اورشلیم گذاشت - به صورت گسترده‌ای به ایمانداران داده نشده بود. به احتمال زیاد این عطیه به بعضی از ایمانداران غیریهود کلیسای قرن‌س داده شده بود زیرا یهودیان زیادی در آن شهر ساکن بودند و آنجا محل عبور و مرور تاجرین یهودی بود.

ماتیو هنری - مفسر معتبر کتاب مقدس - هدف از عطیه زبانها را اینگونه تشریح می‌کند: «عطیه سخن گفتن به زبانها از برکات روح نبوت بود که به دلیل خاصی داده شده بود؛ پرچم یهود پایین آورده شده و اینک همه ملت‌ها می‌توانستند

به کلیسا وارد شوند. از آنجا که این عطیه و عطایای نبوت چون نشانه‌ای بودند لذا مدت طولانی است که کنار گذارده شده و نبایستی انتظار نوزایی آن‌ها را داشته باشیم. بلکه برعکس ما هدایت شده‌ایم تا کتاب مقدس را «کلام مطمئن نبوت» دانسته - حتی قابل اعتمادتر از صدایی از آسمان - و آن را به دقت مطالعه کرده، آموزه‌هایش را به کار گرفته و بدانها پایبند بمانیم.»

آیا هدف از زبانها به عنوان «یک نشانه» به کمال رسیده است؟ یقیناً، زیرا حوادثی که زبانها آن را تأیید می‌کرد در گذشته بسیار دور قرار دارند. اگر عطیه زبانها هنوز هم به کلیسا داده می‌شد باعث سردرگمی زیادی می‌شد زیرا نشانگر آن می‌بود که خداوند اکنون از یک وضعیت، کلیسا را به وضعیت دیگری انتقال می‌دهد! هدف آغازین خداوند برای انتقال از کلیسای یهود به غیریهود کاملاً برآورده شده است و برای اینکه قضیه خاتمه پذیرد معبد یهودیان مدت درازی است که نابود شده است و مراسم قربانی در آن به آخر رسیده است. همچون غرش باد شدید از آسمان و زبانهای آتش که موقتی بودند، عطیه زبانها نیز وظیفه خود را به انجام رسانیده و از صحنه خارج شده است.

#### ۴. عطیه نبوت: خدمتی موقتی

در باره عطیه نبوت چه می‌توان گفت؟ آیا بدین منظور اهداء شده بود که هدفی موقتی را دنبال کند و یا دائمی را؟ در زمانی که هنوز کتاب مقدس کامل نشده بود این عطیه به کلیسا اهداء شده بود تا در آموزش و تعلیم قوم خداوند نقشی کمکی داشته باشد؛ بدین معنی که نیازی ویژه و موقتی را برطرف سازد. می‌توان بر صحت این موضوع اطمینان داشت زیرا معمولاً نام انبیاء عهد جدید در کنار نام رسولان فهرست شده است (اول قرن‌تین ۱۲: ۲۸، افسسیان ۲: ۲۰ و ۳: ۵ و ۴: ۱۱) که نمایانگر نقش مشابه آن‌ها به عنوان دریافت‌کننده مستقیم مکاشفه بوده و همچنین نقشی موقتی. بعضی از این انبیاء جزو نویسندگان کتاب مقدس می‌باشند: (مرقس، لوقا و یعقوب)

از طریق انبیاء، خداوند با اعضاء کلیسا - که هنوز کتاب مقدس را به طور کامل در اختیار نداشتند - سخن می‌گفت. ایشان اغلب با این نقش دوگانه در جوار معلمین عادی خدمت می‌کردند. (مثال یعقوب و سیلاس در اعمال

رسولان ۱۵: ۳۲) اگر اعمال رسولان ۱۳: ۱ را نمایشگر اوضاع خادمین کلیسای اولیه در نظر بگیریم؛ به این نتیجه می‌رسیم که تعداد زیادی از آن‌ها در یک کلیسا وجود نداشت. در انطاکیه (که کلیسای بزرگی بود) پنج معلم و نبی وجود داشت که جماعت را خدمت می‌کردند. روح القدس دو نفر از آن‌ها (یعنی پولس و بارناباس) را برای بشارت به نقاط دیگر فرستاده و تنها سه نفر از آن‌ها در آنجا باقی ماندند. این انبیای عهدجدید معمولاً قدرت انجام معجزات و آیتی توأم با تعالیشان را نداشتند (زیرا کلام این نشانه‌ها را محدود به رسولان و همکاران خاصشان می‌داند) ایشان جزو خادمین کلیسا بوده و صحت پیام یکدیگر را بررسی و تأیید می‌کردند. (رساله اول قرن‌تین ۱۴: ۳۰ و ۳۲)

در افسسیان ۲: ۲۰ انبیاء به همراه رسولان، جزء بنیاد و اساس کلیسای مسیح قلمداد شده‌اند؛ «و بر بنیاد رسولان و انبیاء بنا شده‌اید» انبیاء مورد اشاره بدون شک انبیاء عهدجدید هستند. در هیچ‌جای عهد جدید راهنمایی برای شناخت و برگزیدن آن‌ها وجود ندارد، زیرا همچون رسولان - با تکمیل کتاب مقدس که برآورنده تمامی نیازهای ماست - از صحنه خارج شده‌اند. این نظریه که امروزه هم خداوند به انبیاء کلام مکاشفه را می‌بخشد، در تضاد کامل با کفایت مطلق کتاب مقدس و بسیاری از بخشهای آن است که به وضوح اعلام می‌دارد که مکاشفه کامل شده و خدمت رسولان به آخر خواهد رسید. (انجیل یوحنا ۱۶: ۱۳ دوم تسالونیکیان ۳: ۶ دوم تیموتائوس ۳: ۱۷ - ۱۶ یهوذا ۳ مکاشفه یوحنا ۲۲: ۱۹-۱۸)

اعتراف‌نامه کلیسای تعمیدی که در سال ۱۶۸۹ میلادی در لندن به تصویب رسیده با این کلمات باور دیرینه ایمانداران مسیحی را بیان می‌دارد: «بدین گونه خداوند در زمانهای گذشته و از راههای گوناگون خود را مکشوف ساخته و اراده‌اش را به کلیسا اعلام نموده و بعد از آن به منظور حفاظت بهتر و گسترش حقیقت و همچنین برای برپایی مطمئن کلیسا و آسایش آن و دفاع و حمایت آن در برابر فسادجسم، شرارت شیطان و این دنیا، تمامی آن را به صورت مکتوب درآورد. اینک چون راه‌هایی که خداوند در گذشته از طریق آن‌ها اراده خود را به قومش مکشوف می‌ساخت به پایان رسیده‌اند، در نتیجه کتاب مقدس ضروری‌ترین نیاز کلیساست؛ زیرا شامل تمامی اراده خداوند برای جلال خویش،

رستگاری آدمی، ایمان و زندگی در آن مکتوب می‌باشد، چه به صورت مستقیم و چه به شکل غیرمستقیم و اشاره. به این نوشته غایی در هیچ زمانی - چه از راه مکاشفه تازه روح و یا سنت آدمی - چیزی اضافه نشود.» (اعتراف‌نامه ایمان ۱۶۸۹: ۱ و ۶)

## عطایایی که تداوم دارند

«کارزماتا» یا عطایای روحانی که نقش دائمی در حیات کلیسا دارند عبارتند از؛ مبشرین، شبانها، معلمین، مددکاران و مدیران. به عبارت دیگر تعلیم دادن، خدمت و رهبری خدمت کلیسا. این مطلب بسی واضح است: اولاً به دلیل اینکه هدف از این عطایا در زمان مکاشفه انجیل به شکل کاملی برآورده نشده است - چنانکه از بسیاری از بخشهای کتاب مقدس و مأموریت بزرگ برمی‌آید. - دوماً، عهدجدید برای تداوم این عطایا (برخلاف دیگر عطایا) خط و مشی مشخصی را فراهم کرده است. به عنوان مثال، رساله‌های شبانی ویژگی‌ها و خصوصیات فردی معلمین و یا رهبران کلیسا را به ما می‌دهد و شامل تأکید زیادی است بر اینکه کلام موعظه شود. پولس روشن‌ترین دستورالعمل ممکن را در باره تداوم نقش تعلیمی و رهبری در کلیسا به ما می‌دهد، وقتی که می‌گوید بایستی چگونه رفتاری داشته باشیم؛ «در خانه خدا که کلیسای خدای زنده است: ستون و پایه حقیقت» اما در هیچ جای از این رساله‌های شبانی به ما نمی‌گوید که چگونه کسی را شفا دهیم و یا باعث بروز معجزه‌ای گشته و یا انتظار کلام مکاشفه را داشته باشیم و امثالهم.

## عطایا به چه چیزهایی اشاره نمی‌کنند

علت اینکه نویسندگان کارزماتیک انتظار دارند معجزاتی همچون شفا و سخن گفتن به زبانها ادامه داشته باشد این است که ایشان متوجه نشده‌اند که هدف خداوند از بخشودن این عطایا چه بوده و در عوض ابداعات و تصورات خود را جایگزین این هدف نموده‌اند. ایشان گمان دارند که عطایا بدین منظور به کلیسا داده شده بود تا باعث حیرت و شگفتی خلق و در نتیجه ایمان آن‌ها شود.

- بدین معنا که کمکی باشد برای ایمان- . واضح است که اگر هدف از بخشیدن عطایا این می‌بود، دلیلی وجود نداشت که ادامه پیدا نکنند. چرا خداوند امتیاز خاصی را به کلیسای اولیه ببخشد و آن را از کلیساهایی که قرن‌ها بعد خواهند آمد دریغ ورزد؟ اما عطایا به منظور تقویت و ایجاد ایمان در افراد داده نشده بودند، بلکه -چنانکه در صفحات پیشین با ذکر دلیل و آیات ثابت نمودیم- تا نشانه‌ای خاص برای تأیید تعلیم رسولان باشند.

«دکتر رکس گاردنر» - نویسنده‌ای کارزماتیک- نمونه‌ای است از کسانی که دلایل کتاب مقدس مبنی بر اهداء عطایا را نادیده می‌گیرند. وی می‌گوید: «این عطایا برای کلیسا- پیکر مسیح- است تا هرروزه از آن‌ها استفاده کند.» اما آیاتی که پیش‌تر از این نقل قول کردیم نظریه او را ذره‌ای هم حمایت نکرده بلکه اصرار می‌ورزند که اکثریت عطایا حاوی پیامی خاص برای آن زمان خاص بودند.

امروزه هنوز هم معجزات و شفای بیماران- با قدرت خداوند و در پاسخ به دعای ایمانداران- صورت می‌پذیرد. اما انجام آن‌ها- به دست فردی خاص- و به منظور تأیید وی، متعلق به دوره رسولان است. آن‌ها هرگز به این هدف به کلیسا داده نشده بودند تا باعث تقویت ایمان در قرنهای متوالی شوند. شایسته است که سخنان عیسی مسیح به تومای شکاک را به یاد داشته باشیم: «ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی. خوشا به حال آن‌هایی که ندیده ایمان آورند.» (انجیل یوحنا ۲۰: ۲۹) انجیل یوحنا ادامه می‌دهد که: «و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. اما این قدر نوشته شد تا ایمان آورید...» (یوحنا ۲۰: ۳۱-۳۰) امروزه دیگر معجزه‌ای به دست افراد صورت نمی‌پذیرد زیرا ما معجزات مسیح (و رسولانش را) به شکل مکتوب در اختیار داریم و با خواندن و گوش سپردن به آنچه که مکتوب است ما به ایمان به مسیح رسیده و در نام او حیات جاویدان خواهیم یافت.

## آیا غلاطیان ۳: ۵ اشاره به افراد معجزه‌گر در میان جماعت کلیسا دارد؟

این سؤال مطرح شده که آیا بر اساس غلاطیان ۳: ۵ نمی‌توان نتیجه گرفت



که در میان اعضاء عادی کلیسا افرادی وجود داشتند که مرتب معجزه انجام می‌دادند؟ این آیه چنین می‌گوید: «پس آنکه روح را به شما عطا می‌کند و معجزات در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا شنیدن اعمال (این کار را) می‌کند؟» اگر این آیه را سرسری بخوانیم به نظر می‌رسد کسانی در میان مسیحیان غلاطیه بودند که قدرت انجام معجزات را داشتند. اما واژه «آنکه» که در ابتدای آیه آمده اشاره به خداوند می‌کند و نه افراد کلیسا. همچنین باید به خاطر داشته باشیم که این رساله مدت بسیار کوتاهی بعد از اینکه پولس خدمتش را در میان آن‌ها به پایان رسانید، نوشته شده است. پولس در این آیه به آن‌ها یادآور می‌شود که معجزاتی را که به واسطه خدمت ویژه او در میان ایشان صورت گرفته بود به یادآورند.

## آخابوس و دیگر انبیاء

اغلب درباره آخابوس (اعمال رسولان ۲۱) سؤالاتی مطرح شده؛ زیرا وی نه تنها تعالیم و پیام هشداردهنده‌ای را ارائه نمود بلکه وقایع آینده را نیز پیشگویی کرد. آیا این مورد نشانگر این مطلب نیست که نقش «نبوت» از تعلیم دادن مردم - در زمانی که هنوز کتاب مقدس کامل نشده بود - فراتر می‌رود؟ و یا دختران باکره فیلیپس که نبوت می‌کردند؟ آیا امکان نداشت که آن‌ها در کلیسا تعلیم دهند و آیا امکان ندارد که نبوت ایشان چیزی بیش از تعلیم مردم بوده باشد؟ مورد «آخابوس» به هیچ روی در تناقض با این مطلب نیست که نقش انبیاء تا زمان تکمیل شدن کتاب مقدس آموزش و تعلیم و هشدار به مردم بود. وقتی که وی آینده را پیشگویی می‌کند نباید دچار تعجب شویم زیرا اصل شناخت یک نبی واقعی از نبی کاذب در عهد قدیم هنوز هم پابرجای بود. چگونه قوم خداوند یقین داشته باشند که آخابوس یک نبی واقعی است؟ پاسخ در این است که خداوند نه تنها مطالب تعلیمی بلکه وقایع آینده را نیز بر وی مکشوف ساخت. اطلاع از وقایع آینده ثابت می‌گردانید که مردم می‌توانند به پیام نبوتش اعتماد کامل داشته باشند.

این حقیقت که فیلیپس چهار دختر داشت که قادر به نبوت بودند نیز نبایستی

باعث تشویش خاطر و نگرانی ما شود. اگرچه ایشان اجازه نداشتند تا در جماعت -مشمول بر زنان و مردان- در کلیسا تعلیم دهند و یا نیوت کنند. اما بدون شک اجازه این کار را در بین جماعت زنان داشتند. (به علاوه شواهدی در دست است که مطابق کنیسه‌های یهودی، خدمت کاملاً پیشرفته‌ای در میان کلیساهای نوپا در آن روزها وجود داشت).

## ۶

## به کارگیری فصل ۵ رساله یعقوب

راهنمایی‌هایی برای شفای الهی که کارزماتیکها  
آن‌ها را نادیده می‌گیرند.

نویسندگان کارزماتیک بایستی از تعلیم یعقوب بسیار شرمند شوند زیرا روشی که او برای شفای بیماران ارائه می‌کند تقریباً همه روشهای آن‌ها را نقض و منتفی می‌گرداند. این مطلب بویژه وقتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که به یاد داشته باشیم فصل ۵ رساله یعقوب تنها بخشی از عهدجدید است که دستورالعمل مشخص و ضروری برای شفادادن را به همه مسیحیان - غیر از رسولان - می‌دهد. اغلب اشارات مربوط به شفابخشیدن در عهد جدید تنها به ثبت واقعه معجزه‌آسا - که تأیید کننده کلام خداوند عیسی مسیح و شاگردان و رسولانش بود - می‌پردازد. در هیچ یک از این موارد مکتوب دستورالعمل و یا فرمانی برای دیگر مسیحیان وجود ندارد که دست به تقلید همان شیوه شفادادن بزنند.

فصل ۵ رساله یعقوب حدود ۵۰ - ۴۵ سال بعد از میلاد نوشته شده و تنها دستورالعملی است برای مسیحیان عادی - که عطای خاص و نادری که پولس

رسول آن را «نشانه یک رسول» می خواند، ندارند. و می توانیم یقین داشته باشیم که تمام اعضای کلیساهای اولیه - مگر اینکه یکی از رسولان و یا همکاران نزدیکشان در آن محل بود تا دست به عمل شفا بزنند - به اصولی که در این فصل ارائه شده به دقت پایبند بودند. امروزه این اصول بایستی نحوه واکنش ما با بیماران مختلف در کلیسا را اداره کنند.

## یعقوب روشهای کاریزماتیک را مردود می شمارد.

به دلیل سردرگمی که امروزه تعالیم کاریزماتیکها بوجود آورده است ضروری است که در ابتدا ببینیم که چگونه فصل ۵ رساله یعقوب کاملاً رفتارهای رایج در بین شفا دهندگان کاریزماتیک در کلیساها را بی مورد می شمارد. اولاً، فرض وجود خدمت شفا در کلیسا توسط یعقوب مردود دانسته شده زیرا وی می گوید که مشایخ کلیسا از ایمانداران بیمار بازدید کنند. فرمان کلام در مورد فرد بیمار بسیار روشن است؛ «مشایخ کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند.» توجه کنید که یعقوب نمی گوید کمک را از جای دیگری جویا شویم و یا منتظر بمانیم تا یکی از شفا دهندگان معروف گذرش به کلیسا بیفتد.

فرض اینکه خداوند افرادی را با عطیه شفا در کلیسا قرار داده نیز توسط یعقوب رد می شود زیرا وی به ما نمی گوید که بایستی به دنبال چنین فردی در کلیسا بگردیم. در عوض به سادگی به ما گفته شده که مشایخ کلیسا را به بالین بیمار بخوانیم تا برایش دعا کنند، نه اینکه به خاطر عطیه ای که دارند بیمار را شفا بخشند. در واقع یعقوب می گوید که اگر کسی شفا یابد به دلیل قدرت خداوند است در پاسخ به دعا و نه به خاطر قدرت و یا عطیه خاص مشایخ و یا فردی دیگر.

دوماً، فصل ۵ یعقوب گردهم آیی عمومی اعضاء کلیسا را برای جلسه شفا رد می کند. در این رساله فقط به حضور در کنار بستر بیمار و دعا کردن برای وی اشاره شده است. (رساله یعقوب ۵: ۱۶) جلسات شفا و فراخوانی مردم به مکانی که در آن فرد شفا دهنده دست به کار اعجاب آور خود زند به هیچ وجه با روایت ساده یعقوب که توسط روح القدس هدایت به نوشتن آن شده، هم خوانی ندارد.

یعقوب همچنین در مورد قدرت غیبگویی و دریافت «کلام معرفت یا حکمت» - که توسط افرادی مثل «کاترین کهلمن» رواج پیدا کرده و توسط کاریزماتیکها به کار برده می‌شوند - سکوت اختیار کرده است. او هیچ اشاره‌ای به این نمی‌کند که مشایخ کلیسا در ذهن خود تصویری شفاف از عضو بیمار دریافت می‌کنند؛ سکوت کتاب مقدس در این زمینه این کارها را بی‌اعتبار می‌سازد. اگر به دنبال یافتن دلیل کارهای غریب کاریزماتیکهای شفابخش به رساله یعقوب نگاه کنیم، تنها وقت خود را تلف کرده‌ایم. روش ساده‌ای که یعقوب ارائه می‌کند در تضاد با تکنیکهای شفا دهندگان کاریزماتیک بوده و در نتیجه همه آن تلاشها را غیرانجیلی و بی‌راه می‌سازد.

آیا مشایخی که در جوار بستر بیمار گرد هم آمده‌اند بایستی به بیماری فرمان دهند تا فرد را ترک کند؟ البته که نه! زیرا رساله یعقوب نمی‌گوید که ایشان دارای قدرت و یا عطای خاصی برای شفای بیماران هستند و نه به ما اجازه داده شده که این کار را در نام عیسی مسیح انجام دهیم. «جان ویمبر» به ما می‌گوید که وقتی او را به بالین کودک روبه مرگی در بیمارستان خواندند، وی «روح مرگ» را خطاب قرار داده و به وی دستور می‌دهد؛ ای مرگ، از اینجا بیرون شو. وی می‌گوید که بلافاصله جو آنجا تغییر کرد! اما یعقوب هرگز چنین داستانهای خارق‌العاده‌ای را که آدمی قادر به انجامشان باشد نشنیده است و در نتیجه چنین خدمتی را برای مشایخ کلیسا مشخص نمی‌کند. وی هرگونه قدرت فرای حواس و تواناییهایی را که شفا دهندگان امروزی در اختیار خود می‌دانند منتفی دانسته و ایشان را محدود به افراد دعاکننده می‌سازد. لذا کردارهای آقای ویمبر و امثالهم - با همه غرور و ادعایی که دارند - توسط رساله یعقوب فصل ۵ جداً توبیخ می‌شوند.<sup>۱\*</sup>

۱ \* جان ویمبر با نادیده انگاشتن دستورالعمل صریح یعقوب که توسط روح‌القدس به کلیسا داده شده، چندین مرحله را برای شفا بخشیدن مطرح می‌کند: ابتدا با بیمار مصاحبه می‌شود. در مرحله دوم بیماری تشخیص داده شده و با دریافت «کلام حکمت» از سوی خداوند، علت بیماری فرد نیز معلوم می‌شود. علت آن ممکن است گناه و یا زمینه‌های خانوادگی باشد. اگر روح شیری باعث بیماری شده باشد خداوند جان ویمبر را مطلع می‌سازد. مرحله سوم انتخاب نوع مناسب دعاست و شفا دهنده باید از خداوند جویا شود که آیا مایل است فرد شفاگر پیشگویی کند که چه زمانی بیماری او را ترک خواهد کرد و یا از او می‌خواهد تا فرمان دهد و بیماری را بلافاصله از وی اخراج کند؟ آیا خداوند می‌خواهد که دعا به زبانها باشد و یا به زبان روزمره؟ در مرحله سوم از خداوند خواسته می‌شود که به این پرسشها پاسخ دهد. مرحله چهارم «توسل به دعا» نامیده شده که در آن جان ویمبر دستش را بر روی بیمار گذارده و روح‌القدس را فرا می‌خواند تا زمانی

درباره تکنیک «تصور درمانی» چه می‌شود گفت؛ روشی که در آن فرد بیمار در ضمن یادآوری خاطرات دردناک گذشته، مسیح را نیز در آن صحنه‌ها به تخیل در می‌آورد تا درد او را شفا دهد؟ آیا چنین روشی در رساله یعقوب وجود دارد؟ البته که نه! زیرا نه یعقوب و نه هیچ یک از دیگر نویسندگان عهدجدید چیزی راجع به این روشهای ذهن‌درمانی نشنیده بودند. این‌ها ابداعات مدرنی بوده و ملغمه‌ای است از شیوه‌های کهنه شده اعصاب‌درمانی و تکنیک‌های ذهنی شرقی.

درباره گذاردن دست بر روی افراد و لمس کردن آن‌ها چه می‌شود گفت؟ «کنون گلنون» به ما می‌گوید؛ «من دریافتم که می‌توانم بر روی افراد دست گذارده و دعا کنم تا شفا یابند و آن‌ها نیز شفا پیدا کرده‌اند، خواه بلافاصله و خواه بعدها و به مرور زمان» نویسنده دیگری یعنی «سلوین هیوز» چنین می‌گوید: «گذاردن دست بر روی فرد، یکی از مجراهایی است که قدرت شفابخشی خداوند را به زنان و مردان منتقل می‌سازد» قطعاً رسولان مسیح - مطابق فرمان صریح وی - بر بیماران دست گذارده و باعث بهبودی واقعی آن‌ها می‌شدند. ایشان عطیه شفابخشیدن واقعی را در اختیار داشتند، عطیه‌ای که هدف از بخشودن آن این بود که ثابت سازد ایشان مجراهای مکاشفه هستند. اما وقتی که یعقوب دستورالعمل شفادادن بیماران توسط مشایخ کلیسا را در رساله خود بیان می‌کند، هیچ اشاره‌ای به این نمی‌شود که مشایخ بر بیماران دست بگذارند. زیرا وظیفه آن‌ها این است که دعا کنند و نه اینکه باعث و بانی شفای کسی شوند. اگر ما نمی‌توانیم شفا را به کسی بدهیم، شایسته است که از گذاردن دست بر روی بیماران نیز اکیداً خودداری کنیم.

لازم به تذکر نیست که فصل ۵ رساله یعقوب سخنی راجع به فراخواندن روح‌القدس به میان نمی‌آورد - رفتاری که امروزه در بین کاریزماتیکها بسیار شایع است. - با چه حق و با چه مجوزی یکی از مشایخ کلیسا که در جوار

---

که بیمار دچار تشنج، گریه وزاری، فریاد و شیون و یا حالت غش شود. سؤالی که باید پرسیده شود این است که: به چه حقی و با استناد به چه مدرکی از کتاب مقدس این روش درمانی با یاری روح‌القدس جعل شده که کاملاً دستورالعمل خداوند را نادیده می‌انگارد؟ ادعای جان ویمبر این است که وی این روش را به شکل مکاشفه مستقیم از روح‌القدس دریافت داشته، که ادعایی است کاملاً جعلی و بی‌اساس.

بستر بیمار است می‌تواند به روح‌القدس دستور دهد؟ کجاست حتی یک آیه یا نمونه‌ای از عهدجدید که به ما بگوید این وظیفه شیخ کلیساست؟ پاسخ این است که چنین آیه‌ای وجود ندارد. به علاوه فصل ۵ یعقوب هیچ سند و مدرکی به ما نمی‌دهد که اگر بعضی از افراد در حالت هیپنوتیزم قرار گرفتند، آنگاه قدرت شفای روح‌القدس را دریافت می‌کنند و بعضی دیگر این قدرت را به شکل احساس گرما، هیجان شدید، مورمور شدن بدن، سخن گفتن به زبانها و غیره احساس می‌نمایند. وقوع تمام این‌ها امروزه در مراسم شفا دهندگی کاریزماتیکها انتظار می‌رود، اما یعقوب هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نمی‌کند و نه هیچ یک دیگر از نویسندگان عهدجدید.

خیلی جالب است که در حلقه کاریزماتیکها چیزهایی را واقعیت مسلم می‌پندارند که مطلقاً هیچ اشاره‌ای به آن‌ها در صفحات کتاب مقدس نشده است! این چیزها را می‌توان فرای-انجیلی خواند و یا به زبان ساده‌تر؛ غیرانجیلی. یعقوب در دستورالعملی که با هدایت روح خداوند برای شفای بیماران ارائه می‌کند عملاً کارهای آن‌ها را که قصد در احاطه و تسلط بر روح دارند توأم با نیاز شدید به احساسات غریب جسمانی، محکوم می‌کند. روش او به لحاظ سادگی و اعتماد خاضعانه بر خداوند، متفاوت است؛ دستورالعملی که یعقوب به ما می‌دهد چیزی نیست بیش از مراقبت صمیمانه و دعای صادقانه.

وقتی که تفاوت فاحش بین تعالیم یعقوب و فعالیتهای شفاگران امروزی را در نظر می‌گیریم جای تعجب نیست که نویسندگان مربوطه کمترین توجهی به تعالیم او ندارند. «جان ویمبر» در کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای که درباره شفا نوشته حتی به خود زحمت نمی‌دهد فصل کوچکی را به بررسی این فصل اختصاص دهد. درواقع او حتی ۱ صفحه هم درباره فصل ۵ یعقوب نمی‌تواند بنویسد، چرا که نه؟ زیرا یعقوب حتی یک کلمه هم در حمایت از آنچه که وی تبلیغ می‌کند، نمی‌گوید. «کنون گلنون» تفسیر کم‌اعتباری از رساله یعقوب ارائه می‌دهد؛ وی کمتر از دو صفحه را به این امر اختصاص داده و نتیجه می‌گیرد که «دعای ایمان» نوعی از دعاست که اعطای شفا از طرف خداوند را تضمین می‌کند. «کالین ارکهارت» نیز برداشتی سطحی از فصل ۵ یعقوب داشته و تنها ۲ صفحه از کتابش را به آن اختصاص داده تا به ما بگوید که «روغن» نشانه‌ای از روح‌القدس

است و باعث تقویت ایمان و در نتیجه شفای قطعی و مسلم می‌گردد. وی اشاره‌ای به این اصل مهم کلام خداوند ندارد که تمامی دعاها را بستگی به اراده خداوند دارند.

لازم به تذکر نیست که «اگنس سنفورد» و کسانی که از او تقلید می‌کنند عملاً چیزی درباره فصل ۵ یعقوب ندارند که بگویند و نه شفا دهندگان کاتولیک مثل «پدر فرانسیس مک نات». می‌توان فهرست بی‌پایانی از اسامی این نویسندگان آورده تا ثابت کنیم که این گروه از نویسندگان هرگز کلام یعقوب را جدی نگرفته و اگر هم اشاره‌ای به او شده کاملاً خارج از متن بوده است. شفاگران کاریزماتیک در وام‌گیری شیوه‌های درمانی از منابع غیرانجیلی تردیدی به خود راه نمی‌دهند اما ایشان نمی‌خواهند و نمی‌توانند به رساله یعقوب - که شامل تنها روشی است که خداوند برای کلیسا فراهم کرده - احترام بگذارند. هرکسی که قلباً به اقتدار مطلق کلام خداوند ایمان داشته باشد بایستی از این انحراف بی‌سابقه از اصول ساده کلام خداوند توسط گروه زیادی از کسانی که خود را ایماندار به انجیل قلمداد می‌کنند، دچار نگرانی و تأسف شود.

## یعقوب می‌گوید که بیماری ممکن است اراده خداوند باشد

قبل از اینکه جنبه مثبت فصل ۵ یعقوب را بررسی کنیم لازم است تا یک باور رایج بین کاریزماتیکها را - که این فصل آن را مردود می‌شمارد - در نظر بگیریم؛ که همانا این عقیده است که بین «مصیبت» و «بیماری» تفاوت وجود دارد. نویسندگان کاریزماتیک ادعا دارند که مسیحیان باید «مصائب» را تحمل کنند (مثل تمسخر دیگران، سرخوردگی، تعقیب و آزار محیط و اطرافیان) اما نه «بیماریها» را. با کشیدن این خط جدایی ایشان سعی دارند ما را قانع سازند که عبارات پولس درباره تحمل مشکلات گوناگون، ضعفها و کاستیها بایستی اشاره به «مصائب خارجی» داشته باشد و نه بیماری‌های شخصی و درونی.

اما یعقوب با اتحاد این دو به یکدیگر و گفتن اینکه پاسخ ایماندار به آن‌ها دقیقاً یکسان است، هرگونه تلاش در افتراق گذاردن بین آن‌ها را بیهوده می‌سازد.



پاسخ ایماندار در هر دو مورد یکسان بوده و دعا برای دریافت کمک است؛ با این آمادگی ذهنی که خداوند ممکن است از ما بخواهد که این آزمون و رنج را با بردباری تحمل کنیم. اینگونه است که یعقوب تئوری کاریزماتیکیهای امروزی را رد می‌کند: وی پس از دعوت و تشویق دوباره به صبر و بردباری چنین می‌گوید: «ای برادران نمونه زحمت و صبر را بگیرید از انبیائی که به نام خداوند تکلم نمودند.» (یعقوب ۵: ۱۰) بسیاری از انبیاء آزار و زحمت شدیدی را تحمل کردند که مصیبتی خارجی است. اما بلافاصله یعقوب این نوع مصیبت را به رنجهای ناشی از بیماری جسمانی مرتبط ساخته و به خوانندگانش می‌گوید که بایستی برای هر دو نوع این آزمونها آمادگی داشته باشند: «صبر ایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است.» (یعقوب ۵: ۱۱)

البته حقیقت دارد که ایوب علاوه بر بیماری‌اش آزمونهاى دیگری را هم متحمل شد. وی خانواده، مایملک، موقعیت اجتماعی و اعتبار و شهرتش را از دست داد و اضافه بر آن قضاوت خصمانه دوستانش را. با این همه آنچه که باعث اندوه عمیقش شده بود بیماری وحشتناکی بود که قوای جسمانی‌اش را تحلیل داده و شب و روز او را به درد واداشته؛ تا حدی که وی را در نظر دوستان و همسایگانش بدل به موجودی بیچاره و سزاوار ترحم ساخته بود. در نتیجه از رساله یعقوب فرامی‌گیریم که بیماری نیز همچون مصائب بر سر قوم خداوند خواهند آمد و عکس‌العمل ما در هر دو مورد باید یکسان باشد؛ بایستی دعا کنیم. اما ممکن است ضروری باشد که این آزمون را با اعتماد به خداوند و با صبوری تحمل نمائیم.

از مثال ایوب به شکل کاملاً واضحی درمی‌یابیم که ممکن است لازم باشد تا مدت زمانی طولانی از بیماری رنج ببریم. یعقوب به زودی درباره امکان شفایافتن در پاسخ به دعا صحبت خواهد کرد اما درابتدا به ما هشدار می‌دهد که اگر خداوند هدفی از آن بیماری داشته باشد، ممکن است مدتی طولانی ادامه داشته باشد. وی صحبت از «انجام کار خداوند» می‌کند؛ این لغت در زبان یونانی اشاره به نتیجه یک کار، پی‌آمد و یا هدف آن دارد. یعقوب به روشنی تأکید می‌کند که خداوند ممکن است هدف و منظوری را از یک بیماری دنبال کند و

اگر چنین است ما باید صبورانه آن را تحمل کنیم. لازم به یادآوری نیست که شفا دهندگان کاریزماتیک این کلمات را نادیده می‌انگارند. تا آنجا که به ایشان مربوط می‌شود یعقوب هرگز آن‌ها را به رشته تحریر درنیاورده است!

هرچند یعقوب با دقت ما را برای این احتمال آماده می‌سازد که خداوند همیشه بیماری را برطرف نمی‌کند، شفاگران امروزی به تعجیل به وعده شفا رجوع کرده و به نوعی آن را تفسیر می‌کنند که گویی شفایافتن هر بیمار ایمانداری تضمین شده است. آن‌ها در نوشته‌های خود همیشه بیماری را تداخلی شیطانی فرض کرده‌اند که خداوند هرگز آن را برای هدفی والاتر به کار نمی‌گیرد. اما بدون هیچ تردیدی یعقوب خلاف آن را تعلیم می‌دهد. هدف خداوند از اینکه ما را در وضعیت بیماری برای مدتی طولانی رها کند چه می‌تواند باشد؟ اهدافی که خداوند آن‌ها را دنبال می‌کند شامل طیف وسیعی است که در بخشهای مختلف کتاب مقدس منعکس شده‌اند. برای سادگی مطلب می‌توان این طیف وسیع را مشتمل بر این هدفها دانست: مقدس ساختن ما، آماده ساختن ما برای خدمت آینده، عمیق ساختن رابطه ما با خداوند، بخشیدن خصوصیات مثبت اخلاقی، آزاد ساختن ما از وابستگی به مادیات و قادرساختن ما تا با صبوری در زمان رنجوری شاهدین قوی بر محبت خداوند باشیم. نکته اصلی این است اغلب هدف و نتیجه‌ای است که باید حاصل شود.

هیچ بیماری، آزمون و یا مصیبتی در زندگی ما نیست که بر حسب اتفاق و شانس بوده باشد و یا کاملاً بدون هدف و منظور. شایسته است که علاوه بر دعا برای شفا در زمان بروز بیماری بلافاصله کمک پزشکی را نیز جویا شویم. اگر بردباری خویش را از دست داده و وعده خداوند را دور بیندازیم که گفته: «همه چیزها برای خیریت کسانی که خدا را دوست می‌دارند در کار می‌باشد» آنگاه راه به خطا رفته‌ایم. به طور خلاصه می‌توان گفت که در رساله یعقوب فصل ۵ به ایمانداران یادآوری شده که چه در زمان مصائب خارجی و یا بیماریها این دیدگاه را نسبت به آنها داشته باشیم:

۱. بایستی انتظار وقوع هر دو را داشته باشیم.
۲. بایستی برای کمک و رهایی از آن‌ها دعا کنیم.
۳. بایستی آماده باشیم که صبورانه آن‌ها را متحمل شویم زیرا خداوند به جای

اینکه آن‌ها را برطرف کند، می‌تواند ما را توان دهد تا بارشان را تحمل کنیم.  
۴. باید ایمان داشته باشیم که بیماری و یا مشکلی که با دعا از میان برداشته نشده هدف خاصی را دنبال می‌کند که برای خیریت ابدی ماست و همچنین شاهی برای دیگران.

## دستورالعمل شفا

«هرگاه کسی از شما بیمار باشد مشایخ کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند... برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید.» (یعقوب ۵: ۱۶-۱۴)

دستورالعملی که در این فصل برای خدمت به بیماران آمده بسیار دقیق بوده و ضروری است که به سخنان یعقوب توجه جدی نمائیم. دقیقاً چه کسی لایق آن است که مشایخ به خانه‌اش بروند؟ در ابتدا به ما گفته شده که در رابطه با شدت بیماری بایستی افتراق قائل شویم؛ زیرا وقتی که یعقوب می‌گوید «هرگاه کسی از شما بیمار باشد» کلمه‌ای که به کار می‌برد در زبان یونانی اشاره به فردی دارد که قوای بدنی‌اش تحلیل رفته و بسیار ضعیف و ناتوان است. به عنوان مثال در انجیل یوحنا ۵ همین کلمه درباره کسانی به کار گرفته شده که در کنار حوض بیت حسدا جمع بودند «در آنجا جمع کثیری از مریضان و کوران و لنگان و شلان...» (این کلمه در اینجا شلان ترجمه شده)

از معنای این کلمه برمی‌آید که چنین فردی به قدری ضعیف شده که نمی‌تواند به کلیسا برود و باید مشایخ را دعوت کند تا به خانه‌اش بیایند. یعقوب می‌گوید که مشایخ بالای سر بیمار دعا کنند که بیانگر این نکته است که وی در بسترش دراز کشیده و آن‌ها ایستاده‌اند. اثبات این نکته که بیمار دراز کشیده، ساده است و آن را در این جمله می‌بینیم: «*خداوند او را خواهد برخیزانید*» او از بستر بیماری‌اش برخیزانیده خواهد شد. معمولاً کسی را زمینگیر می‌خوانیم که به خاطر بیماری‌اش خانه‌نشین شده باشد.

به هرصورت، در مورد بیماری که یعقوب بدان اشاره دارد- علاوه بر اینکه زمینگیر شده- حقایق بیشتری را می‌دانیم؛ او برای مدتی طولانی به شکلی جدی بیمار بوده- آنقدر طولانی که او را ناامید ساخته است- . بیماری او سرماخوردگی

و یا سردرد موقتی نیست. زیرا کلمه‌ای را که یعقوب برای بیماری وی به کار می‌گیرد کلمه متفاوتی است وقتی که می‌گوید: «و دعای ایمان مریض راشفا خواهد بخشید...» کلمه‌ای که در اینجا مریض ترجمه شده اشاره به خستگی و ناتوانی دارد، من جمله خستگی ذهنی. (به عنوان مثال در رساله عبرانیان ۱۲: ۳ همین کلمه به کار رفته: «مبادا در جانهای خود ضعف کرده خسته شوید.» در مکاشفه یوحنا نیز همین کلمه به کار رفته: «خسته نگشتی.»)

تصویری که در برابر ماست تصویر فردی است که به‌قدری بیمار است که به خاطر طولانی بودن بیماری و ظاهر لاعلاجش امید خود را از دست داده - خسته شده - است. این نوعی بیماری است که نه تنها فرد را خانه نشین ساخته بلکه باعث دلسردی و رنج زیادی نیز شده است. برعکس موردی عادی که طول مدت و درمانش مشخص است. اگر مورد «بیماری عادی» می‌بود نیازی به خدمت مشایخ در جوار بستر بیمار نمی‌بود؛ خدمتی که خاص افرادی است که رنج شدیدی می‌برند و یا خستگی ناشی از آن ایشان را ناامید ساخته و یا بدلیل اینکه بیماریشان به دارو و درمان جواب نمی‌دهد.

خدمت دعا در جوار بستر بیمار برای کسانی نیست که از درجه پایینتری از بیماری در عذابند و یا علی‌رغم آن هنوز قادر به راه رفتن می‌باشند. (حتی بیمارانی که مبتلا به سرطان وخیم هستند.) اگر بیمار قادر به راه رفتن است و می‌تواند به جلسه دعا در کلیسا برود، چون خانه نشین نیست لذا خدمت ویژه مشایخ - هر قدر هم که بیماری‌اش جدی باشد - شامل حالش نمی‌شود. آیا خدمت دعا برای بیماریهای خفیفتر که قادر به راه رفتن هستند وجود ندارد؟ البته که وجود دارد، برای چنین مواردی یعقوب دستورالعمل ساده‌تری را فراهم کرده است.

وی پس از اینکه دستورالعمل برای بیماران زمینگیر را به پایان رسانید به دیگر موارد بیماری پرداخته و فرمان می‌دهد: «برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید.» (یعقوب ۵: ۱۶) این دستورالعمل هم شامل دعای شخصی و هم دعای گروهی در کلیسا می‌شود، بدون نیاز به گردهم آیی ویژه در کنار بستر بیمار.

اگر احساس می‌کنیم که این روش از بیمارانی که قادر به حرکت و جابه‌جا شدن هستند برکتی را گرفته، بایستی تأمل کرده و از خود پرسیم که چرا این چنین می‌اندیشیم؟ آیا می‌گوییم که دعای مشایخ کلیسا که گرد بستر بیمار

جمع شده‌اند قدرت شفادهندگی خاصی دارد که دعای عادی فاقد آن است؟ اگر خیال کنیم که در دعای آن مشایخ برکتی خاص و معجزه‌آسا وجود دارد، در دام خرافات پیروان ادیان ظالّه افتاده‌ایم که خیال می‌کنند مراسمی خاص دارای قدرتی جادویی است. دعا در جوار بستر بیمار برای ایماندارانی است که زمینگیر بوده و تحت فشار بیماری ظاهراً لاعلاجشان امید خود را از کف داده‌اند. چونکه ایشان نمی‌توانند به جلسات کلیسا بروند در عوض مشایخ کلیسا آرامش، تسلی، دعا و مراقبت ویژه خود را نزد ایشان می‌برند.

بگذارید تا نگاه دیگری به آن بیندازیم؛ گردهم آیی مشایخ کلیسا دور بستر بیمار نشان می‌دهد که آنچه ضروری است یک فرد شفادهنده نیست بلکه گروهی است از مردان که دعا می‌کنند. فعالیت اصلی مشایخ- در این مورد- دعا کردن است. البته نیازی به اشاره بدین نکته نیست که علاوه بر دعا، ایشان با سخنان خود باعث تسلی و آرامش بیمار نیز خواهند شد که جزو وظایف آنهاست. در همین رابطه است که یعقوب می‌گوید خداوند گاهی از بیماری استفاده می‌کند تا ایماندارانی را که به راه خطا کشیده شده‌اند به سوی خود بازگرداند: «اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.» (یعقوب ۵: ۱۵)

با این حال کار دیگری نیز از دست شیخ کلیسا برمی آید که باید انجام دهد و این کار اوست که کاریزماتیکیها در فهم آن به خطا رفته‌اند؛ مشایخ باید بیمار را در نام عیسی مسیح تدهین کنند. سؤال این است که: هدف از این کار چیست و دقیقاً به چه چیزی اشاره دارد؟ پاسخ به این پرسش را در واژه‌ای که یعقوب به کار برده تا این فعالیت را تشریح کند، می‌توان یافت. اولاً لازم است که بدانیم واژه یونانی که یعقوب به کار می‌برد به معنای «تدهین مذهبی» نیست بلکه به معنای «مالیدن روغن» است. در زبان یونانی برای مالیدن روغن به فردی دو واژه متفاوت وجود دارد؛ یکی از این واژه‌ها (در زبان یونانی: الیفو) وقتی به کار گرفته می‌شود که هدف از آن صرفاً درمان پزشکی و یا موردی غیرآیینی باشد. واژه دیگر (در زبان یونانی: چریو) زمانی به کار می‌رود که هدفی مذهبی و روحانی مدنظر باشد.

واژه‌ای که یعقوب به کار گرفته واژه اولی است (الیفو) و بیانگر این نکته است که مالیدن روغن توسط مشایخ کاری کاملاً غیرمذهبی است. «لنسکی»

یکی از مترجمین معتبر کلام به زبان انگلیسی، این بخش را به این شکل ترجمه کرده است: «او را در نام عیسی مسیح روغن بمالید.»

روغن و یا پماد- که حاوی مواد مختلف دارویی می‌بود- در آن زمان به شکلی گسترده و برای منظوره‌های مختلف به کار می‌رفت: مثلاً برای شاداب ساختن، بخشیدن جلا و جلوه به سیما، معطر ساختن، تسکین دادن درد و علاج بیماریهای خاص. یکی دو نفر از نویسندگان کاریزماتیک ادعا دارند که در آن دوران روغن هیچ نقش درمانی و پزشکی نداشته و با این ادعا تنها بی‌خبری خود در این زمینه را نشان می‌دهند. به استفاده عادی- غیر مذهبی- از روغن و یا پماد برای مصارف پزشکی در بخش‌های مختلف کتاب مقدس بارها اشاره است، به عنوان مثال:

در کتاب اشعیاء نبی ۱: ۶ وضعیت قوم اسرائیل به فردی که از کف پا تا به فرق سر پر از جراحت و زخم متعفن است تشبیه شده «که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است» در زبان عبرانی عهدقدیم واژه‌ای که برای روغن و یا پماد به کار برده شده- چه حالت مایع و یا جامد داشته باشد- یکسان بوده و این روغن معمولاً از زیتون و یا بلسان تهیه می‌شده است. اشاره اشعیاء نبی به این مطلب نشانگر استفاده رایج روغن برای مصارف پزشکی در آن دوران است. ارمیاء نبی نیز نشان می‌دهد که استفاده از روغن برای مصارف درمانی در آن دوران شایع بوده، وقتی که می‌پرسد: «آیا مرهمی در جلعاد نیست و طیبی در آن نه؟...» (ارمیاء نبی ۸: ۲۲) در مثل سامری نیک، خداوند ما می‌گوید که سامری نیکو زخم مردی را که مجروح شده و کتک خورده بود بسته و بر آن روغن و شراب مالید.

برای فهم درست آنچه که یعقوب در فصل ۵ رساله‌اش می‌گوید بایستی به خاطر داشته باشیم که استفاده از روغن برای مصارف درمانی در آن زمان کاری رایج بوده و واژه‌ای که یعقوب بدین منظور به کار گرفته معنای استفاده غیرآئینی از روغن را می‌رساند. تفسیر صحیح این بخش این است که مالیدن روغن یا پماد توسط مشایخ به منظور تسکین و استفاده‌ای درمانی بوده است.<sup>۲\*</sup>

۲ \* وجود دیگر آیاتی که در آن‌ها از واژه روغن مالیدن برای هدفی غیرمذهبی استفاده شده، ثابت می‌کند که منظور یعقوب از این کار استفاده درمانی بوده و نه تدهین مذهبی. به عنوان مثال در انجیل متی ۶: ۱۷ خداوند عیسی مسیح می‌گوید: کسی که روزه می‌گیرد سر خود را تدهین

لازم نیست که فکر کنیم یعقوب استفاده از روغن را صرفاً برای درمان توصیه می‌کند اما قطعاً به عنوان وسیله‌ای تا باعث تسکین و بهبودی زخم بستر و غیره گردد. از اینکه یعقوب چنین دستورالعملی را به مشایخ می‌دهد حتی یک ذره هم نباید تعجب کنیم؛ زیرا اگر فقط از جنبه روحانی به قضیه نگاه کرده و کمی عملی به فرد نکنیم وظیفه خود را به کمال نرسانیده‌ایم. این درسی است که مالیدن روغن به ما می‌دهد. در جای دیگری از رساله‌اش یعقوب به ما می‌گوید اگر یکی از اعضاء کلیسا به مشکلی مالی برخورد و یا گرسنه بود و ایماندار دیگری به وی بگوید «به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید» بدون اینکه نیازهای جسمانی وی را برطرف سازد، ایمان چنین کسی مُرده و بی‌فایده است. به همین نحو وقتی که مشایخ به دیدن بیمار می‌روند تا برایش دعا کنند شایسته است که در حد توان نیازهای جسمانی وی را نیز برطرف نمایند.

به یاد داشته باشیم که در آن دوران عده زیادی از مسیحیان از نظر مالی بسیار در مضیقه بودند. چنین فردفقیری را در نظر بگیرید که در رختخوابش افتاده و بدنش پوشیده از زخم بستر بوده و کاری از دستش بر نمی‌آید که بکند. بدون تردید وقتی که مشایخ برای پرستاری از وی به بالینش می‌رفتند این کار را با رعایت اصول اخلاقی انجام داده و یکی از آشناها و یا نزدیکان بیمار را با خود همراه می‌بردند و یا کسی را همچون فیبی «خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسا در کَنخَرِیا است.» (رومیان ۱۶: ۱)

استفاده از پماد یا روغن تسکین دهنده در این مورد هرگونه سوء تفاهم در باره شفای آسمانی را از میان برمی‌داشت؛ اگر فرد بیمار گمان می‌برد که استفاده و رجوع به درمان رایج پزشکی در تضاد با دعا کردن و شفای خداوند است، وقتی که مشایخ روغن را بر او می‌مالیدند این اشتباه ذهنی‌اش نیز برطرف می‌شد که

کرده و روی خود را بشوید تا سیمایش بشاش و تازه جلوه کند و نه شبیه به کسی که در حال روزه داری است. در انجیل مرقس ۱۶: ۱ به ما گفته شده که مریم مجدلیه و سالومه روغن معطر (حنوط) خریده و بدن مسیح را با آن تدهین کردند. این کار رسم آن دروان در بین یهودیان بود و نه یک عمل مذهبی. در انجیل لوقا ۷: ۳۸ درباره زن گناهکاری می‌خوانیم که به خانه فریسی آمده و با اشکهای خود پاهای مسیح را شسته و سپس با روغن (عطر) آن‌ها را تدهین کرد. در انجیل یوحنا ۱۲: ۳ راجع به مریم (اهل بیت عنیا) می‌خوانیم که عطری از عطر سنبل خالص (روغن) خریده و پاهای مسیح را با آن تدهین کرد. در هیچ یک از این موارد «تدهین کردن با روغن» کاری با اهمیت مذهبی نبوده و واژه‌ای هم که به کار گرفته شده اشاره به استفاده غیرمذهبی از روغن دارد.

مراقبت و پرستاری از بیماران - حتی کسانی که برای شفای نهایی خود فقط امید به خداوند و دعا دارند - کاری ضروری است.

امروزه وظیفه «مالیدن روغن» به دست مشایخ معادل دقت و مراقبت از بیماران ایماندار در کلیسا توسط ایشان است. گاهی - به دلایل مختلف - می بینیم که نسبت به یکی از افراد سالخورده و رنجور در میان جماعت کلیسا کوتاهی شده و درمان و مراقبت لازم را دریافت نکرده است. مشایخ باید گوش به زنگ بوده و نیازمندی به کمک را یاری رسانند؛ نیازهایی مثل مشکلات مالی، مراقبت از کودکان و نگرانی‌های دیگر. مالش روغن که یعقوب در رساله‌اش بدان اشاره دارد بدون تردید شالوده و نمونه‌ای است از مراقبت از نیازمندان و نه یک آئین دینی.

کسانی که احساس می‌کنند یعقوب از تدهین باروغن به عنوان نشانه‌ای از حضور خداوند و دریافت روح القدس استفاده کرده، خوب است که این حقیقت را به یاد داشته باشند که در عهدجدید تنها دو آئین مذهبی وجود دارد: غسل تعمید و آئین عشاء ربانی. به غیر از این دو، هیچ آئین مقدس دیگری در مسیحیت وجود ندارد. تنها از راه دعاست که برکات خداوند به ایماندار بیمار رسانیده می‌شود و مالیدن روغن هیچ نقشی در تضمین نمودن این برکات ندارد. اگر حس می‌کنیم که باید کار دیگری (منظور یک عمل آئینی است) علاوه بر دعا کردن انجام دهیم، با این کار به خداوند چه می‌گوئیم؟ آیا نمی‌گوئیم که ما نمی‌توانیم تنها به دعا اعتماد داشته و نیاز داریم تا آئین مقدسی را به جای آوریم و به آن توسل جوئیم؟

پاره‌ای از مردم به کاریزماتیکهای شفادهنده اعتماد می‌ورزند و عده‌ای دیگر به تأثیر مرموز تدهین با روغن، بدین نحو عملی که انجام می‌شود جای ایمان و دعا را می‌گیرد. بسیاری از مسیحیان امروزه همچون نُعمان عهدقدیم رفتار می‌کنند که از الیشع نبی انتظار کاری اعجاب‌آور را برای درمانش داشت و با عصبانیت به وی گفت: «گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود بیهوه را خوانده و دست خود را به جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد.» (کتاب دوم پادشاهان ۵: ۱۱)

عده‌ای از کسانی که مالیدن روغن را نوعی آئین مذهبی قلمداد می‌کنند به



دلیل این حقیقت است که تدهین باید «در نام خداوند» صورت پذیرد. اما این نکته به هیچ روی نشانگر آئینی بودن این کار نیست. وقتی که یعقوب عبارت «در نام خداوند» را به کار می‌گیرد هدفش این است که به مشایخ یادآوری کند که وقتی وظیفه مراقبت از دیگران را به انجام می‌رسانند، به یاد داشته باشند که خداوند آن‌ها را به اجرای آن فراخوانده و نه صرفاً به دلیل خوش قلبی و یا مهربانی ذاتی این کار را بکنند. این خداوند است که از راه دعاها و مشارکت و توجه مشایخ از بیماران مراقبت می‌کند و لذا در نهایت شکرگزاری و سپاس شایسته اوست. زیرا اوست که با ایمانداران عزیزش همدرد شده و خواسته تا برایشان دعا شود. مشایخ با مراقبت و پرستاری (مالیدن روغن) در نام خداوند، نشان می‌دهند که این خداوند است که به فکر بیماران بوده و برایشان دلسوزی می‌کند.

## دعای ایمان چیست؟

وقتی یعقوب می‌گوید «دعای ایمان مریض را شفا خواهد بخشید» آیا منظورش این است که اگر میزان کافی از ایمان وجود داشته باشد در نتیجه شفای بیمار **قطعی** است؟ البته این دیدگاه اغلب شفاگران کاریزماتیکی است. ایشان می‌پندارند که اگر بیمار و شفادهنده - هر دو - ایمان کامل و مطلق داشته باشند، بیماری حتماً درمان خواهد شد. این شفادهندگان چنان از این باور خود مطمئن هستند که **دعای ایمان** را یگانه وسیله شفا دادن ساخته‌اند. اغلب **دعای ایمان** آن‌ها چیزی نیست بیش از دستور دادن به بیماری برای ترک فرد.

این تصور که شفای بیمار تضمین شده است، ناشی از آن است که یعقوب بدون اینکه قید و شرطی را در میان آورد می‌گوید «دعای ایمان مریض را شفا خواهد بخشید». چون که یعقوب به عنوان مثال نمی‌گوید که: اگر اراده خداوند این باشد، و یا شرط دیگری را در عبارتش به کار نمی‌گیرد لذا نویسندگان کاریزماتیک عجولانه نتیجه گرفته‌اند؛ پس همیشه اراده خداوند این است که بیماران شفا یابند. ولی یعقوب این نکته را بدیهی می‌پندارد که خوانندگان رساله‌اش این اصل را به یاد خواهند داشت. زیرا این اصلی کلی و شمول در کتاب مقدس است که تمامی دعاها بستگی به اراده مطلق و حکمت خداوند دارند. یعقوب در همین

رساله‌اش و در فصل پیشین بر این اصل تأکید ورزیده است - آنجایی که رفتار ایماندارانی را که بدون توجه به اراده خداوند برای آینده خود نقشه می‌کشند توبیخ می‌کند - وی عبارتی را به کار می‌گیرد که باید الگوی ما باشد و هیچ‌وقت آن را کنار نگذاریم؛ «اگر خداوند بخواهد زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم»

اگر نویسندگان کاریزماتیک چندین آیه حواشی متنی را که از آن برای اثبات تئوریهای خود استفاده کرده‌اند به دقت می‌خوانند، با شگفتی بزرگی روبرو می‌شدند. آیا دعا برای شفای بیماری از این اصل کلی مستثنی است که؛ همه دعاها بستگی به اراده خداوند دارد؟ پس دوباره به یعقوب گوش سپاریم که چه می‌گوید: «اگر خداوند بخواهد زنده می‌مانیم!» این قاعده - جدای از موضوع آن - شامل همه دعاهای ماست. در رساله اول یوحنا ۵: ۱۴ چنین می‌خوانیم: «هرچه بر حسب اراده او سؤال نمائیم ما را می‌شنود» بار دیگر یادآور می‌شویم که یعقوب توجه ما را به ایوب جلب کرده؛ اگر اراده خداوند بر آن باشد شایسته است که مثل ایوب رنج خود را صبورانه تحمل کنیم. این عقیده که اگر میزان کافی از ایمان وجود داشته باشد آنگاه شفای بیمار تضمین شده است، تنها به خاطر برداشت بسیار سطحی از متن است.

اما چرا یعقوب منظورش را به این صورت و بدون احتیاط بیان می‌دارد؟ آیا احتمال این نبود که عده‌ای اراده خداوند را فراموش کرده و با شنیدن کلام او نتیجه کاملاً نادرستی بگیرند؟ پاسخ در این است که منظور یعقوب از این جمله صرفاً این بود تا مانع شود خوانندگانش به «تدهین با روغن» اهمیت زیادی و بی‌جایی دهند. به فرض اینکه عده‌ای ممکن بود گمان کنند که مالیدن روغن نقشی در رسانیدن برکات به او بازی می‌کند، یعقوب این جمله تکمیلی را اضافه می‌کند که: «دعای ایمان مریض را شفا خواهد بخشید.» و نه مالیدن روغن. می‌توان منظور وی را به این صورت بسط داد: «در نام خداوند روغن را به بدن بیمار بمال. اما به یاد داشته باش که دعای از روی ایمان تنها مجرب است که از طریق آن تضمین برکات خداوند ممکن است.»

تجربه پولس رسول که در رساله دوم قرنتیان ۱۲: ۱۰ - ۷ ثبت شده، این حقیقت را ثابت می‌سازد که شفای بیماری هرگز تضمین نشده است. در اینجا پولس راجع به خاری در بدنش صحبت می‌کند که بدون تردید اشاره به بیماری

جسمانی دارد - هرچند نویسندگان کاریزماتیک سعی کرده‌اند ثابت کنند که منظور او دشمنانش است. - تجربه شخصی پولس رسول قطعاً ثابت می‌کند که اراده خداوند همیشه بر این نیست که بیماری را شفا بخشد. وی سه مرتبه نزد خداوند التماس نمود تا بیماری‌اش برطرف شود. اما بعداً خداوند به او نشان داد که پولس بایستی بیماری را در توانی که خداوند به او خواهد بخشید تحمل نماید. (اثبات اینکه خار در بدن پولس اشاره به بیماری جسمانی دارد در انتهای این فصل آمده است.)

بگذارید تا دوباره به فصل ۵ یعقوب نگاهی بیندازیم و ببینیم که نحوه به کارگیری کلام توسط یعقوب به صورتی است که کاملاً به اقتدار اراده خداوند احترام می‌گذارد، وی چنین می‌گوید: «زیرا دعای مردپارسا در عمل قدرت بسیار دارد.» (یعقوب ۵: ۱۶) کلمه‌ای که در فارسی به «دعا» ترجمه شده در زبان یونانی اشاره به خاضعانه‌ترین نوع دعا کردن دارد که از فعل «گدایی کردن» وام گرفته شده است. بدین معنا که خواسته‌ای، تقاضا، تمنا و التماس شده است. این کلمه به این معنا به کار نرفته که ما چیزی را حق مسلم خود دانسته و بر دریافتش اصرار و پافشاری کنیم. بلکه چیزی که اعطای آن به حکمت و اراده والای پروردگار بستگی دارد. این کلمه نوعی درخواست کردن ملتمسانه است؛ دعای کسی که امید دارد که به درخواستش پاسخ داده شود اما در عین حال می‌داند که ممکن است خداوند نقشه بهتری برایش داشته باشد. نوع دعای عاجزانه‌ای که یعقوب در نظر دارد، دعای کسی نیست که از قبل به خود یقین خاطر داده که حتماً خواسته‌اش برآورده می‌شود! این دعای فردی نیست که مصمم شده به هر شکلی که شده به هدف و منظور دلش برسد. این دعای ناشی از اراده خلل‌ناپذیری نیست که می‌خواهد وقایع را به نفع خود تغییر دهد.

از ما خواسته شده که خاضعانه درخواست خود را نزد خداوند بیاوریم با این شرط که اولاً، خداوند ما قادر است که هر کاری را که اراده کند به انجام رساند. دوماً، او ما را دعوت کرده تا برای شفا نزدش دعا کنیم. اما نباید شفایافتن را حق مسلم خود دانسته و بر آن پافشاری کنیم، بلکه در دعاهایمان بایستی به حکمت کامل پدر آسمانی خود اعتماد داشته و به آن احترام بگذاریم. در نتیجه دعای ایمان، دعای کسانی نیست که خود را قانع ساخته‌اند که حتماً شفا خواهند

یافت. چنین طرز تفکری «فکردرمانی» است و نه دعا کردن. دعای ایمان توسط افرادی ادا می‌شود که دریافته‌اند خداوند قادر مطلق و کاملی است که هر آنچه را که مطابق اراده خود و مناسب بداند در زمان معین به انجام خواهد رسانید. دعای ایمان سعی ندارد تا اقتدار کامل خداوند را از او برباید.

## اگر خداوند همه چیز را مقدر دانسته پس چرا دعا کنیم؟

در آخرین قسمت از دستورالعمل خود در مورد دعا کردن برای بیماری، یعقوب تأکید می‌ورزد که خداوند درخواست کسانی را می‌پذیرد که زندگی خدا ترسانه و مقدسی دارند. در عین حالیکه همه چیز بستگی به حکمت والای خداوند دارد، دعای فردپارسا ممکن است شفا را برای بیمار تضمین کند و در نتیجه شایسته است که در انتظار چنین تجربه‌هایی باشیم. یعقوب به ما اطمینان خاطر می‌دهد که: «دعای مرد پارسا در عمل قدرت بسیار دارد.» کلمه‌ای که در فارسی به «قدرت» ترجمه شده در زبان یونانی اشاره به انرژی و فعالیت و کار دارد. معنای جمله این است که وقتی ما تلاش و کوشش می‌ورزیم تا زندگی دور از گناه و پارسایانه‌ای داشته باشیم - که مطیعانه و مورد پسند خداوند است - آنوقت است که دعای ما نزد او قدرتی پیدا کرده و حاصلی بدست می‌آورد.

پشتوانه‌ای قوی و تشویقی جدی برای دعا کردن به ما داده شده که اغلب به دلیل دید غلطی که از مشیت الهی داریم، از دست رفته است. متأسفانه بسیاری از مسیحیان در دعاهای خود نوعی اعتقاد نهفته به جبرگرایی را جلوه می‌دهند؛ گویی خیال می‌کنند هیچ فایده‌ای در دعا کردن نیست. دعای آن‌ها فاقد تمنا، جدیت و باور قلبی است. ایشان فکر می‌کنند که علی‌رغم دعایشان، خداوند آنچه را که از پیش مقدر دانسته به انجام خواهد رسانید. به عبارت دیگر، دعا کردن هیچ تأثیری نداشته و لذا هر دعای آن‌ها گویی این نوع زاری ناامیدانه است که: خداوند، راضی هستیم به رضا و اراده تو. دعای ایشان گویی رفتاری رسمی و بی‌فایده است.

اما یعقوب به ما اطمینان می‌دهد که دعای فرزندان خداوند حاوی قدرت

است و لذا نباید چنین نتیجه‌گیری و فکر کنیم که خداوند تصمیم خود را از پیش - و جدای از دعاهای ما - گرفته است. دعای ما بایستی در پاسخ به دعوت خداوند باشد که از ما خواسته درخواستها و نیازهایمان را به درگاهش بیاوریم. او بارها و بارها به ما وعده داده که به دعای ما گوش سپرده و پاسخ خواهد داد - البته با توجه به حکمت و اراده خویش - . این نکته است که در زمان دعا کردن باید آن را به خاطر داشته باشیم؛ بنا بر اراده تو. نبایست گمان داشت که خداوند دعای ما را نادیده خواهد گرفت مگر اینکه بر حسب اتفاق مطابق پیشدانی و تقدیر الهی او باشد.

دعا کردن ما بایستی بر این اساس باشد که خداوند وعده داده که کاملاً آنها را در نظر خواهد گرفت؛ او حاضر است تا به دعاها و زاری ما پاسخ مثبت دهد - مگر اینکه هدف بهتری را برای ما مدّ نظر داشته باشد تا نهایت بهتری از بیماری ما حاصل شود. - اثبات درستی این آیه را بارها تجربه خواهیم کرد که : «دعای ایمان مریض را شفا خواهد بخشید». اگر به مشیت الهی باور داشته باشیم درک این مطلب برایمان مشکل است و حیران می‌مانیم که چگونه ممکن است خداوندی که همه چیز را از پیش مقدر دانسته با توجه به دعای ما تغییری در آن بوجود آورد؟ چگونه ممکن است دعای ما باعث تغییری شود؟ این سؤال ممکن است در ذهن کسانی باشد که در دعای خود به جبرگرایی عقیده دارند.

ما دو پاسخ را که اغلب برای حل این معضل ارائه شده مطرح می‌کنیم؛ هرچند بایستی اذعان نمود که آمادگی خداوند برای تغییر روند وقایع در پاسخ به دعاهای ما، راز بزرگی است. اولین پاسخ این است که خداوند اغلب برای به انجام رسانیدن هدفش ابتدا در دل فرزندانش انگیزه دعا کردن برای آن هدف را قرار می‌دهد. بدین نحو وی از هر لحاظ قادر متعال و مطلق است و ما وسیله‌هایی که برکات پرچالاش را تضمین می‌کنیم. پاسخ دوم این است که خداوند به قوم خود این حق و مسئولیت را می‌دهد تا نزدش شفاعت کنند و در نتیجه زمانی که ایشان دعا می‌کنند برکات تضمین شده و اگر دعا نکنند، برکات از دست خواهند رفت. آیا با این حال خداوند همچنان قادر مطلق است؟ جواب این پرسش در این نکته نهفته است که خداوند پیش از خلقت جهان این دعاها را نیز در نظر گرفته و مقدر داشته تا در زمان معین پاسخ داده شوند. (هرچند دلیل دوم را

نمی‌توان برای دعا برای رستگاری گناهکاران به کار برد زیرا محبت و پیشدانی خداوند در رستگاری برگزیدگان کاملاً غیرمشروط عنوان شده است.)

وقتی که برای بیماران دعا می‌کنیم بایستی دعای ما با این اطمینان قلبی باشد که پدر آسمانی ما حاضر است تا دعای ما را شنیده و اوضاع را دگرگون سازد. وقتی که در دعایمان می‌گوئیم؛ «به اراده تو»، بایستی جبرگرایانه بیندیشیم بلکه با این طرز فکر که آماده باشیم تا هدفی را که خداوند از آن بیماری دنبال می‌کند پذیرا باشیم. در نتیجه اگر دعاهایمان برای شفای بیماری پاسخ داده نشد، همچنان به پدر آسمانی خود اعتماد بورزیم زیرا می‌دانیم که محبت، نیکی، قدرت و حکمت او بی‌پایان است و نقشه‌ای غایی برای تمامی قوم خویش دارد.

## آیا شفا به صورت مستقیم عطا می‌شود و یا از راه کمک پزشکی؟

نمونه تشویق کننده دیگری را که برای دعا کردن به ما داده شده در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۵ رساله یعقوب می‌خوانیم: «الیاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و با تمامی دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدت سه سال و شش ماه باران نبارید و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رؤیایند.» خداوند الیاس (یا همان ایلیا) را برانگیخت تا در حضور اخاب پادشاه دعا کند که باران بر زمین نبارد و در نتیجه به مدت سه سال و شش ماه باران نیامد. ایلیا انتظار مداخله مستقیم خداوند را در این کار می‌داشت و ما نیز دعوت شده‌ایم در موقع دعا برای شفای بیماران ایماندار چنین انتظاری را از خداوند داشته باشیم. تعبیر صحیح این آیات چنین است؛ خداوند آماده است. اگر ضروری باشد. در پاسخ به دعای ایمانداران به شکلی مستقیم در روند طبیعی بیماری دخالت کرده و آن را تغییر دهد. در نتیجه وقتی که برای شفای ایمانداران بیمار دعا می‌کنیم می‌دانیم که برای خداوند هیچ محدودیتی وجود نداشته و می‌تواند بیمار را بدون دارو، درمان و یا جراحی شفا دهد.

گاهی در جلسات دعا می‌شنویم که وقتی برای بیماری دعا می‌شود، تنها درخواست این است که خداوند پزشک معالجه‌گر را در تشخیص صحیح و

مداوای بیمار هدایت کند و یا دست جراحی را که عمل جراحی را انجام می‌دهد. ظاهراً این دوستان نمی‌توانند بپذیرند که خداوند قادر است از روشهای عادی درمانی فراتر رفته و انگشت شفای خود را بر بیمار قرار دهد. به یاد داشته باشیم که در دوران عهد جدید علم پزشکی ناتوان از درمان و تشخیص بسیاری از بیماریهای ساده بود؛ پس واضح است که خداوند به شکل مستقیم و بی‌واسطه بیماران را شفا می‌دهد. به همین دلیل است که یعقوب می‌نویسد: «خداوند او را خواهد برخیزانید.» منظور وی همین شفای مستقیم و لمس خداوند است.

البته دعا کردن برای هدایت دکترها در تشخیص و درمان بیماری ایرادی وجود ندارد اما اگر راهی را که خداوند از طریق آن فرد را شفا می‌دهد تنها محدود به راه‌های عقلانی و عادی بدانیم، کار درستی نیست. امروزه به لطف پروردگار ما در دورانی زندگی می‌کنیم که از نظر پزشکی بسیار پیشرفته بوده و علم پزشکی درمان بسیاری از بیماریها را کشف کرده است. به علاوه می‌دانیم که طبق یکی از اصول کلی کتاب مقدس؛ وقتی که راهی عادی برای انجام کاری فراهم باشد، خداوند برای انجام آن کار دست به معجزه نمی‌زند. پس وقتی که بیماری از راه معمول پزشکی قابل درمان نباشد خداوند ممکن است به شکل مستقیم فرد را شفا ببخشد. اگر ایمانداري که به نوعی سرطان مبتلاست که گاهی به درمان جواب می‌دهد و چنین کسی شفا یابد، وی نمی‌تواند به طور یقین بداند که آیا خداوند از راه دارو و درمان او را شفا داده و یا به شکل مستقیم و بی‌واسطه! اما در هرصورت این مطلب اهمیت چندانی نداشته و مهم این است که خداوند وی را شفا داده و شایسته ستایش و سپاس است.

نکته در اینجاست که ما بایستی برای بیماران دعا کنیم با این اعتقاد که خداوند برای شفای آن‌ها محدود به دانش پزشکی نیست. اغلب با بیمارانی روبرو می‌شویم که در عرض مدت کوتاهی بهبودی یافته و از بیمارستان مرخص شده‌اند زیرا نه تنها خداوند دست جراح را هدایت کرده بلکه با اعطای برکتی مستقیم شفای فرد را سرعت بخشیده است. البته ما فقط می‌توانیم به طور کلی به این مطلب اشاره کنیم زیرا هیچ وسیله و راهی وجود ندارد که از طریقش دست به تحقیق و ارزیابی کار خداود بزنیم. ولی باید مراقب بود که در انتظارات خود محدودیتی برای آنچه که خداوند قادر به انجامش است، قائل نشویم.

با توجه به آنچه که گفته شد بایستی به روشنی متوجه این مطلب شده باشیم که برکات شفای خداوند برای ایمانداران، معمولاً مناسب آن نیست که به عنوان دلیلی بر وجود و قدرت خداوند در معرض دید غیرایمانداران قرار گیرند. به دلیل خصوصیت ویژه آن‌ها معمولاً نمی‌توانیم به یقین بدانیم که آیا خداوند فرد را از راه دارو و درمان پزشکی شفا خواهد داد و یا به شکل مستقیم. شاید خادمی که در نقطه‌ای بسیار دورافتاده مشغول به بشارت کلام است که دسترسی به پزشک و دارو وجود ندارد، بتواند با صراحت بیشتری بداند که چه موقع خداوند باعث شفای کسی شده است. اما اغلب اوقات ما نمی‌توانیم نحوه کار خداوند را تشخیص دهیم. برکات شفا به این منظور داده نمی‌شوند تا به عنوان برهانی قوی به افراد بی‌ایمان و شکاک ارائه شوند. اما هریک از ما ایمانداران بارها و بارها خداوند را شکر خواهیم گزارد که سلامتی را به ما بازگردانیده است؛ اغلب از بیماری‌های خفیف و گاهی هم از بیماری‌های بسیار جدی.

## آیا می‌توان برای شفای معلولین مادرزاد دعا کرد؟

آیا خداوند در نوع شفایی که به ایماندارانش می‌دهد محدودیتی قائل می‌شود؟ چنانکه پیش‌تر از این اشاره شد ما شیوه‌ای را که خداوند برای شفای بیماران به کار می‌گیرد، محدود به توانایی‌های علم پزشکی نمی‌سازیم. آیا این بدان معناست که بایستی انتظار داشته باشیم که او همان نوع شفایی را که خداوند ما عیسی مسیح در زمان خدمت زمینی‌اش به انجام می‌رسانید به بیماران ببخشد؛ یعنی افراد کور بینا شوند، فلج‌ها به راه بیفتند، کرها شنوا شوند و مُرده‌ها زنده گردند؟ به عبارت دیگر گستره دعا برای شفای بیماران تا چه حد است؟ پاسخ به این پرسش در نوع واژگانی است که یعقوب در مورد شفا به کار می‌گیرد که معمولاً به معنای ضعیف شدن، خستگی و ناتوانی عمومی است و نه معلولیت‌های داعمی (مثل کوری یا فلج) افرادی که جدای از این معلولیتها، افراد سالمی هستند.

به یاد داشته باشید که واژه‌هایی که یعقوب برای بیماری به کار می‌گیرد اشاره به وضعیت ضعف و ناتوانی توأم با احساس درماندگی دارد. بیماری که مشایخ



را به بالین خود می‌خواند بایستی از بستر بیماری برخیزانیده شود لذا نوع بیماری که در اینجا مدّ نظر است نوعی است که پیشرونده بوده و به مرور زمان بدتر می‌شود. بدون شک شفای معجزه‌آسای کسانی که معلولیت‌های مادرزادی داشتند جزو کارهای خداوند عیسی مسیح و رسولانش بود، اما یعقوب در فصل ۵ چنین معلولیت‌هایی را در ذهن ندارد. هیچ کاری برای خداوند غیرممکن نیست اما یعقوب - تحت هدایت روح القدس - به ما چنین مجوزی نمی‌دهد که در دعای خود برای معلولیتها و بیماریهای مادرزادی از خداوند طلب شفا کنیم.

## چگونه پی به اراده خداوند ببریم؟

بگذارید از جنبه دیگری به قضیه نگاه کرده و دوباره یعقوب ۴: ۱۵ را در نظر گیریم: «اگر خدا بخواهد زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم» اگر برای بهبودی بیماری مدت زمانی دعا کردیم ولی دیدیم که دعای ما راه به جایی نمی‌برد، شاید وقت آن رسیده که در یابیم اراده خداوند بر آن است که آن شخص از بیماری‌اش رنج ببرد. شاید به جای دعا برای سلامتی وی بهتر باشد که برای تسلی و توانایی او در تحمل بیماری دعا کنیم. این نحوه دعا کردن با آنچه که پولس در رساله دوّم قرنیتان ۱۲ می‌گوید هم‌خوانی دارد؛ در آنجا می‌خوانیم که بر وی آشکار شد که دعای او نارسایی‌اش را برطرف نمی‌کند و در عوض خداوند به وی قدرت و توانایی لازم را می‌بخشد. فصل ۵ رساله یعقوب چک سفید امضایی به دست ما نمی‌دهد که هرچه را که خواستیم از خداوند طلب کنیم. ضروری است وقتی که به دعای طولانی مدت برای شفای فردی پاسخ داده نمی‌شود، سر تسلیم به اراده خداوند فرودآورده و جهت دعای خود را تغییر دهیم.

به عنوان مثال به معضل فرزندان ناقص‌الخلقه و یا بیماریهای ژنتیکی توجه کنید؛ به طور طبیعی دعای خاضعانه‌ای برای این اطفال خواهد شد. اما اگر پس از دعای طولانی معلوم شد که آن نارسایی دائمی و لاعلاج است چه باید کرد؟ در این گونه موارد بایستی دعا کنیم تا چنین کودکی از عوارض و بلاهای ثانویه (مثل بیماریهای عفونی) - که چنین اطفالی به سرعت بدانها مبتلا می‌شوند - در امان بماند. همچنین به عنوان اعضاء کلیسا وظیفه ماست که چنین خانواده‌ای را

در طول زندگی‌شان در دعا‌های خود به یاد داشته باشیم.

## خاری در جسم پولس

جای هیچ تردیدی نیست که خار در جسم پولس (دوم قرن‌تیا ۱۲: ۷) یک عارضه جسمانی بود و تلاش نویسندگان کاریزماتیک براینکه آن را به صورت نمادی تعبیر کرده و دشمنی فردی به حساب آورند، تلاشی بیهوده است. این معلمین به جدوجهد سعی دارند تا ثابت سازند که هیچ فرد مسیحی نباید از بیماری رنج بکشد زیرا (به گفته ایشان) خداوند شفای همهٔ بیماری‌ها را وعده داده است. از آنجا که بیماری پولس باعث بی‌اعتباری چنین تئوری و شرمندگی ایشان می‌شود لذا وجود این بیماری را منکر می‌شوند.

کاریزماتیکها ادعا دارند که خار در جسم پولس بایستی اشاره به دشمنانش داشته باشد زیرا چنین استفاده کلامی از واژه خار در عهد قدیم وجود داشته؛ به عنوان مثال کنعانی‌ها خارهایی در پهلوهای اهالی اسرائیل بودند. اما نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد که خار همیشه و در همه جای کتاب مقدس به این معنا به کار گرفته شده است. وقتی که پولس به عارضه خود اشاره می‌کند این واژه را به صورت مفرد به کار گرفته و می‌گوید که در جسم اوست.

اثبات غیرقابل انکار این نکته که خار در جسم پولس، دشمنان شخصی او نبودند در پاسخی یافت می‌شود که خداوند به او داد: خداوند به وی گفت که در پاسخ به دعای او این خار از بدنش بیرون آورده نخواهد شد. به عبارت دیگر او نبایستی دیگر برای برطرف شدنش دعا کند و نه دیگران را ترغیب به این کار نماید. اما پولس مرتباً کلیساهای مختلف را دعوت می‌کند تا برای رهایی او از دست دشمنانش دعا کنند. همچنین در مورد تأثیر مثبت چنین دعا‌هایی در رهایی‌اش از دست دشمنانش شهادت می‌دهد. آیات ذیل این مطلب را ثابت می‌کنند:

«اما ای برادران از شما التماس دارم که به خاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح‌القدس برای من نزد خدا در دعاها جدوجهد کنید تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم...» (رومیان ۱۵: ۳۱-۳۰)

«خلاصه ای برادران برای ما دعا کنید... تا از مردم شریر برهیم. زیرا که همه را ایمان نیست.» (رساله دوم تسالونیکیان ۳: ۲-۱)

«اما تو زحمات و آلام مرا مثل آن‌هایی که در انطاکیه و ایقونیه و لستره واقع شد می‌دانی

و خداوند مرا از همه رهایی داد.» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۱-۱۰)

«در محاصره اول من هیچ کس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مبادا که این به حساب ایشان گذارده شود. اما خداوند با من ایستاده و به من قدرت داد تا موعظه به وسیله من به کمال رسد و تمامی امتها بشنوند و از دهان شیر رستم. و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابدالابد جلال باد. آمین.» (دوم تیموتائوس ۴: ۱۸-۱۶)

از آنجا که پولس برای رها یافتن از دست دشمنان و تعقیب کنندگانش دعا کرده و همچنین شهادت می دهد که خداوند او را در پاسخ به دعاهايش از دست ایشان رهایی داده، می توان یقین داشت که خار در جسم (که خداوند آن را از میان بر نمی داشت) اشاره به نوعی بیماری دارد. وی در رساله غلاطیان ۴: ۱۴-۱۳ می نویسد: «اما آگاهید که به سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم. و آن آزمون مرا که در جسم من بود خوار نشمردید و مکروه نداشتید بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل عیسی مسیح پذیرفتید.»

در سایه چنین آیاتی است که نمی توان معنی عادی واژه ای را که در دوم قرنتیان ۱۲: ۹ در فارسی به ضعف ترجمه شده، تغییر داد. پولس به ما می گوید که پاسخ خداوند به او چه بود: «فیض من تو را کافی است. زیرا که قدرت من در ضعف کامل می گردد پس به شادی بسیار از ضعف های خود بیشتر فخر خواهیم نمود تا قدرت مسیح در من ساکن شود.»



## قاعدۀ عقل سلیم

عهد جدید بر حضور عقلی منطقی و هوشیار تأکید می‌کند.

در صفحات پیشین بر یکی از اصول اساسی ایمان مسیحی اشاره کردیم؛ یعنی عقل آگاه ما بایستی همواره افکار و اعمال ما را تحت کنترل خود داشته و به علاوه در برابر کلام خداوند - به عنوان تنها منبعی که با اقتدار تعالیم خداوند را آموزش می‌دهد - سر تسلیم فرود آورد. انقلاب کاریزماتیک این اصل مهم که آن را «قاعدۀ عقل سلیم» می‌خوانیم کنار زده است. عنوان این اصل از کلام پولس رسول به تیموتائوس گرفته شده است در رساله دوم تیموتائوس ۱: ۷ «زیرا خدا روح جبین را به ما نداده است بلکه روح قدرت و محبت و تادیب (عقل سلیم) را»

کاریزماتیکها ادعا دارند عقلی سلیم که افکار و رفتار ما را تحت هدایت خود گیرد مانع کار روح القدس شده و او را خاموش می‌سازد. ایشان می‌گویند؛ ایمانداران بایستی آماده باشند تا کنترل عقلانی خویش را از کف بدهند تا تحت تأثیر مستقیم فعالیت خداوند در زمان پرستش و خدمت مسیحی قرار گیرند.

مرحوم «جان ویمبر» نماینده چنین طرز تفکری در بین اغلب کاریزماتیکیهاست، وی می‌گوید: «ترس از دست دادن کنترل برای اکثریت مسیحیان غربی تهدیدکننده است.» وی اصرار دارد که چنین احتیاطی بایستی نادیده گرفته شود. وی اعتقاد دارد که عقل سلیم بایستی کنار گذاشته شود تا پدیده سخن گفتن به زبانها رخ دهد، تا احساسات خلسه‌آور در زمان پرستش حس شوند، تا پیامی به صورت مستقیم از خداوند به ذهن برسد و تا اتفاقات معجزه آسایی مثل شفای آبی صورت پذیرد. فرد شفادهنده باید خود را از اسارت کنترل عقلانی آزاد سازد تا دلش به کلام حکمت از سوی خداوند گشوده گردد یا تصویری به ذهنش بیاید که وی را در تشخیص بیماری یاری دهد و به او بگوید که خداوند در نظر دارد تا با فرد بیمار چه کاری انجام دهد. تعداد روزافزونی از این شفاگران از تکنیکهایی استفاده می‌کنند که در آن بیمار به حالت خلسه فروبرده شده و در این حال کنترل عقلانی‌اش را از دست می‌دهد. به گمان ایشان چه فردبیمار و چه شفادهنده بایستی نیروی عقلانی خود را کنار زنند تا برکتی از خداوند دریافت نمایند.

اغلب جلسات شفای کاریزماتیکیها با تلاشی جدی شروع می‌شود که به آن‌ها کمک کند تا کنترل شعور خود را از دست داده و به صورت کاملاً بی‌قیدوبندی رفتار کنند. هدف آن است که مردم برای پذیرش هر اتفاقی - هرچند غریب، بی‌معنی و غیرقابل توجیح - آماده گردند. موسیقی پرطنش و با صدای بلند پس زمینه پرستش را فراهم می‌کند و همه دعوت می‌شوند تا دستهای خود را افراشته و به توازن تکان دهند، به ملایمت پا به زمین کوفته و حتی به رقص درآمده و بالا و پایین بپرند. به هر قیمتی که شده بایستی قدرت عقلانی به سویی زده شود، زیرا آنچه که رخ می‌دهد نبایستی توسط ذهن و شعوری که به کلام خداوند آشنایی دارد مورد ارزیابی و سنجش قرار گیرد.

کاریزماتیکیها با کنارگذاشتن اصل عقل سلیم (و دفاعی که سیستم فکری برای ما فراهم می‌کند) خود را در برابر تعالیم غلط، ترفند و حيله، دروغ و گزافه‌گویی بسیار ساده لوح و زودباور ساخته‌اند. ایشان در برابر نفوذ شارلاتانها و افراد کلاهبردار کاملاً بی‌دفاع شده‌اند؛ چنانکه گزارشهای مکرر از دهه ۸۰ میلادی به بعد نشان می‌دهد. بروز احساسات شدید در حلقه کاریزماتیکیها رفتاری عادی شده و چون بسیاری از رهبران‌شان خود را مخترع می‌دانند که هر کاری را که

به نظرشان درست آمد انجام دهند در نتیجه هرج و مرج روحانی در بین آنها شیوع فراوانی یافته است. این‌ها نتایج قطعی کنارگذاشتن اصل مهم کتاب مقدس است؛ یعنی قدرت تفکر، ارزیابی و کنترل شخصی که جزئی از قاعده عقل سلیم است.

واضح است که اگر تعلیم سنتی افراد انجیلی مبنی بر حفظ سیستم عقلانی و فکری در طی فعالیت‌های روزانه صحیح و برپایه کتاب مقدس باشد، آنگاه کلیت سیستم کاریزماتیکها خارج از مدار و در تضاد با اراده مکتوب خداوند است. آیا اصول و تعالیم سنتی توسط کتاب مقدس قابل اثبات هستند؟ حقیقت غیرقابل انکار این است که آیات فراوانی در کتاب مقدس وجود دارد که به صورت واضح و مشخص اعلام می‌دارند که وظیفه ماست تا در زمان پرستش و دیگر فعالیت‌های روحانی کنترل عقلانی خویش را حفظ نماییم. این دستورات به قدری فراوان و جدی هستند که تقریباً باورنکردنی است که چگونه ممکن است مسیحان بالغ تئوری کاریزماتیکها را بپذیرند که کنترل عقلانی مانعی است بر پُرشدن از روح! اینک گروه زیادی از این آیات غیرقابل انکار را که بر قاعده عقل سلیم تأکید می‌ورزند بررسی می‌کنیم. پس از آن دلایل مبنی اینکه چرا دائماً بر حفظ ذهن و شعور عقلانی در کتاب مقدس به صورت جدی تأکید شده است.

## ۱. واژگان عقل سالم

گروه اول از آیاتی را که در نظر خواهیم گرفت شامل واژه یونانی سوفرون است که در فارسی به خردمند و هوشیار ترجمه شده است. این کلمه در زبان یونانی از ترکیب فعل سوزو (سالم نگاه داشتن) و اسم فرون (اندیشه) می‌آید و معنای تحت‌اللفظی آن «سلامت در اندیشه» است یا همان عقل سالم. در نتیجه، هوشیار بودن - چنانکه در ترجمه کتاب مقدس به کار گرفته شده - یعنی عقل سالم داشتن، خویشتن را به شکلی عقلانی تحت کنترل داشتن. خواهیم دید نحوه‌ای که پولس رسول این کلمه را به کار می‌گیرد کلیت طرز تلقی کاریزماتیکها را محکوم می‌سازد که بر این باورند که برای دریافت برکات روحانی کنترل عقلانی باید از کف برود.

پولس در اول تیموتائوس ۲: ۳ تأکید می‌ورزد که مشایخ کلیسا باید مردانی باشند که در همه حال قدرت عقلانی و شعور خودآگاه خود را به کار گیرند: «پس اسقف باید بی‌ملامت و صاحب یک زن و هوشیار و خردمند و صاحب نظام و میهمان نواز و راغب به تعلیم باشد.» ویلیام هندریکسن (از مفسرین معتبر کلام) معنای این کلمه را در رابطه با شخصیت شیخ کلیسا چنین توضیح می‌دهد: «میان‌رو، متین، مراقب، باشعور و منظم» آیا این تعریف به ایشان اجازه می‌دهد تا به طور خودآگاه کنترل عقلانی خویش را از کف بدهند؟ البته که نه! کتاب مقدس از ایشان می‌خواهد که هوشیار، خردمند و بانظم و ترتیب باشند. شیخ کلیسا بایستی کسی باشد که ذهنی تیز داشته، از قدرت قضاوت خوبی برخوردار بوده و توانایی فکری و قوه تشخیص والایی داشته باشد.

پولس ویژگی‌های مشایخ را در رساله تیطس ۱: ۸ تکرار کرده و واژه خرداندیش را به کار می‌گیرد. در همان رساله تیطس ۲: ۲ پولس این خصوصیت را به همه مردان کهنسال بسط داده و از ایشان می‌خواهد که هوشیار و خرداندیش باشند. مبادا گمان ببریم این خصوصیت منحصر به مشایخ و یا مردان پیرسال است، پولس به ما می‌گوید که این اصل پیرزنان را نیز شامل شده و از آن‌ها می‌خواهد که زنان جوان را آموزش دهند تا «خرد/اندیش» باشند: (تیطس ۲: ۴) زنان جوان نیز بایستی دارای ذهنی سالم بوده و هم از نظر احساسی و هم عقلانی خویشتن را کنترل کنند.

در تیطس ۲: ۶ پولس این اصل مهم را دوباره گسترش داده و به تیطس می‌نویسد: «جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند» (واژه یونانی که در اینجا از آن استفاده شده سوفرنومی باشد یعنی کسی که عقل سالمی دارد یا دارای تفکری سالم و خردمندانه است) چگونه ممکن است کسی این فرمان مؤکد را با حالت از دست دادن کنترل بر سخن گفتن و یا فرورفتن در خلسه، مصالحه دهد؟

پولس دقیقاً همین واژه را در مورد دستورالعمل برای دعا کردن به کار می‌گیرد: «پس خرداندیش و برای دعا هوشیار باشید.» (اول پطرس ۴: ۷) آیا این گونه دعا کردن مجوزی به ما می‌دهد تا به زبانها دعا کنیم و یا در پاسخ به رؤیاهای غریب و یا پیامهایی که به ذهنمان تابیده شده؟ مطابق تعلیم کتاب مقدس، دعا کردن

فعالیت اندیشه‌ای منطقی است که از روی ایمان و برای دریافت برکاتی از سوی خداوند فریاد برمی‌آورد.

نوع دیگری از واژه عقل سالم در تیطس ۲: ۱۲ به کار گرفته شده است؛ «ما را تادیب می‌کند که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده و با خرداندیشی و پارسایی و دینداری در این جهان زیست کنیم.» در اینجا صفت خرداندیشی (در یونانی: سوفرونوس) نشانگر کنترل شخصی و خویشتن‌داری است. سیستم عقلانی ما بایستی بر همهٔ احساسات، افکار و تمایلات ما کنترل داشته باشد. خداوند قوم بازخرید شدهٔ خود را که بر تمامی احساسات و اندیشه‌های خود تسلط دارد برای پرستش به حضور خود فرامی‌خواند. قطعاً روح خداوند ما را به اوج محبت روحانی و پرستش بالا می‌برد اما ما هرگز نبایستی کنترل خود را از دست بدهیم بلکه باید چون مردمانی عاقل و خردمند خداوند خود را پرستش کنیم.

این واژه یونانی را می‌توان این‌گونه به فارسی ترجمه کرد؛ هوشمندانه و یا خویشتن‌دارانه. واژگان گروه سوفرون همگی حاوی عنصر سالم بودن (یا تحت کنترل داشتن) عقل می‌باشند. بدین گونه هر یکی از آیات ذکر شده پشتوانه قوی است بر اینکه در حیات هر ایماندار مسیحی ذهنی هوشیار، فعال و منطقی نقشی اساسی را بر عهده دارد.

## ۲. واژگان کنترل شخصی

گروه دیگری از واژگان یونانی اهمیت و ضرورت کنترل عقلانی و آگاهانه ایماندار بر همه افکار و اعمال را تأکید می‌کنند. این گروه واژگان شامل فعل، اسم و یا صفتی است که مشتق از کلمه کراتوس می‌باشد که به معنای قدرت، توانایی و یا تسلط است. همه این واژگان دلالت بر خویشتن‌داری می‌کنند. پولس رسول در رساله اول قرنیتیان ۹: ۲۵ از فعل کراتو استفاده می‌کند تا اعلام دارد که خویشتن‌داری از ضروریات زندگی مسیحی است: «هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می‌کشد (خویشتن‌داری می‌کند)» یک ورزشکار - که برای دریافت مدال المپیک رقابت می‌کند - تصویر مناسبی از زندگی مسیحی



به دست می‌دهد؛ وی هرگز خویشتن‌داری عقلانی خود را از کنار نگذارده و دل به تنبلی، تفریح و یا نوع رژیم غذایی نامناسب نداده و نه برنامه منظم تمرین و بدنسازی خود را رها می‌کند. شکل اسم همین واژه در دو آیه مهم که در مورد زندگی مقدسانه است به کار گرفته شده است: در رساله غلاطیان ۵: ۲۳ این واژه به «پرهیزکاری» ترجمه شده که یکی از ثمرات روح است.

در رساله دوم پطرس ۱: ۶-۵ این واژه درباره زندگی خداترسانه به کار رفته است: «کمال سعی نموده در ایمان خود فضیلت پیدا نمائید و در فضیلت آگاهی و در آگاهی عفت (خویشتن‌داری) و در عفت صبر و در صبر دینداری» یکبار دیگر تأکید شده که ایمانداران بایستی همیشه احساسات و تمایلات خود را تحت تسلط خود داشته باشند. کنترل جدی عقلانی هرگز نبایستی کنار گذارده شود زیرا حضورش برای زندگی قدسیانه ضروری است.

صفت خویشتن‌داری در تیطس ۱: ۹-۸ به چشم می‌خورد. پیش از این مشاهده کردیم که شیخ کلیسا بایستی خرداندیش و هوشیار باشد، پولس در اینجا می‌گوید که وی علاوه بر این‌ها بایستی «پرهیزکار (خویشتن‌دار) و متمسک به کلام امین بر حسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.» وی به حال خلسه نمی‌افتد و نه از او انتظار می‌رود که کلامی را به صورت مستقیم - کلام حکمت - از خداوند دریافت کند، گویی او یک نبی است! بلکه وی کنترل احساسات و عقل خویش را کاملاً در دست داشته و به کلام امین کتاب مقدس پایبند است - که از زمان رسولان (که در آن زمان نبی هم داشتند) به او رسیده است. وی بدان تعلیم چیزی اضافه نکرده بلکه به سادگی آن را آموزش داده و به کار می‌گیرد. این‌گونه است که با تعلیم صحیح کسانی را که با او مخالفت می‌ورزند ساکت نموده و توبیخ می‌نماید. این آیات چگونه کسانی را رسوا می‌کند که آموزه‌های غریب و افراطی را معرفی می‌کنند به این بهانه که وقتی سیستم فکری‌شان از کار ایستاده بود، خداوند در خلسه و رؤیا کلامی تازه را به ایشان مکاشفه نمود!

واژه یونانی فروئو (فکرکردن) کلمه دیگری است که بیانگر حالت کنترل‌کننده فکر در امور زندگی دارد. لغت نامه یونانی معنی این کلمه را نوعی تفکر اخلاقی می‌داند و نه صرفاً عقاید غیرمنطقی. این واژه اشاره به تفکر و احساسات

جهت‌دار و هدایت شده دارد و نه ذهنی که نسبت به اطلاعات و تأثیرات خارجی بدون واکنش باقی بماند. فعل فروئتو مرتباً توسط پولس رسول به کار گرفته شده؛ وقتی که به ما حکم می‌کند تا با اندیشه‌های کنترل شده و هوشیار به موضوعات روحانی بپردازیم. در اینجا خود را محدود به یک نمونه کرده و کولسیان ۳: ۲ را برمی‌گزینیم: «در آنچه بالا است تفکر کنید (فروئتو: فکر کردن) نه در آنچه بر زمین است.» یعنی ذهن خود را در این زمینه به کاربندازید و اندیشه نمائید.

فکر و شعور ایماندار بایستی همیشه فعال بوده و تأثیرات محیطی که مرتباً او را مورد حمله قرار می‌دهند، ارزیابی کرده و نیک و بد بودنشان را بسنجد. عهدجدید فکرو اندیشه را مانع و یا مزاحم به حساب نیاورده بلکه بر عقلی سالم، فعال و تقدیس شده تأکید می‌کند.

### ۳. واژگان عقل هوشیار

کلمه دیگری که به اهمیت شعور عقلانی اشاره دارد واژه نفو می‌باشد که معمولاً در فارسی به هوشیار ترجمه شده است. معنی کلمه در زبان یونانی: رها بودن از تأثیرات الکل است و در عهدجدید به صورت نمادین به کار گرفته شده و بیانگر ذهنی کاملاً هوشیار و روشن است که وسوسه‌ها و تعالیم اشتباه را به سرعت تشخیص می‌دهد. پولس رسول در رساله اوّل تسالونیکیان ۵: ۶ می‌گوید: «بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هوشیار باشیم.» همه مفسرین توافق دارند که پولس این واژه را به شکل تمثیلی به کار گرفته تا ما را تشویق کند که مراقب و گوش به زنگ بوده و سیستم عقلانی خویش را کاملاً تحت کنترل خود داشته باشیم.

در رساله اوّل پطرس ۱: ۱۳ از این واژه به همین شکل استفاده شده و همچنین در رساله اوّل پطرس ۵: ۹-۸ که چنین می‌گوید: «هوشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیرعزّان گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد. پس به ایمان استوار شده با او مقاومت کنید.» اصل مهمی که در کتاب مقدس مرتباً تکرار شده این است که هرگز توانایی عقلانی، تفکر و قدرت تشخیص خود را از دست ندهیم.

## ۴. واژگان تفکر، تشخیص و هدایت کننده

کلمه یونانی دیگر برای فهم و شعور واژه دیانویا می باشد که مخصوصاً اشاره به ذهنی فکور و اندیشمند دارد. معنای آن تأمل و تفکر جدی در باره یک موضوع است. این واژه دو مرتبه در رساله های پولس دیده می شود. (مترجمین فارسی آن را به صورت تلویحی به دل ترجمه کرده اند.) در رساله اوّل پطرس ۱: ۱۴-۱۳ این چنین می خوانیم: «لذا کمر دل‌های (ذهن متفکر) خود را ببندید... همچون فرزندان مطیع.» در رساله دوّم پطرس ۳: ۲-۱ می خوانیم: «این رساله دوم را ای عزیزان اکنون به شما می نویسم که به این هر دو دل (ذهن متفکر) پاک شما را به طریق یادآوری برانگیزانم. تا به یاد آورید کلماتی که انبیاء مقدس پیش تر گفته اند و حکم خداوند و نجات دهنده را که به رسولان شما داده شد.»

پطرس به ما نمی گوید که رؤیا و یا کلام حکمتی به ذهن مان خواهد آمد بلکه پیشرفت روحانی ما را بسته به مطالعه فکورانه کلمات مکاشفه کتاب مقدس می داند. این اصل روشن است؛ همچنانکه کتاب مقدس را می خوانیم خداوند از طریق آن با ذهن اندیشمند ما صحبت می کند. در زمان مشارکت با خداوند ذهن و شعور ما کاملاً هوشیار و مراقب است، چنانکه یوحنا اعلام می دارد: «اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما آگاهی (ذهن اندیشمند) داده است تا حقیقت را بشناسیم.» (رساله اوّل یوحنا: ۵: ۲۰)

لوقا می نویسد که چگونه خداوند ما پیش از صعودش به آسمان به شاگردانش تعلیم داده و ایشان را آماده می ساخت: «و در آن وقت ذهن (نوس) در زبان یونانی) ایشان را روشن کرد تا کتاب‌ها را بفهمند.» (انجیل لوقا ۲۴: ۴۵) این الگویی است برای هر نوع دریافت و انتقال حقایق الهی - پس از به کمال رسیدن عهد جدید-. ترجمه کلمه یونانی نوس مطابق «لغت نامه وین» چنین است: «مرکز ذهن خود آگاه که درک، شعور، قضاوت کردن و تصمیم گیری را شامل می شود.» پولس می گوید: «به روح دعا خواهیم کرد و به عقل (نوس) نیز دعا خواهیم نمود. به روح سرود خواهیم خواند و به عقل نیز خواهیم خواند.» (رساله اوّل قرنتیان ۱۴: ۱۵)

لذا درمی یابیم که شعور و سیستم عقلانی بسیار حیاتی است زیرا زندگی

روحانی یک ایماندار از این مجرا عمل کرده و خود را بروز می‌دهد. اگر سیستم عقلانی خود را خاموش سازیم، این روح فرد نیست که خود را بروز خواهد داد بلکه صرفاً احساسات او.

واژه یونانی لوگی‌زومای یعنی به حساب آوردن، تخمین زدن و ارزیابی کردن. پولس در رساله اوّل قرن‌تین ۱۳: ۱۱ چنین می‌گوید: «زمانی که طفل بودم چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌کردم (ارزیابی می‌کردم) اما وقتی مرد شدم کارهای طفلانه را ترک کردم.» سیستم عقلانی یک مسیحی بالغ در همه حال همه چیز را در سایه تعالیم کتاب مقدس ارزیابی می‌کند. اگر به خود اجازه دهیم که تحت تاثیراتی که - معمولاً از طریق موسیقی و بروز احساسات - در جلسات کاریزماتیکي القاء می‌شود قرار گیریم آنگاه از دستور خداوند نافرمانی کرده‌ایم. در نتیجه دست از ارزیابی و سنجش برداشته و به همراه موج عقاید غیرانجیلی روانه خواهیم شد.

واژه یونانی سونی‌یمی یعنی گردهم آوردن و در عهد جدید به شکلی نمادین به کار گرفته شده تا روند درک روحانی را تشریح کند. اگر مردم معنای یک مثل را درک می‌کردند آنگاه از این فعل استفاده شده است. به عنوان مثال در انجیل متی ۱۳: ۵۱ خداوند از شاگردانش می‌پرسد: «آیا همه این امور را فهمیده‌اید/ سونی‌یمی: درک کرده‌اید؟»

پولس به تیموتائوس یادآور می‌شود که با مطالعه کلام مکشوف خداوند (مثل نوشته‌های پولس) وی به این نوع از ادراک - در همه چیزهایی که ضروری است تا آن‌ها را بداند - خواهد رسید. در رساله دوّم تیموتائوس ۲: ۷ چنین می‌خوانیم: «در آنچه می‌گویم تفکر کن زیرا که خداوند تو را در همه چیز فهم (ادراک) خواهد بخشید.» به تیموتائوس وعده داده نشده که به غیر از به کارگیری فکر و شعورش در هنگام مطالعه کتاب مقدس، از راه دیگری ممکن است به آگاهی ضروری در مورد همه مسائل روحانی برسد.

در رساله کولسیان ۲: ۲ پولس می‌گوید که تسلّی و اطمینان درونی از راه درک عمیق کلام خداوند به دست می‌آید. متأسفانه مسیحیان امروزه خیال دارند تا از راه دیدن کارهای عجیب و یا تجربه‌های غریب به چنین اطمینانی برسند. اما پولس می‌گوید: «تا دل‌های ایشان تسلّی یابد و... ایشان به معرفت (ادراک) سرّ

خدا برسند.» در همان رساله کولسیان ۱: ۱۰ - ۹ پولس دعا می کند تا قوم خداوند «در هر حکمت و فهم (ادراک) روحانی پر شوید... و به معرفت کامل خدا نمو کنید.»

## همیشه در حالت کنترل

عهد جدید مملو از تشویق به سلامتی عقلانی است و امکان ندارد بتوان به همه آن‌ها در این فضای محدود اشاره کرد. می توان به عنوان نمونه از رومیان ۱۲: ۲ یاد کرد؛ «و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود تبدیل شوید تا شما دریابید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.» ذهن فکور، سالم و آگاه یک ایماندار هم تمامی مسائل روحانی را ارزیابی کرده و هم قدر آن‌ها را می داند.

در رساله فیلیپیان ۴: ۹ - ۷ وعده داده شده که فکر ایمانداران (و همچنین دل‌هایشان) توسط خداوند حفاظت خواهد شد مشروط بر آنکه آن‌ها را هوشیار نگاه داشته و آماده باشند تا همه چیز را بسنجند. لذا پولس حکم می کند که: «خلاصه ای برادران هرچه درست باشد و هرچه مجید و هرچه عادلانه و هرچه پاک و هرچه دوست‌داشتنی و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هر ستایشی که بوده باشد، در آن‌ها تفکر کنید.»

پولس در دوّم قرنیتان ۱۰: ۵ دوباره بر هوشیاری ذهنی تأکید می‌ورزد. این آیه‌ای است که رفتار شایع در میان کاریزماتیکها را که از دست دادن کنترل ذهنی است، محکوم می‌سازد: «که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خداوند برمی‌افزارد به زیر می‌افکنم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازم.»

این اصل همیشه برای ایمانداران واقعی حکمفرما بوده چنانکه در مزامیر داوود با آن روبرو می‌شویم: «مثل اسب و قاطر مباشید که آن‌ها را به دهنه و لگام می‌بندند و الا نزدیک تو نخواهند آمد.» (مزمور ۳۲: ۹) کلمه عبرانی که به فهم ترجمه شده یعنی قدرت تشخیص ذهنی، هوشیاری و ذکاوت. به راستی که خداوند روح ترس (روحیه جبون) را به ما نداده بلکه «روح قدرت

و محبت و عقل سلیم را» (دوم تیموتائوس ۱: ۷) واژه یونانی سوفرونیسیموس که به عقل سلیم ترجمه شده یعنی خویشتن داری و انضباط فکری. هر سه خصوصیات ذکر شده در این آیه برای ما ایمانداران حیاتی و باارزش هستند؛ روح قدرت که با آن به سوی خداوند آمده و در نام او کارهای بزرگی انجام می‌دهیم، روح محبت که آن را در برخورد با دیگران نشان می‌دهیم و عقل سلیم یا سلامت فکری که با آن تمامی افکار و اعمال خویش را کنترل می‌نمائیم. آنچه که امروزه ناشی از شیوه‌های درمانی کاریزماتیکهاست تمایل به کنارگذاشتن توانایی‌های فکری دارد و کاملاً در تضاد با روحیه عقل سلیم است که در کتاب مقدس به آن حکم شده است. با کنارگذاشتن تعالیم کتاب مقدس - به عنوان یگانه منبع غایی که ذهن هوشیار قابل درک آن است - شفاگران کاریزماتیک در را به روی طیف وسیعی تأثیرات خارجی گشوده‌اند؛ گستره‌ای از تصورات انسانی تا حیل‌های شیطانی.

## آفریده شده به شباهت خداوند

اولین دلیل انجیلی برای تأکید بر حفظ و اهمیت کنترل عقلانی این است که توانایی‌های فکری، آدمی را فراتر از همه دیگر مخلوقات قرار می‌دهد زیرا خداوند آدمی را به صورت خود خلق کرده است. این حقیقت را در پیدایش ۱: ۲۶ مشاهده می‌کنیم: «و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم... تا بر تمامی زمین... حکومت نماید.» عطیه هوش یکی از والاترین و مهمترین توانایی‌های ماست: توانایی فکرکردن، تشخیص و ارزیابی چیزهای محسوس به روشی منطقی، برنامه‌ریزی شده و عقلانی. البته در ابتدا وقتی که آدم آفریده شد این شباهت بسیار پر جلال تر از حال حاضر بود. بدون شک ما معصومیت ذاتی و تطابق روحانی خود را با خداوند از دست داده‌ایم. در باغ عدن والدین اولیه ما می‌توانستند صدای خداوند را شنیده و همانگونه که ما با یکدیگر صحبت می‌کنیم با خداوند گفتگو کنند. اما هرچند به دلیل سقوط آدمی این تصویر خدشه‌دار شده اما نسل آدمی - به لحاظ دارا بودن وجدان اخلاقی، روحی نامیرا و سیستم عقلانی - همچنان انعکاسی از خداوند را در خود دارد.

هدف غایی از خلقت آدمی این است که خداوند را جلال داده و تا ابد از

او لذت ببرد. لذا شایسته است که ما به عنوان کسانی که به صورت او خلق شده‌ایم رفتار کرده و او را جلال دهیم و نه چونان حیوانات بی‌شعور. خداوند حیوانات را فرابخونده تا او را به نام صدا زده، از صفاتش قدردانی کرده و با تمامی فکر و اندیشه خود او را خدمت کنند. وی تنها مخلوقاتی را که حاملین تصویر او هستند به این کار پرجلال فرابخونده است؛ کسانی که دارای قدرت تفکر و سیستم عقلانی بوده و از آن برای ابراز سپاسگزاری، محبت و ستایش از او استفاده می‌کنند.

انسانهایی که دور از خداوند هستند اغلب سعی می‌کنند تا این فضیلت را سرکوب کرده به شکل موقتی وارد حیطه احساسات و عواطف حیوانی شوند. مصرف مشروبات الکلی یا مواد مخدر زمینه را فراهم می‌آورد تا حواس والاتر ما بی‌حس شده و تمایلات حیوانی ما غالب آیند. مستی، از کف دادن کوتاه مدت شعور است و سرنگون ساختن وضعیت شباهت به خداوند؛ تمایلی برای رها شدن - هر چند موقتی - از قدرت فکر کردن. با توجه به همین پدیده مست شدن است که ما از کسانی که عقاید کاریزماتیک را رواج می‌دهند التماس داریم که مراقب باشند به چه کاری دست می‌زنند؛ کاریزما تیکها ساده لوحانه دقیقاً همان هدفی را دنبال می‌کنند که از مستی حاصل می‌شود: یعنی از دست دادن کنترل عقلانی، سخن گفتن غیرارادی، تصاویر ذهنی، تلویحات اتفاقی، تخیلات و امثالهم.

فعالیت روحانی اصیل کاملاً در تضاد با حالت مستی است چنانکه پولس در رساله افسسیان ۵: ۱۸ به صورت تلویحی بدان اشاره می‌کند: «و مست شراب مشوید که در آن زیاده روی است بلکه از روح پر شوید.» پُری روح نوعی مستی بدون الکل بوجود نمی‌آورد! حتی برای یک ثانیه هم فضایل والای انسانی (فکر و شعور) بی‌حس و کنار زده نمی‌شود تا جلوه خداوند در ما سرکوب گردد. بلکه کاملاً برعکس، زیرا با برکتی که روح به ذهن می‌بخشد به ما توانایی آن را می‌دهد تا پهنا، ژرفا و وسعت بی‌کران محبت مسیح را که فرای فهم بشری است دریابیم. ستایش و سپاس ما ارزشمندتر می‌شود زیرا از زبان افرادی خارج می‌شود که تمام احساسات خود را در کنترل داشته و به صورت آگاهانه و با صداقت و عشق واقعی خداوند و پادشاه خویش را پرستش می‌کنند.

از آنجا که عقل منطقی، جلوه خداوند درماست لذا به این منظور به ما داده شده تا نقشی فعال و مرکزی در تمام لحظات و در همه امور زندگی ما داشته باشد. خداوند ما عیسی مسیح گفت: «خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.» (انجیل متی ۲۲: ۳۷) همانطوری که نباید محبت به خداوند را در دل خود خاموش سازیم، نبایستی فعالیت کنترل و تفکر ذهنی خود را نیز از دست دهیم. از آنجایی که ما به شباهت خداوند آفریده شده و حیوان نیستیم به همین دلیل هم نبایستی هرگز قدرت عقلانی خود را کنارگذاشته و اجازه دهیم تا تماس ما با واقعیت قطع شود. نبایستی دست به هیچ نوعی از فعالیت بزنیم که باعث خدرشدن ذهن و اندیشه باارزش ما شود. هرگز نباید آن را توسط مشروبات الکلی، موادافیونی، فرورفتن به حالت خلسه، تسلیم شدن به حالت سخن‌گویی به زبانها و یا هر روش تخدیرکننده دیگری بی‌حس سازیم. هرگز نباید برای کسب تجارب احساسی (حتی اگر آن‌ها را به غلط پرستش قلمداد کنیم) سیستم عقلانی خود را خاموش ساخته و یا اجازه دهیم تا به همراه موج موسیقی هیجان‌آمیز - در زمان پرستش - رانده شویم و یا داستانهای پرشاخ و برگ کاریزماتیکها را بدون انتقاد عقلانی و به سادگی بپذیریم. در قرون گذشته میلیونها نفر از مردم در دنیای غرب، ذهن نقاد و پرسشگر خویش را کنار گذاشته و افسانه‌های کلیسای کاتولیک را باور داشتند، متأسفانه امروزه هم همین تمایل خطرناک در حلقه کاریزماتیکها دیده می‌شود.

## فکر مجرای اطاعت است.

اهمیت حیاتی توانایی فکری از این لحاظ آشکار است که از طریق آن کلام خداوند را شنیده، درک کرده و از اراده او چنانکه در کتاب مقدس مکتوب است اطاعت می‌کنیم. زمانی که ذهن و شعور ما با تحول روحانی و توسط روح القدس متور و تازه گردید قادر خواهیم بود تا از راه ایمان کلام خداوند را دریافت کرده و بفهمیم. لوئیس برکاف (الهی‌دان برجسته مسیحی) می‌گوید: «با به‌کارگیری شعوری که تقدیس شده، آدمی می‌تواند با مطالعه کلام خداوند - و تحت هدایت روح القدس - به آگاهی فزاینده‌ای از خداوند برسد.»



کلام خداوند تنها در کتاب مقدس یافت می‌شود؛ مکاشفه‌ای کامل و قابل‌اعتماد که برای همه نیازهای روحانی ما کفایت می‌کند. خداوند تمامی حقیقت را به نسل رسولان بخشید. (انجیل یوحنا ۱۴: ۲۶ و ۱۵-۱۳) کتاب مقدس - که به اتمام رسیده - تمامی نیازهای قوم خداوند را پاسخگوست و هیچ تعلیم، حکم و یا فرمان دیگری برای ما وجود ندارد که در کتاب مقدس مکتوب نباشد. (رساله دوم تیموتائوس ۳: ۱۷-۱۶)

مطالعه کتاب مقدس بایستی با به کارگیری ذهن اندیشمند ما صورت گیرد زیرا این تنها راهی است که مسیح - تا زمان بازگشت دوباره‌اش - از طریق آن با اقتدار با ما صحبت می‌کند. حقیقت دارد که خداوند از راه‌های دیگری ممکن است دل ایماندارانش را لمس کند اما تعالیم ضروری فقط از راه کلام خداوند کسب می‌شوند. روح القدس اغلب وجدان ما را تحریک کرده و یا مطلبی را به خاطر ما می‌آورد؛ به عنوان مثال گناهان ما را به یادمان می‌آورد یا وظیفه‌ای که انجامش را فراموش کرده بودیم و یا انجام کارهای نیک را. وی به ما کمک می‌کند تا در موقعیت‌های بغرنج زندگی به روشنی و بر اساس تعالیم کتاب مقدس فکر و تصمیم‌گیری کنیم. اما بدون مطالعه کتاب مقدس، هرگز مطلبی را بر ما آشکار نمی‌سازد.

همچنانکه خداوند خود را خدمت می‌کنیم روح القدس ممکن است شیوه‌هایی را برای بهتر انجام دادن کارمان به ذهن ما تداعی کند. در نتیجه اگر ذهنی خلاق و مؤثر داریم باید تمام جلال را به او بدهیم. اما چون نمی‌توانیم بین تداعی خداوند به ذهن و خیالات خود تمایزی قائل شویم، لذا هیچ یک از این نوع ایده‌ها که به ذهنمان می‌رسد وضعیتی مقتدرانه ندارند و نمی‌توانیم بگوئیم که «خداوند به من چنین گفته و باید این کار را انجام دهم!» تمام افکار و ایده‌های ما بایستی تحت هدایت و تسلط اصولی قرار گیرند که در کلام خداوند مکشوف شده‌اند.

کسانی که به خود اجازه می‌دهند تا افکار و ایده‌هایشان «صدای خدا» گردد، اصل مهم عقل سلیم را زیرپا گذارده‌اند. ایشان چگونه می‌توانند با قاطعیت ادعا کنند که این پیام یا کلام حکمت محصول تخیلات ذهنشان نیست؟ عده‌ای ادعا می‌کنند که رؤیایی را با جزئیات کامل دیده‌اند، اما از کجا می‌دانند که آن تنها توهمی بیش نیست؟

این خداوند است که به ما عطیه عقل و هوش را بخشیده، آن را تازه ساخته، متور گردانیده، تدهین نموده و به ما دستور داده تا آن را همیشه به حال آماده‌باش و هوشیار و تحت کنترل نگاه داشته و آن را فقط تحت تسلط تعالیم کتاب مقدس قراردهیم. لذا وقتی کسی پیدا می‌شود و ادعا می‌کند که روش شفادرمانی تازه‌ای به ذهنش رسیده - چه از طریق رؤیا و یا کلام حکمت - ما بلافاصله می‌فهمیم که او در اشتباه کامل است. آیا خداوند فراموش کرده که کتاب مقدس را به کمال برساند؟ چرا این روش شفادرمانی در کتاب مقدس وجود ندارد؟ فرد شفاگر ممکن است ظاهر بسیار مقبول و موجهی داشته باشد و کسانی که در جلسات او شرکت کرده‌اند ممکن است فکر کنند که حضور روح القدس را در آن جلسات حس کرده‌اند، اما وظیفه غایی و اساسی یک ذهن شعورمند این است که پرسد: کلام خداوند چه می‌گوید؟ اگر روشهای به کار گرفته شده مطابق تعالیم کتاب مقدس نیستند لذا مطابق اراده خداوند هم نمی‌باشند: در بهترین حالت اشتباهاتی ساده‌لوحانه و در بدترین حالت ابداعاتی زیرکانه می‌باشند.

## ذهن پایگاه ایمان است.

توانایی عقلانی در تجارب مسیحی ما از اهمیت اساسی برخوردار است زیرا فکر پایگاه و قصر ایمان است. وقتی که هدیه ایمان به فرد حق جویی عطا می‌شود ذهن وی در مورد کتاب مقدس و تعالیمش کاملاً متقاعد گشته و ایمان در آنجا ساکن می‌شود. ایمان در عهدجدید به معنای «متقاعد شدن و مجاب گشتن» به کاررفته است. واضح است که تنها زمانی ممکن است متقاعد گردیم که ذهن ما به صورت فعال و خودآگاهانه رو به کلام خداوند گشوده شود. لذا خاموش ساختن ذهن به معنای کنارگذاشتن ایمان است.

اگر قدرت تشخیص و تمیزدادن را کنارگذازده و ذهن خود را به روی داستانهای غیرانجیلی و معجزات بی‌اساسی که کاریزماتیکیها ادعای آن را دارند بگشائیم، چه چیزی ما را قانع ساخته است؟ کلام خداوند یا افسانه‌ها؟ چه چیزی ذهن ما را به خود مشغول داشته است؟ اندیشه ما بایستی همیشه به حال آماده باش بوده و به دقت هرچه را که به آن وارد می‌شود معاینه و بررسی کند.

در جلسات شفای کاریزماتیکها ایمان افرادی که به دنبال شفایافتن هستند بر کلام خداوند استوار نیست بلکه بر تعبیر غلط آیات آن و ادعای شفا دهنده. وی ممکن است ادعا داشته باشد که برای شفای بیمار کلام مستقیمی از خداوند دریافت داشته و به آن‌ها بگوید که ریشه بیماریشان در کجا است و یا اینکه به زودی شفا خواهند یافت. وی ممکن است به خود بیبالد که قدرت روح را در اختیار داشته و با لمس مردم آن‌ها را به پشت بر زمین بیافکند. همچنانکه جلسه شفا ادامه پیدا می‌کند جمعیت حاضر در سالن شروع می‌کنند به فریادزدن که شفایافته‌اند. موسیقی نواخته شده پرتین‌تر شده و سراینندگان به تکرار سرودی را می‌سرایند تا فضا بیشتر و بیشتر پرتنش گردد.

کسانی که به این جلسات می‌روند قانع شده‌اند که باید دست از هر نوع محافظه‌کاری و خویش‌داری برداشته و تا جایی که ممکن است خود را برای دریافت برکات آماده سازند. هر قید و بندی بایستی کنار گذاشته شود؛ من جمله قوه عقلانی که چون نگهبان ذهن عمل می‌کند.

نتیجه این خواهد بود که ذهن ایشان پر می‌شود از اطلاعات غیرانجیلی - مطالبی که توسط شفاگر ابداع شده - مثل نحوه تعبیر کلام، ادعای ویژه او، وعده‌های او، قدرتی که در اختیار دارد و موفقیتش در این کار. به علاوه همه این ادعاها با کلام مستقیم خداوند که به او رسیده، تقویت می‌شوند. کسانی که در انتظار دریافت شفا از دست وی هستند ایمانشان بر کلام خداوند قرار نگرفته بلکه بر ادعاهای عجیب و غریب بشری. پایگاه ایمان انباشته از آشغال شده و نه کلام خداوند. از آنجایی که ذهن محل استقرار ایمان است لذا ایماندار نبایستی هرگز از ارزیابی هرگونه ادعا و یا تعلیم - در سایه کلام خداوند - که قصد ورود بدان را دارد دست بشوید. قدرت عقلانی - بر خلاف اصرار کاریزماتیکها بر آن - هرگز نباید خاموش گردد زیرا به محض اینکه این اتفاق روی دهد در برابر ترفندهای شیطانی و اشتباهات بشری مصونیتش را از دست می‌دهد.

## هدف ما رشد روحانی است

هدف غایی از زندگی مسیحی تطابق یافتن و شباهت به مسیح است. پولس

رسول در افسسیان ۴: ۱۳ اینگونه بر این هدف تأکید می‌ورزد: «تا همه به بیگانگی ایمان و معرفت کامل پسر خدا و به انسان کامل به اندازه قامت پُری مسیح برسیم.»

آرزوی ما این است که شخصیت ما از لحاظ فیض، محبت، آگاهی، تشخیص و قضاوت رشد پیدا کند. وظیفه ماست که طفولیت روحانی را پشت سرگذاشته و به سوی بلوغ روحانی تحول یابیم. اما آنچه که کاریزماتیکیها به دنبالش هستند از بسیاری لحاظ رها کردن بلوغ و بازگشت به طفولیت روحانی است. موسیقی پرطنش، رقص و پایکوبی، کف زدن، رفتار غیررسمی و بازیگوشانه، کارهای عجیب و غریب توأم با استفاده بسیار اندک از شعور، همگی خصوصیات رفتاری کودکانه است و مانعی بر راه بالغ گشتن. افراد بالغ چنین کارهای را ناخوش آیند و نامناسب می‌دانند، نه به دلیل اینکه -چنانکه کاریزماتیکیها ادعایش را دارند- نمی‌خواهند روح القدس زندگی‌شان را هدایت کند بلکه احساس می‌کنند که چنین روشهایی در تضاد با پیشرفت روحانی است.

ما که قصد نزدیک شدن به مسیح و شباهت یافتن به او را داریم باید از خود بپرسیم که رفتار و منش او چگونه بود؟ آیا او مردم را تشویق می‌کرد که به رقص افتاده و -چنانکه شفاگران امروزی از در جلسات خود از مردم انتظار دارند- بر زمین افتاده و دست و پا بزنند؟ آیا وقتی که مسیح به سوی پدرش دعا می‌کرد واکنش‌های بدنی بی قید و بندی از خود نشان می‌داد؟ آیا وی ایماندارانش را به حالت خلسه فرو می‌برد و آن‌ها را تشویق می‌کرد که ناگهان جیغ و داد زده و مثل حیوانات نعره بزنند؟

ما بایستی از خداوند خود تقلید کنیم؛ ما در راه رشد و بلوغ روحانی سپری هستیم. خداوند به ما یاد داده که ذهن بالغ خود را به کار گیریم و نه اینکه مثل کودکان رفتار کنیم که گاهی از ذهن خود استفاده می‌کنند و گاهی نه. رفتار و واکنش‌های ما بایستی کنترل شده، صادقانه، عاقلانه و به گونه‌ای باشد که برآورنده پیروان مسیح است.

کودکان دوست دارند بازی کنند و ادا در بیاورند. آن‌ها عاشق داستان و چیزهای هیجان برانگیز هستند. ایشان زودباور و ساده لوح بوده و به سادگی به بیراهه کشیده می‌شوند. وظیفه ما به عنوان یک مسیحی بالغ -چنانکه از کلام

پولس بر می‌آید - بسیار روشن است: «زمانی که طفل بودم چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌کردم اما وقتی مرد شدم کارهای طفلانه را ترک کردم.» (رساله اول قرنیتان ۱۳: ۱۱)

چه بسیارند کسانی که با ساده‌باوری و گوش سپردن به داستانهای شفاگرانی که ادعا دارند باعث شفای بیماران شده‌اند، به سوی تفکر کاریزماتیک کشیده شده‌اند! آن‌ها از خود نمی‌پرسند که کتاب مقدس چه می‌گوید؟ این رفتار آن‌ها به خوبی تفاوت بین اطفال و بالغین را نشان می‌دهد. یک کودک از کارهایی که شعبده‌باز می‌تواند انجام دهد به شگفتی درمی‌آید اما فرد بالغ می‌داند که آنچه به نظر می‌آید، حقیقت نداشته و حُقه‌ای در کار است.

حتی می‌شنویم که خادمین واقعی کلیسا نیز به کنفرانس‌های کاریزماتیکها رفته و در آنجا دست از خویشتن‌داری و بلوغ فکری برداشته تا ادعاهای کاریزماتیکها را - که می‌گویند رفتار بی‌قیدوبند باعث فرودآوردن برکات روح می‌شود - تجربه کنند. جای بسیار تأسف است که احساسات تحریک‌شده جای قدرت واقعی و برکات خداوند را می‌گیرد! راه به سوی ملکوت خداوند همیشه سربالایی بوده و نه سرازیری و شامل رفتار بالغانه، کنترل عقلانی و قدرت تشخیص در زندگی مسیحیان می‌شود. پولس بر این موضوع این گونه تأکید می‌ورزد: «ای برادران در فهم اطفال نباشید بلکه ... در فهم رشید.» (رساله اول قرنیتان ۱۴: ۲۰)

معلمین کاریزماتیک با نادیده گرفتن بلوغ روحانی و قاعده عقل سلیم، گروه کثیری از مردم را به گنداب مذهبی خرافی و کودکانه انداخته‌اند که مسیحیت واقعی ما را از آن بیرون می‌کشد. ایشان با ادعای شفا دادن مردم روند رشد روحانی را معکوس ساخته و پیروان خود را بدل به اطفالی ساخته‌اند که «همچون موج به این سو و آن سو روانه شده از باد تعالیم، از دغل بازی مردمان در حيله اندیشی برای مکرهای گمراهی» (رساله افسسیان ۴: ۱۴) دعای ما این است که مطالعه این کتابچه بسیاری از ایمانداران را یاری دهد که به چنین دامی فرو نیفتند و یا راه خود را از میان مغلطه‌های آن به بیرون پیدا کرده و قدرت روح‌القدس را آنچنانکه کتاب مقدس تعلیم می‌دهد تجربه و ثابت نمایند.



# بررسی شفای معجزه‌آسا از دیدگاه پزشکی

پروفسور ورنه رایت (۱۹۲۸-۹۸) پروفسور روماتولوژی بیمارستان لیدز در انگلستان بود. این فصل خلاصه‌ای است از سخنرانی او در کنفرانسی که در کلیسای متروپولیتن لندن برگزار شد.

به عنوان یک پزشک، تخصص من در روماتولوژی است؛ بیماری مزمن که در طول سالین دراز با بسیاری از مبتلایان بدان سروکار داشته‌ام. همچنین من یک مسیحی هستم که هم به کتاب مقدس اعتماد داشته و هم به کار روح القدس. به واسطه شغلی که دارم به نقاط مختلف دنیا سفر کرده و هرکجا که رفته‌ام سعی کرده‌ام تا پدیده شفای الهی را بررسی کنم؛ منظور شفای معجزه‌آساست. معنی کلمه معجزه در لغت نامه آکسفورد چنین آمده: کاری که فرای قدرت شناخته شده در طبیعت بوده و به علت تأثیر نیرویی آسمانی واقع شده است. شفای معجزه‌آسا یعنی کاری که فرای قوانین شناخته شده طبیعی است به دلیل اینکه بانی آن یا مستقیماً خداوند بوده و یا فردی که از سوی او برگزیده شده است. البته جای هیچ شکی نیست که خداوند می‌تواند به شکل معجزه‌آسایی بیماران

را شفا دهد و بدون شک در دوران کتاب مقدس خداوند این کار را انجام می‌داد. برای من جای ذره‌ای تردید نیست که مردی که دستش خشک شده بود به فرمان خداوند عیسی مسیح شفای کامل یافت. سؤال ما این است که آیا امروزه خداوند به این شکل کسی را شفا می‌دهد یا نه؟ کاریزماتیکها فریاد برمی‌آورند که البته! عیسی مسیح همان است که دیروز بود و امروز و تا به ابدالابد. من به این آیه اعتقاد دارم اما باید ببینیم که به چه معنایی مسیح همیشه یکسان است؟ او در ذات و شخص خود همیشه همان است اما نه لزوماً در هدفی که دارد: باید توجه داشت که زمان، مکان و هدفی وجود دارد.

اگر من به نحوی عصای موسی را به دست می‌آوردم و آن را بر فراز دریای آحمر دراز کرده و انتظار گشود شدن آب را می‌داشتم، چنین انتظاری بیهوده می‌بود. زمان، مکان و هدفی وجود داشت. قوم اسرائیل به مدت چهل سال در بیابان ساکن بودند با این حال نه لباسهایشان مندرس و بلااستفاده شد و نه نیاز به کفش نو پیدا کردند. غذای آنها هم هر صبح به نحو معجزه‌آسایی فراهم می‌شد و تا وقتی که با اطاعت از خداوند سلوک می‌کردند هیچ بیماری به سراغشان نمی‌آمد. با این حال گمان نمی‌کنم اگر من به صحرای سینا رفته و مدت چهل سال در آنجا سکونت می‌ورزیدم بی‌نیاز از خرید مواد غذایی و یا لباس و کفش می‌بودم و یا مصون از بیماریهای شایع در آن منطقه. زمان، مکان و هدفی وجود داشت.

به یک معنا شفای همه بیماری‌ها الهی است؛ چگونه ممکن است که شکافی که جراح در بدن بیمار ایجاد کرده بهبودی یابد مگر به خاطر این حقیقت که خداوند شرایط مناسب را فراهم آورده است! باور قلبی من این است که هر نوع بهبودی و شفایافتنی کار خداوند است. اما سؤال این است که آیا امروزه غالباً خداوند بیماران را به شکل معجزه‌آسایی شفا می‌دهد یا نه؟ من با این ادعا که هرکس ایمان کافی داشته باشد به شکل معجزه‌آسایی شفا خواهد یافت کاملاً مخالفم. امیدوارم بتوانم به شما نشان دهم که این باور خلاف تعالیم کتاب مقدس و برخلاف تجربه‌های افراد بوده و باعث آسیب بی‌حد و حصری می‌شود.

## ملاحظات پزشکی

اجازه بدهید تا به چند مطلب پزشکی اشاره کنم که در درک و ارزیابی ادعای شفا - که امروزه فراوان یافت می‌شود - اهمیت زیادی دارند. نکته اول؛ نحوه صحبت کردن دکترهاست. یک شب پس از اینکه موعظه خود را در کلیسایی در لیدز به پایان رسانیدم، خانمی نزد من آمده و به گرمی دست مرا فشرده و گفت: «آقای پروفیسور امشب من به این کلیسا آمدم تا موعظه شما را بشنوم زیرا من یکی از بیماران سابق شما هستم و آرتروز دست من کاملاً شفا یافته است. این یک معجزه است!». به یک معنا چنین نیز هم بود زیرا خداوند سلامتی را به آن زن بازگردانیده بود. اما من نمی‌توانم بگویم که آن یک معجزه بود؛ به معنای کاری که ورای قوانین شناخته شده طبیعی است. بیماران زیادی هستند که به اتاق معاینه من می‌آیند که به سرعت بیش از انتظاری به درمان خود پاسخ داده‌اند. با توجه به شرایط آن‌ها دکتر می‌تواند بگوید: بیمار عزیز این یک معجزه است. اما منظور وی معجزه بنا به تعریفی که از آن شد نیست بلکه منظور این است که بیماری به سرعتی بیش از توقع دکترها بهبود یافته است. بیمار هم ممکن است رفته و به درستی بگوید: این یک معجزه بود! اما اگر خیال کند که بهبودی‌اش نوعی معجزه - به معنایی که ما از آن صحبت کردیم - است، وی متوجه نحوه صحبت کردن دکتر نشده است.

نکته دومی که درباره ارزیابی معجزه‌آسا بودن شفایافتن باید در نظر گرفته شود چگونگی برداشت فرد از بیماری‌اش است. من به شاگردان خود در بیمارستان می‌گویم سه موضوع را که بیماران به آن‌ها می‌گویند هرگز باور نکنند؛ اولاً، چقدر الکل مصرف کرده‌اند. دوماً، آیا از بیماری جنسی واگیرداری رنج می‌برند یا نه؟ سوماً، آن دکتر دیگر به ایشان چه گفت! یک تحقیق جالب در کلینیک روماتولوژی لندن صورت گرفت که در آن گفتگوی دکتر در ضمن معاینه پزشکی - با اجازه بیماران - ضبط شده بود. بلافاصله بعد از پایان معاینه از بیماران در باره آنچه که دکتر به ایشان گفته بود سؤال شد. در آن بین زنی نسبتاً جوان بود که در حین معاینه، پزشک معالج به او گفته بود که وضعیت آرتروزش بسیار خوش‌خیم است و جایی برای نگرانی نیست. وی از اتاق معاینه بیرون آمده و بعد



از دو دقیقه از او سؤال شد که نظر دکتر درباره بیماری اش چه بود؟ آن خانم پاسخ داد که دکتر به من گفت قبل از چهل سالگی آرتروز مرا فلج می‌سازد! این خانم درباره بیماری اش طرزطلقی خاصی داشت و کلام دکتر قادر به تغییرش نبود. وی در آنچه که به پرسشگر گفته بود کاملاً صادق بود اما شاهدی عینی وجود داشت که او کاملاً در اشتباه بود.

بیماران اغلب ماهیت، شدت و جدیت بیماری خود را به درستی نمی‌دانند. بگذارید یک مثال برایتان بزنم از یکی از کلیساهایی که اهمیت زیادی به شفا می‌داد؛ یکی از اعضاء کلیسا که از درد ناحیه شکم در عذاب بود به گروه دعا گفته بود که وی دوهفته دیگر برای جراحی به بیمارستان خواهد رفت. طبیعتاً اعضاء گروه برای او دعا کردند. دو هفته بعد او از بیمارستان بازگشته و به دوستانش گفت که بیماری اش کاملاً ناپدید گشته و همه آن‌ها خداوند را برای این معجزه شکر گذاردند.

برحسب اتفاق در آن کلیسا جراحی بود که با دوستان کاریزماتیک هم عقیده بود - وگرنه به آن کلیسا نمی‌رفت - وی با اجازه بیمار فرم معاینه و ترخیص از بیمارستان را به دست آورده و با جراحی که عمل را انجام داده بود صحبت کرد. وی دریافت که جراح اصلاً نیاز و ضرورتی برای عمل جراحی نمی‌دیده و تنها در برابر اصرار زیاد بیمار و پزشک خانوادگی که او را معرفی کرده بود، دست به این کار می‌زند. وی پس از بازکردن شک بیمار - چنانکه انتظارش را داشته - ایرادی نمی‌بیند مگر روده متحرک. در نتیجه دوباره شکم بیمار را بنحیه زده و درد آن ناحیه هم از میان می‌رود. اما این بار سردرد میگرنی به سراغ آن زن آمد. حال توجه کنید به تفاوت دو نقطه نظر: از نظر اعضاء کلیسا این یک معجزه بود. آیا آن‌ها از وضعیت دردناک بیمار باخبر نبودند؟ او از چنان درد شدید در عذاب بود که عمل جراحی برای رفع آن ضروری بود، آن‌ها برای دعایش شفا کردند، جراح شکم وی را باز نموده اما هیچ مشکلی پیدا نمی‌کند. اما از نقطه نظر جراح موضوع کاملاً متفاوت بود. شایان توجه است که بدانید علایم بیماری آن زن از دل درد شدید بدل شد به سردرد میگرن شدید.

نکته دیگری که باید در نظر گرفته شود مشکل اندازه‌گیری میزان پاسخ بیمار به درمان است. من یک گروه تحقیقاتی را در بیمارستان لیدز سرپرستی می‌کنم

که میزان پاسخ به درمان در یک زمینه خاص را اندازه‌گیری می‌کنند. چگونه می‌شود پاسخ مردم را اندازه‌گیری کرد؟ واضح است که علایم ذهنی وجود دارند که اندازه‌گیری آن‌ها بسیار مشکل است زیرا کاملاً بستگی دارد به آنچه که بیمار حس کرده و به ما می‌گوید. ما بایستی یک جدول تصویری طراحی کنیم تا آنچه را که گفته شده ارزیابی کنیم. یک مورد شاخص آن درد است که یک عارضه ذهنی است. شاید این اشعار این مطلب را به نحوی روشن سازد:

یک مرد شفا دهنده کاریزماتیک توی لیدز  
می‌گفت که درد واقعیت ندارد ای مریض  
اما وقتی می‌نشینم روی یک میخ خیلی تیز  
از آنچه که خیال می‌کنم که حس می‌کنم، بیزارم ای عزیز!

نوع دیگر از این عوارض را می‌شود نیمه-ذهنی خواند؛ یعنی عوارضی که یک عنصر عینی در آنهاست ولی توسط عامل ذهنی مورد تأثیر واقع می‌شوند. من به ویژه علاقمند به «قدرت چنگ زدن» و به دست گرفتن اشیاء در بیماران آرتروزی هستم که در ابتدای روز بسیار ضعیف است و به تدریج و در طول روز قدرتمندتر می‌شود. جالب است وقتی عامل ذهنی را که بر قدرت چنگ زدن تأثیر می‌گذارد مشاهده کنیم ممکن است خیال کنیم این کار صرفاً عملی عینی است. زیرا بیمار دستگاه مخصوصی را در دست گرفته و آن را فشار می‌دهد تا ستونی جیوه‌ای بالا رفته و میزان فشار را نمایش دهد. اما در دست فشردن یک شیء صرفاً عملی عینی نیست بلکه نیمه-ذهنی است. به عنوان مثال وقتی یک وزنه بردار عرب قصد دارد تا وزنه‌ای را بلند کند در لحظه‌ای خاص فریاد می‌زند: یاالله و بعد وزنه را می‌برد بالای سرش. این کار فقط یک دعا و یا عمل مذهبی نیست بلکه درواقع به او کمک می‌کند تا بهتر عمل کند. در یک آزمایش ساده کسی که دستگاه مخصوص را در دست داشته و آن را فشار می‌داد ناگهان وجود اسلحه‌ای را در پشت سرش احساس کرد و جالب بود که ببینیم چقدر قدرت چنگ زدن آن فرد افزایش یافت!

همچنین شیوه‌های کاملاً ذهنی برای اندازه‌گیری عوامل پزشکی وجود دارد

و من قصد دارم بر مشکل بودن چنین محاسبه‌هایی تأکید ورزم. اغلب راجع به موارد معجزه‌آسای درازتر شدن پای کسی می‌شنویم. این زمینه‌ای است که من بسیار بدان علاقمند هستم زیرا نوعی آرتروز وجود دارد که ناشی از تفاوت اندازه پاهای در بیمار است و به آن «آرتروز پای دراز» می‌گویند. من کلیسایی را می‌شناسم که فردی از جلسه دعا بیرون آمده و بسیار شادمان و شغف‌زده بود زیرا پای فردی حدود یک و نیم سانتی‌متر رشد کرده و درازتر شده بود. اما اندازه‌گیری رشد یک و نیم سانتی‌متر یا غیرممکن است. من سالها سعی کرده‌ام تا این کار را انجام دهم - حتی با استفاده از اشعه ایکس - اما این کار شدنی نیست. لذا اگر کسی به شما گفت که پای فردی یکی دو سانتی‌متر بلندتر شده، باور نکرده و هر چه دوست دارید راجع به آن فرد فکر کنید. زیرا چنین اندازه‌گیری از نظر علمی کاری غیرممکن است.

در مورد تفاوت اندازه بین پاهای یک فرد عوامل مختلفی تأثیر گذارند؛ گاهی کوتاه بودن یکی از پاها واقعی است و گاهی ظاهری. کسی ممکن است از کوتاه بودن یکی از پاهایش رنج ببرد به خاطر جابجایی استخوان لگن خاصره و لذا وقتی که در این فرد با رشد پا مواجه شدیم، درواقع این استخوان لگن است که به جای اصلی‌اش بازگشته است.

در یکی از کلیساهای تعمیدی که یکی از اعضاء خانواده من بدانجا می‌رفت زنی بود که کمردرد داشت. وی به یکی از جلسات شفای جان ویمبر رفته و با شادمانی بازگشت زیرا کمردردش شفا یافته بود. آن آشنای من از وی پرسید که خوب، چگونه شفا یافتی؟ وی پاسخ داد که: «کسی بر من دست گذارده و گفت که کمردرد من به خاطر تفاوت اندازه پاهای من است و اگر به خانه رفته و آن‌ها را اندازه بگیرم، خواهم دید که شفا یافته و پاهایم به یک اندازه شده‌اند و کمردرد من نیز از میان خواهد رفت.» آن زن نیز به خانه رفته، پاهایش را اندازه‌گیری کرده و با شگفتی متوجه شد که به یک اندازه‌اند! به نظر من این راه بدی برای رسیدن به نتیجه نیست! البته بیمار مذکور از تفاوت اندازه پاهایش بی‌خبر بود و متأسفانه بعد از سه ماه کمردرد وی نیز دوباره عود کرد. مشکلی که در اندازه‌گیری میزان پاسخ به درمان وجود دارد بایستی به خوبی فهمیده شود زیرا هر نوع ادعای شفایی را مربوط می‌شود که به اعتقاد من اکثرشان بی‌اساس هستند.

چهارمین عاملی که باید در نظر گرفته شود، اشتباه در تشخیص بیماری است. در سال ۱۹۸۶ میلادی به حکم دادگاه قضایی کشور به خانمی ۹۴۰۰۰ پوند خسارت پرداخت شد. زیرا با جراحی مستکتومی جفت سینه‌هایش کلاً برداشته شده بودند. علت این بود که وی غده‌ای در پستانش داشت که به اشتباه سرطانی تشخیص داده شده و عمل جراحی را ضروری ساخته بود. تشخیص عارضه تنها با آزمایش فیزیکی نبوده بلکه قسمتی از آن غده در زیر میکروسکوپ بررسی شده بود. اما با این همه اشتباه رخ داده بود و به وی خسارت پرداخت گردید.

چنین اشتباههایی باعث شرمندگی شدید پزشک و نگرانی بی‌جای بیمار خواهد شد. دوسال قبل مردی حدود ۶۰ ساله به مطب من آمد که از عارضه یرقان در رنج بود: تمام بدنش خارش پیدا کرده و حدود بیست کیلو وزن کم کرده بود. من بسیار نگران شده و فوراً او را به بیمارستان رسانیدم. در میان آزمایشهایی که بر روی او انجام دادند آزمایش اولتراسوند ناحیه شکم بود و نتیجه تشخیص هم سرطان کبد. اما به نظر من این تشخیص بسیار غریب و مشکوک می‌آمد، لذا به بخش اونکولوژی رفتم تا موضوع را بررسی کنم. به من اطمینان داده شد که تکنولوژی جدید بسیار دقیق است و احتمال خطایی در تشخیص وجود ندارد. به هر حال حدود یک سال بعد همان بیمار دوباره به مطب من آمد و تمام عوارضش برطرف شده بود. زیرا تشخیص بیمارستان اشتباه بود. نبایستی تصور کرد که پزشک‌ها و بیمارستان در تشخیص بیماری هرگز اشتباه نمی‌کنند.

الکسیس کارل در کتابش «سفر به لوردز» به ما می‌گوید که چگونه در لوردز غده‌ای سرطانی در شکم بیمار ناپدید شد. وی می‌گوید که این واقعه حتماً باعث شگفتی زیادش می‌شد اگر خودش پزشکی باتجربه نمی‌بود. وی در بیمارستان «چارینگ کراس» لندن دوره اینترنشی‌اش را تحت نظر جراحی به نام «نورمان لیک» گذرانیده بود. وی عادت داشت برای دانشجویانش ماجرای بیماری را تعریف کند که از وجود غده‌ای در ناحیه شکم رنج می‌برد. چهار مرتبه او را برای جراحی به اتاق عمل برده بودند اما به محض تزریق داروی بیهوشی، غده هم ناپدید می‌شد. تا اینکه در مرتبه چهارم تصمیم می‌گیرند که علی‌رغم ناپدید شدن غده، شکم بیمار را باز کنند. وقتی که این کار را می‌کنند جراح می‌بیند که روده بیمار دارای ولولوس است که به آرامی از هم گشوده می‌شود. ولولوس وقتی رخ

می‌دهد که یکی از اعضاء بدن به دور خود بپیچد. آن بیمار نیز از این عارضه رنج می‌برده و روده‌اش مثل طنابی که گره خورده باشد به درد شدید آمده و به نظر می‌رسید که یک غده است. اما داروی بیهوشی باعث باز شدن گره و از میان رفتن غده ظاهری می‌شده است.

عامل پنجم که باید در نظر داشت؛ متغیر بودن بیماری است. حتی در بین بیماران مبتلا به سرطان موارد نادری هست که بیماری به خودی خود بهبود می‌یابد. در حال حاضر من و یکی از همکارانم مشغول نوشتن کتابی در باره بیماری روماتیسم هستیم. مدتی قبل وقتی که شنیدم همکارم به دلیل بیماری «مالتیپل اسکلروز» قادر به نوشتن نیست، دچار نگرانی شدم. وی همچنین علاوه بر ناخوشی عمومی، مشکل سخن گفتن هم پیدا کرده بود. در واقع این همکار سالها قبل هم در آفریقای جنوبی به همین حمله دچار شده و بعد از مدتی تمام عوارضش کاملاً از میان رفته بود. منتهی این دفعه شدت عوارض جدی‌تر بود. به هر حال بعد از چند ماه تمام عوارض دوباره کاملاً از میان رفته و همکارم موفق شد تا مطالب مورد نظر را برای چاپ کتاب با کمی تأخیر ارائه کند. لذا باید متوجه این موضوع باشیم که یک بیماری به صورت طبیعی متغیر است.

عامل بسیار مهم دیگر قدرت روان است. اغلب بیماران به من می‌گویند؛ آقای دکتر آیا این بیماری به خاطر اعصاب است؟ من در پاسخ خود بایستی دقت زیادی به خرج دهم زیرا اگر بگویم بله، آن‌ها فکر می‌کنند که منظور من این است که بیماری آن‌ها حاصل تخیلاتشان است. من عقیده ندارم که درد چیزی خیالی است. اگر بیماری درد دارد باید به سادگی پذیرفت که او درد را حس می‌کند. من به شاگردان خود می‌گویم؛ هرکس که پایش را به آستانه مطب شما گذارد حتماً مشکلی دارد هرچند اگر به نظر برسد که ایرادی در کار نیست. من عقیده ندارم که درد یک حس خیالی است. اما جای تردیدی نیست که وقتی فردی بسیار مضطرب و یا تحت فشار عصبی باشد، این حالت ممکن است خود را به شکل عارضه جسمانی بروز دهد. مثلاً من وقتی که تحت فشار زیادی هستم، دردی را در ناحیه گردنم حس می‌کنم. عوامل روحی-روانی می‌توانند خود را به صورت بیماری‌های جسمانی بروز دهند؛ درحقیقت عوامل روحی-روانی در اغلب بیماری‌های جسمانی دخالت دارند.

بگذارید بیماری روماتیسم را مثال بزنم؛ جای شکی نیست که این بیماری واقعی، جسمانی و نوعی التهاب مفاصل است که گاهی حتی باعث تخریب آن‌ها می‌شود. حال اگر کسی مبتلای به این بیماری است و در خانواده‌اش فقدان یکی از عزیزان روی دهد یا مثلاً پدری خانواده را ترک کند و باعث اندوه و اضطراب شدیدی شود، در چنین شرایطی اغلب اوقات بیماری عود کرده و عوارضش شدیدتر می‌شود.

یا به بیماری آسم توجه کنید؛ می‌دانیم که در این بیماری اغلب یک عامل تحریک‌کننده دخالت دارد. ممکن است بیماری موروثی باشد اما سه عامل مهم در بروز آن موثرند؛ عفونت، حساسیت و عوامل روانی. لذا وقتی که بیمار سرما می‌خورد دچار حمله آسم هم می‌شود. در فصولی خاص از سال - چون حساسیت به گرده گیاهان وجود دارد - حمله آسم هم متناوب‌تر می‌شود. اما علاوه بر آن عوامل روحی - روانی نیز در بروز حمله آسم تأثیر گذارند. این واقعیت در حادثه‌ای که در لیورپول - جایی که من دوره دانشجویی‌ام را گذراندم - رخ داد به خوبی تصویر در آمده است. ما یک بیمار مبتلا به آسم داشتیم که به گل سرخ حساسیت شدیدی داشت و هر بار که باغی از گل سرخ می‌رفت دچار حمله آسم می‌شد. وی به مطب یکی از متخصصین و همکاران من رفت که بر حسب اتفاق گلستان گل سرخی بر روی میزش گذارده بود. بیمار هم بعد از مدت کوتاهی دچار حمله آسم شد. اما آن گلها مصنوعی بودند! لذا واضح است که نباید جنبه روحی - روانی بیماری را دست کم بگیریم.

جنبه روحی - روانی وقتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که اتفاقاتی را که در جلسات شفا روی می‌دهد بررسی کنیم. وقتی که جان ویمبر به لیدز آمده و جلسه شفایی را برگزار کرد، پنج نفر از همکاران من (پزشکان مسیحی) در آنجا حضور پیدا کردند. آن‌ها با دیدن آنچه که در جلسه روی می‌داد به قدری ناراحت شدند که جزئیاتش را ثبت کردند. در اینجا فقط به پاره‌ای از گزارش ایشان را نقل قول می‌کنم:

ابتدا به مدت یک ساعت گروه کُر سرودهایی را به تکرار سرآیدند و همزمان با آن در بین جمعیت مقداری پیچ و تاب دادن اندام بوجود آمد. هرگز فرصتی برای خواندن کتاب مقدس پیدا نشد و یا از جمعیت حاضر دعوت نشد تا به گناهانشان اعتراف کرده و توبه نمایند. در

عوض بلندگو تکرار می‌کرد که: « دستهایتان را بالا ببرید. گرمایش را حس کنید که به درون شما می‌آید. ممکن است چشماتان سنگین شود. ممکن است حس کنید که دارید به زمین می‌افتید، بعضی‌ها ممکن است جیغ و داد بزنند. اما ایرادی ندارد... می‌بینید که روح القدس بر مردم فرود می‌آید، قدرت خداوند بر عده زیادی قرار می‌گیرد.»

کسانی که قرار بود شفا یابند توسط فردی که میکروفون به دست داشت و کلام حکمت را ادا می‌کرد از بین جمعیت انتخاب شدند. بعداً شرح کوتاهی از عوارض بیماری که از آن در رنج بودند اعلام شد. از ایشان خواسته شد که قدم پیش بگذارند. فهرست عوارضی که اعلام شد به قدری عمومی بود که می‌توان آن‌ها را در بین چندین نفر از هر گروه پانصد نفری یا بیشتر یافت.

سپس بر آن‌ها دست گذاردند تا به حالت خواب مصنوعی فروروند. به ما اطمینان داده شد که آن‌ها بیهوش نبوده بلکه آنچه را که به ایشان گفته می‌شود به خوبی می‌شنوند. آن‌ها در این حال تا چندین دقیقه باقی ماندند و دچار حالتهای لرزه خفیف، تشنج، خنده با صدای بلند، سقوط بر زمین و تکان ملایم بدن از این سو بدان سو شدند. حالتهایی که بدان دچار شده بودند در معرض دید جمعیت حاضر قرار گرفت. به ما اطمینان داده شد که فهقه زدن این فرد و یا دست و پا انداختن آن دیگری دلیل واضحی است بر اینکه روح القدس نزول کرده است.

در بین جمعیت حاضر در سالن و در نقاط مختلف آن عده‌ای به حال خلسه فرورفتند. به جمعیت گفته شد که روح القدس ممکن است باعث شود تا کسی جیغ بزند و یا به سنگینی نفس بکشد. چنانکه از شرایط هیپنوتیزم انتظار می‌رود، این اتفاق‌ها کم و بیش رخ داد؛ خنده غیرقابل کنترل، گریه، نعره زدن، فریاد کشیدن، حق‌کردن عده‌ای از حاضران به همراه نجوای اعتراض عده‌ای دیگر که از مسئولین می‌خواستند تا افراد متأثر را تسلی و آرامش روحانی دهند، مانع می‌شد تا به صورت دقیق‌تری جزئیات صحنه را دنبال کرد.

صدای گروه شفاگر از بلندگو می‌آمد که: «در همه افزایش پیدا کرده... خداوند به ما بیشتر بده. بندها را پاره کن. قلب‌ها را آزاد کن. رهایشان کن... آرام.»

همه این دکترها - که یکی از آن‌ها از متخصصین روان درمانی شناخته شده این مملکت است - این شرایط را هیپنوتیزم خواندند. در واقع دکتر روان درمانی گفت که آن جلسه یک اجرای بسیار حرفه‌ای بوده و همه خصوصیات القاء خواب

مصنوعی را که در کتاب‌های راهنما وجود دارد، در خود داشت. نتیجه‌گیری همکاران من از آن جلسه چنین بود:

خواب مصنوعی به همراه تلقین یکی از ابزارهای مؤثر روان درمانی بوده و کاربردهای فراوانی دارد. عوارض روحی- جسمی و عوارض جسمانی مرتبط به سیستم عصبی اغلب برای مدت کوتاهی به این نوع درمان پاسخ می‌دهند. تسکین درد ناشی از کشیدن دندان و یا تخفیف درد زایمان از نمونه‌های رایج استفاده از هیپنوتیزم است. در جلسه شفای جان ویمبر ما هیچ تغییری را که بیانگر شفای بیماری جسمانی باشد شاهد نبودیم. البته اندرزه‌های مفیدی توسط کسانی که در حالت خلسه بودند داده شد که ممکن است برای عده‌ای مفیدفایده بوده باشد.

وضعیت خواب مصنوعی - هرچند در آن آگاهی شخص به محیط اطراف از بین نرفته باشد - وضعیتی نیست که کلام خداوند آن را هوشیاری و یا فکر مسیح در ما و یا فکری تازه شده می‌خواند. اگر این حالات خلسه و عوارض قابل مشاهده و غیرقابل مشاهده آن و یا هر نوع شفای ظاهری را نتیجه طبیعی هیپنوتیزم بدانیم، ایرادی وجود ندارد اما اگر آن را کار روح القدس بخوانیم، فریبکاری است. تشویق به استفاده از تکنیکهایی که باعث القاء خواب مصنوعی یا هیپنوتیزم می‌شود و تعلیم دادن به مردم که با این شیوه بر شیاطین، بیماری‌ها و یا طبیعت غلبه کنند، کاملاً اشتباه بوده و تعبیری است نادرست.

من با نتیجه‌گیری همکارانم کاملاً موافقم و آن را تأیید می‌کنم.

## بررسی پزشکی شفادرمانی

تجزیه و تحلیل دقیق ادعاهای شفا که در طول سالهای متمادی صورت گرفته حتی یک مورد شفا و درمان واقعی را پیدا نکرده است، مگر بهبود نوعی از نارسایی‌ها را که در پزشکی به آن‌ها عوارض کارکردی می‌گوئیم. حاصل این تحقیقات در کتابی به نام «تاملاتی در ایمان- درمانی» که توسط انجمن پزشکان مسیحی به چاپ رسیده به روشنی به تصویر درآمده است.

شاید اولین تحقیق در زمینه ادعای شفای معجزه‌آسا که در قرن بیستم صورت گرفت در انگلیس بوده باشد که در آن ۹ نفر از خادمین کلیسا و ۱۱ دکتر شرکت



داشتند. ایشان اعلام داشتند که نمی‌توان بین نارسایی جسمانی (که در آن ساختار یک عضو تغییر پیدا کرده) و عارضه کارکردی (که در آن ساختار اعضاء بدن بدون تغییر مانده و بیماری علتی روحی-روانی دارد) خط جداکننده و تمایز دهنده‌ای کشید. نتیجه‌گیری نهایی ایشان این بود که ایمان و شفای روحانی - مثل دیگر انواع شفای از راه تلقین- می‌تواند باعث بهبودی دائمی تنها یک نوع از عوارض شود که بدانها نارسایی کارکردی می‌گویند: این مورد هم به قدری جدال برانگیز است که نمی‌توان آن را به حساب آورد.

در سال ۱۹۲۰ میلادی «کنون گرینستر» از دانشگاه آکسفورد، نتایج حاصل از شفا در یک ناحیه را که توسط خادمین کلیسای انگلیس صورت گرفته بود بررسی کرد. وی به تمام پزشکان و شبانهای آن منطقه که شفا در آنجا رخ داده بود نامه نوشت. اما هیچ موردی از شفای نارسایی جسمانی گزارش نشد. هرچند شواهد زیادی از شفای عوارض کارکردی وجود داشت.

مجدداً انجمن پزشکان انگلیس بررسی دیگری را به انجام رسانید؛ آن‌ها پرسش‌نامه‌ای تهیه کرده و آن را به تعداد زیادی از پزشکان و همچنین کسانی که به خدمت شفا در کلیسا مشغول بودند فرستادند. کمیته‌ای از متخصصین شواهد به دست آمده را به دقت ارزیابی نموده و نتیجه گزارش آن‌ها چنین است:

در نتیجه این تحقیقات دریافتیم بیمارانی که از عوارض روحی-روانی در رنج هستند ممکن است با روشهای مختلف درمان روحانی بهبودی پیدا کنند - همانگونه که با دیگر روشهای تلقین و یا درمانهای روحی-روانی که پزشکان به کار می‌گیرند- اما هیچ شاهدهی در دست نیست که بیماری جسمانی از این طریق شفا یافته باشد.

شواهد موجود نشان می‌دهد که اگر چنین مواردی شفا یافته‌اند؛ به احتمال زیاد یا تشخیص بیماری غلط بوده یا بیماری به خودی خود افول کرده و یا به خودی خود شفا یافته است. از سوی دیگر، همچنانکه عوامل زیادی - چه ذهنی و چه جسمانی- وجود دارند که می‌توانند باعث بروز بیماری شوند، به همان نحو نیز عوامل فراوانی هستند که باعث بهبودی و سلامتی دوباره می‌گردند. خادمین مذهبی به دلیل تأثیر مهمی که بر حیات روحانی و احساسی افراد دارند ممکن است سهمی هم در بهبودی آن‌ها داشته باشند.

می‌توان یکی بعد از دیگری این نمونه از بررسی‌های پزشکی را پشت سر

هم ردیف کرد. «دکتر لوئیس روز» متخصص روان درانی در بیمارستان «سنت بارتلمیو» این قضیه را در مدت ۲۰ سال مورد مطالعه و بررسی قرار داد. «پروفسور جان داندی» - پروفسور بیهوشی در بیمارستان کوئین بلفاست - موارد شفای صورت گرفته در جلسات شفای کلیسای مرکزی مسیحیان را بررسی کرد. وی مجموعاً ۳۲ مورد را مورد مطالعه قرار داده و نتیجه بررسی‌اش به این شرح است:

در نتیجه این تحقیقات من از نقش کلیسا در شفای بیماران انتقاد نکرده بلکه آن را تمجید هم می‌کنم. هرچند من با مورد انکارناپذیری بر شفای معجزه‌آسا برخورد نکردم اما با بیمارانی روبرو شدم که از نظر ذهنی و روحی بهبودی یافته بودند. پزشکان بنا بر مشیت الهی می‌توانند به سلامتی جسمانی کمک کنند، روان درمانی به ذهن کمک می‌کند و من اعتقاد دارم که ذهن می‌تواند بر فعالیتهای بدنی در این دنیا تأثیر بگذارد و همچنین بر عاقبت روح نامیرا.

پروفسور داندی نقش کلیسا را در این زمینه به خوبی می‌بیند و همچنین دیگر گزارشهایی که به آنها اشاره شد. اخیراً یکی از همکارانم؛ «دانکن لیتون» بورسیه کداک را برای مسافرت به آفریقا و آمریکا به دست آورد. وی مقاله‌ای نوشته به عنوان «معجزه؟ جای تعجب است.» که در آن حاصل تحقیقاتش را چنین خلاصه می‌کند:

در سال ۱۹۸۴ میلادی و در سفر خود به آفریقا من مسیر گروه «درک پرینس» که ادعای شفای معجزه‌آسا را داشتند، در زامبیا دنبال کردم. حتی یک مورد معجزه شفا هم پیدا نکردم! «دکتر اریک ری» یک مورد ادعای درازتر شدن پا را بررسی کرده و اعلام داشت که این مطلب حقیقت ندارد و تنها یک فریب است. نامه من به آقای پرینس که از وی خواسته بودم تا جزئیات بیشتری را به من نشان دهد دست به دست گشته و به دست آقای «برایان بریتلی» رسید. وی پاسخ داد که او یک نفر را می‌شناسد که سینوسش شفا یافته بود.

بعد از این دانکن لیتون به کالیفرنیا رفته و نتایج بعضی از گروه‌هایی را که شفا می‌دادند بررسی کرد. «راجر زیگلر» - متخصص فیزیوتراپی - بعد از پایان یکی از جلسات شفا به وی روی کرده و گفت: «تقریباً نیمی از بیماران من که از

کمردرد رنج می‌بردند در این جلسه شفا یافته‌اند!»

این است نتیجه گزارش کسانی که ادعاهای مربوط به شفا را به مدتی طولانی مورد بررسی قرار دادند. لذا بایستی متوجه منظور پزشکان باشیم وقتی که از افول بیماری با عنوان «معجزه» یاد می‌کنند. بایستی در نظر داشت که احتمال دارد بیماران آنچه درباره بیماری‌شان گفته شده را درست متوجه نشده باشند. به علاوه باید مشکل اندازه‌گیری را هم به یادداشت. همچنین امکان اشتباه در تشخیص پزشکان وجود دارد. مطلب دیگر تغییرپذیری بیماری است و درنهایت در بدترین حالات هم نباید قدرت روان-درمانی را دست کم بگیریم.

وقتی که می‌گوئیم خداوند عیسی مسیح همان است که دیروز بود و امروز و تا به ابد، یعنی در ذاتش و نه در هدفی که دارد. شواهد زیادی که من برایتان آوردم به یقین ثابت می‌سازد که هدف او امروزه با هدفی که در زمان خدمت زمینی‌اش بود فرق دارد. در آن زمان نیاز به دلایل قانع‌کننده‌ای بود که ادعای او را ثابت سازد و همچنین ادعای رسولانش را که کلام انجیل را به ثبت رسانیدند.

## شفایی که مسیح را بی‌اعتبار می‌سازد.

من یقین دارم هر فردی که ادعا می‌کند دارای عطیۀ شفاست، با این کار مسیح را بی‌اعتبار می‌سازد. زیرا اگر (به فرض محال) وی ۹۹٪ از موارد بیماری را شفای کامل می‌داد و تنها قادر به شفای یک مورد نمی‌بود، حتی آن یک مورد هم باعث بی‌اعتباری مسیح می‌شد زیرا مسیح حتی یک بار هم در این زمینه با شکست مواجه نشده و همه بیماران را شفای کامل بخشید. اگر ما به کسی بگوئیم؛ درنام عیسی مسیح برخیز و راه برو! اما وی همچنان در روی صندلی چرخدارش باقی بماند و حرکت نکند، این کار باعث بی‌اعتباری مسیح می‌شود. متأسفانه این اتفاقی است که هرروزه در جلسات شفا رخ می‌دهد.

در یکی از کالج‌هایی که نزدیک خانه من است، یک گروه از دانشجویان مسیحی وجود دارد که در میانشان عقاید کاریزماتیک شیوع پیدا کرده بود. روزی دخترخانمی که عضو این گروه بود دچار شکستگی مُچ پا شده و در همان وضع هم آبله مرغان گرفت. وی را به بخش دیگری از ساختمان که ویژه بیماران بود

منتقل ساختند اما تعدادی از اعضاء گروه نزدش رفته برایش دعا کرده و به او اطمینان دادند که شفا یافته است. سپس مخفیانه و از راه پنجره او را از آن بخش بیرون آوردند. ولی در بین راه حال آن خانم به قدری وخیم شد که دوستانش مجبور شدند دوباره او را به بخش مربوطه بازگردانند. این رفتارها چه صدمه سنگینی که به مسیحیت نمی‌زند!

در بخشی از بیمارستان که من در آنجا مشغول به کار هستم - چون همکارانم می‌دانند که من مسیحی هستم - وقتی بیماری می‌آید که ادعا دارد به شکلی معجزه‌آسا شفا یافته، آن‌ها وی را به اتاق معاینه نزد من فرستاده و می‌گویند؛ آقای پروفیسور، فکر می‌کنیم خوب است که این بیمار را ببینی. یکی از کسانی که به این نحو به من معرفی شد، زنی بود که از بیماری آرتروز در رنج بود و خانم منشی بیمارستان به من گفت که وی در یکی از جلسات شفا بهبودی یافته است. من به بیمار گفتم که؛ خیلی جالب است - طبیعتاً به عنوان یک پزشک من به نوعی رفتار نمی‌کنم که بر این عقاید به دیده تحقیر و شک بنگرم. - سپس به وی گفتم که آیا ممکن است انگشت‌های دست شما را معاینه کنم؟

آن خانم شرمسارانه دستهایش را به سوی من دراز کرد؛ اما تمام انگشتانش به دلیل آن عارضه ورم داشته و از شکل افتاده بودند. البته در اینکه بعضی از دیگر عوارض آرتروز در وی افول کرده بود هیچ جای شکی نبود ولی هنوز تأثیر بیماری بر بند انگشتان و از شکل افتادن دستهای او کاملاً هویدا بود. این نحوه شفا با کاری که خداوند ما عیسی مسیح انجام می‌داد کاملاً متفاوت است...

وقتی که «جان ویمبر» به لیدز آمد دختری که دچار بیماری روانی شدیدی بود در جلسه شفا به زمین افتاده و شروع کرد به جیغ و داد زدن، سپس اعلام شد که وی شفا یافته است. ولی سه ماه بعد همان خانم دوباره به بیمارستان روانی آورده شد. داستانهای زیادی راجع به موفقیت این جلسات ممکن است به گوش شما رسیده باشد، اما پزشکی که آن‌ها را معاینه می‌کند تصویر کاملاً متفاوتی می‌بیند. کسانی که کتاب «من به روح القدس ایمان دارم» نوشته: «کنون مایکل گرین» را خوانده باشند می‌دانند که او در این اثرش از موارد متعدد شفا در آفریقا - جایی که جلسات شفا برگزار می‌شده - یاد می‌کند. جالب است که نقطه نظر پزشکی مسیحی را که در همان نواحی مشغول به خدمت بود در این باره بدانید.

وی چنین می‌نویسد:

در طول دوران فعالیت من در این کشور از سال ۱۹۴۴ میلادی گزارشهای زیادی درباره شفا به گوش می‌رسید. بویژه در نواحی اطراف دریاچه نیاسا که اکنون بدان دریاچه ملاوی می‌گویند. رخدادهای سال ۱۹۷۳ در منطقه دارالسلام تنها موردی خارج از این ناحیه بود که به گوش من رسیده است. تمام این موارد از الگویی یکسان پیروی می‌کردند؛ یعنی ابتدا این جلسات خیلی محبوبیت داشته و هزاران نفر را به خود جلب می‌کردند. سپس به تدریج از تعداد شرکت کنندگان کاسته می‌شد. زمانی که تعداد حاضرین کم شده و جمعیت کمتری به جلسات می‌آمدند اعضاء گروه شفا هم به ناحیه دیگری کوچ می‌کردند. اعتقاد شخصی من است که شفای واقعی در کار نبوده و به تدریج که مردم از نتایج واقعی جلسات آگاه می‌شدند، از محبوبیت جلسات و شرکت مردم در آنها نیز کاسته می‌شده است. من حتی با یک مورد شفای واقعی که بتوان با معاینه پزشکی آن را ثابت کرد روبرو نشدم، چه قبل و چه بعد از جلسات شفا.

این گزارش صادقانه پزشکی است که در آن منطقه حضور داشته است. قصد من این است تا تأکید کنم که چنین ادعاهایی تنها باعث بی‌اعتباری مسیح می‌شوند. از آن مهمتر از اقتدار کلام خداوند نیز کاسته می‌شود. به تجربه می‌دانم که در اغلب جلسات شفای کاریزماتیکها کلام نبوت یا حکمت از زبان فردی جاری می‌شود. در اینجا از جلسه شفای جان ویمبر در لیدز نقل قول می‌کنم؛ «شما کلام حکمت را دریافت می‌کنید. خداوند می‌خواهد که آن را با صدای بلند ادا کنی. ممکن است اشتباه کنی اما خیالی نیست، تلاش خودت را بکن.» چقدر این سخنان برخلاف تعالیم کتاب مقدس است! اما دقیقاً عین این کلمات در آن جلسه به کار گرفته شدند. من این ادعا را پشت سر جان ویمبر نمی‌کنم، بلکه بعد از روزی که آن کلمات ادا شدند، عده‌ای از شبانه‌های کلیسا و پزشکان همکار من به دیدار او رفتند تا اعتراض شدید خود را در مورد آنچه که روی داده بود عنوان کنند. وقتی که ایشان اعتراضشان را اعلام داشتند به آنها گفته شد؛ اشتباه است که این مطالب را با ذهن و شعور خود ارزیابی کنید! به آنها گفته شد که آنچه مسیحیان بدان نیاز دارند این است که خداوند آنها را لمس کند. در پاسخ باید تأکید ورزید که اگر نقش ذهن شعورمند

را در ارزیابی این وقایع کنار بگذاریم، با این کار باعث بی‌اعتباری کلام خداوند شده و از اعتبار کلام مکتوبش کاسته‌ایم.

بگذارید تا برایتان از یکی از الهیدانهای مسیحی بسیار معتبر (جاناتان ادواردز) در مورد قدرت تشخیص و افتراق در مورد مسایل روحانی نقل قول کنم:

ایشان خیال می‌کردند که اگر وقت خود را صرف این کنیم که بین فیض حقیقی و تقلبی افتراق قائل شویم، کاری غیرمنطقی بوده و باعث کند شدن کار روح خداوند می‌شویم و نه تشویق و تسریع آن؛ این کار باعث می‌شود تا ذهن مردم از کار شگفتی که خداوند در حال انجام دادنش در بین آنها بود منحرف شود و این دقیقاً کاری بود که نباید می‌کردند. ایشان فریاد می‌زدند که «اگر فقط از روح خدا پُر باشیم و با ایمان هدایت شده و در زندگی ایمانی فعال باشیم، هیچ خطری وجود ندارد که به بیراهه کشیده شویم. اگر فقط چشم بسته خداوند را دنبال کنی هیچ خطری نیست که به بیراهه بروی. لذا بگذار تا به سرعت به پیش برویم و مانع کار خدا در بینمان نشده و وقت خود را برای ارزیابی و سبک و سنگین کردن آن هدر ندهیم.» عده زیادی به این نحو فکر می‌کردند و لذا چشم بسته به بیراهه کشیده شدند و به بیابانی که پُر از خار و خاشاک بود.

من به نوبه خود با نتیجه‌گیری فوق کاملاً هم‌رأی و موافقم؛ وقتی که ادعاهای شفای معجزه‌آسا بررسی و ارزیابی نشود، شخص مسیح بی‌اعتبار می‌شود و به همراه آن کلام خداوند نیز اعتبارش را از دست می‌دهد. به علاوه مسیحیان گمراه شده و نسلی از مسیحیان زودباور پدید می‌آید. من نمی‌توانم باور کنم که چگونه گروهی از مردم ادعای شفا دادن را دارند و بدان می‌بالند در حالیکه اکثرشان عینک به چشم می‌زنند! یکی از شفاگرانی که اینک از دنیا رفته، عینک را عصای چشم می‌خواند و همین‌طور هم هست.

فقط برای اینکه به ساده لوحی و ساده باوری که با شفای کاریزماتیک در ارتباط است تأکید کنم، مثالی برایتان می‌زنم؛ این حادثه در یکی از انجمنهای مسیحی یک کالج روی داد. رئیس این گروه که به جدیت به عطیه شفا باور داشت روزی وارد جلسه هفتگی مطالعه کتاب مقدس شد در حالیکه به شدت سرماخورده بود و آب از بینی‌اش سرازیر. کاملاً مشخص بود که او بیمار است و نیاز به استراحت دارد اما وی با این سخنان به دوستانش اطمینان داد که حالش

خوب است: «می‌خواهم به اطلاعاتان برسانم که خداوند مرا کاملاً شفا داده اما شیطان عوارضش را در من نگاه داشته است!» این نوعی ساده‌لوحی شرمسارانه است که در میان ایمانداران مسیحی که اطلاع کمی دارند، ترویج داده می‌شود. من مایلیم به کسانی که ادعای شفادادن را دارند بگوییم: چرا به بالین بسیار کسانی که از سرطان رو به مرگ افتاده‌اند نمی‌روید؟ همچنین به شبانهایی که در موعظه‌هایشان می‌گویند مسیحیت باعث برکات دنیوی و ثروت و آسایش در این دنیا می‌شود بگوییم چرا به جاهایی مثل اتیوپی، سودان و یا هند نمی‌روید؟ در آنجا من عده زیادی از ایمانداران به مسیح را دیده‌ام که هرچند در فقر و نداری به سر می‌بردند اما چنان از برکات روحانی غنی بودند که من در حضورشان احساس فقر و بیچارگی می‌کردم.

## صدمات ناشی از شفای معجزه‌آسا

جدای از اینکه پدیده شفا به ایمان آسیب می‌رساند، چنین تعلیمی بسیار رذیلانه می‌باشد زیرا ادعای بر اینکه؛ اگر ایمان کافی وجود داشته باشد همه می‌توانند شفا یابند، در واقع باعث افزونی رنج و عذاب بیماران می‌شود. در شهر «هورس فورث» در حوالی لیدز فردی به نام «دان دابل» جلسات شفایی را برگزار می‌کرد. ایشان بیماریهای مختلف را به نوبه و در شبهای مختلف شفا می‌داد. برحسب اتفاق شبی که قرار بود ناشنویان را شفا دهد یکی از دوستان من که یکی از گوشه‌هایش دچار کوری شده بود با خود می‌گوید که باید به آن جلسه بروم تا شفا یابد. در آن جلسه بر وی دست گذارده شده و بعد هم به او می‌گویند که: شما شفا یافته‌ای! اما وی می‌گوید: خیر. فردشفا دهنده با اصرار می‌گوید: شما شفا یافته‌ای. دوست من هم به تأکید می‌گوید: خیر این‌طور نیست. سپس به او گفته می‌شود که علتش این است که تو ایمان کافی نداری. پس از این گفتگوی کوتاه فردشفا دهنده به سوی نفر بعدی که منتظر شفایافتن بوده می‌رود. وقتی که جلسه و فعالیت‌های شفادهندگی پایان می‌پذیرد دوست من به پیرزنی که کنار دستش نشسته بوده روی کرده و می‌پرسد: خوب، این آقا چه کاری برای تو کرد؟ آن پیرزن دستش را پشت گوشش قاپ کرده و می‌گوید: ببخشید، شما چیزی گفتید؟

ممکن است چنین داستانهایی باعث سرگرمی ما شود اما بسیاری از اوقات چنین ادعاهایی باعث پریشانی خاطر افراد می‌شود. زمانی من در یکی از جزایر جنوبی انگلیس جلسات بشارتی را رهبری می‌کردم، در میان گروه ما یک جوان مبتلا به صرع بود که به تازگی از کالج کتاب مقدس فارغ‌التحصیل شده بود. ایشان در دام اعتقادهای شفاگران افتاده و داروهایش را قطع کرده و آن‌ها را مصرف نمی‌کرد. یکشب - وقتی که همگی در چادری خوابیده بودیم - ایشان دچار حمله شدید صرع شده و توی رختخوابش ادرار کرد. ولی چون او مریض بود ما این را درک کرده و جایی برای شرمندگی نبود. با این حال آن مرد بیچاره صبح روز بعد خیلی خجالت‌زده و شرمندگشت. البته او تقصیری نداشت و گناهش به گردن کسانی بود که به وی اطمینان داده بودند که شفا یافته و دیگر نیازی به داروهایش ندارد.

اما پی‌آمدهای دادن چنین اطمینان خاطر نابه‌جایی ممکن است خیلی اضطراب‌آور و زیان‌بارتر از این‌ها باشد. یکی از دوستان قدیمی من پسری ۱۱ ساله داشت که در اثر سرطان خون فوت کرد. اما به دوست من و همسرش اطمینان داده شده بود که اگر ایمان کافی داشته باشند فرزندشان حتماً شفا خواهد یافت. مرگ آن فرزند باعث اضطراب غیرقابل توصیفی برای آن خانواده مسیحی شد.

در یک کلیسایی که من می‌شناسم زوجی وجود داشت که فرزندشان دچار بیماری «سیستیک فیبروزیز» شده و در نتیجه آن معلولیت جدی داشت. این بیماری ژنتیکی است و زمانی به فرزندان منتقل می‌شود که هم پدر و هم مادر ناقل آن ژن باشند. اگر چنین زن و مردی با هم ازدواج کنند احتمال اینکه فرزندشان به بیماری مبتلا گردد بسیار بالاست. آن زن و شوهر نزد پزشک متخصص رفته و نظرش را راجع به داشتن فرزندی دیگر پرسیده بودند. دکتر هم توضیحات لازم را به آن‌ها داده و تأکید نموده بود که احتمال بروز این عارضه در فرزندشان زیاد است و به ایشان توصیه شده بود که صاحب فرزند دیگری نشوند. آن‌ها هم توصیه دکتر را جدی گرفته با این حقیقت کنار آمده بودند. روزی در کلیسایی که هر یک‌شنبه به آنجا می‌رفتند مرد جوانی ایستاده و گفت: «من کلام حکمتی برای شما دارم! شما اگر صاحب فرزندی شوید او سالم خواهد بود.» آن‌ها هم



کلام حکمت را باور کرده و صاحب فرزند دیگری شدند. اما شدت بیماری فرزند دومی از اولی هم بیشتر بود. از آن روز تا کنون آن‌ها باید مراقب دو بچه معلول می‌بودند که معلولیت یکی خیلی شدیدتر از دیگری است.

در کلیسایی دیگر زوج جوانی بودند که صاحب بچه نمی‌شدند. ایشان پس از انجام یک سری از آزمایشهای پزشکی یقین پیدا کرده بودند که خانم هرگز حامله نخواهد شد و هر دو این حقیقت را پذیرفته بودند. اما به طور طبیعی و در ته دلشان آرزوی یک بچه را داشتند. یک روز فردی در میان کلیسا ایستاده و کلام حکمتی را بیان داشت: «در عرض ۱۲ ماه شما صاحب فرزندی خواهید شد.» ۱۸ ماه از آن روز گذشت و هیچ خبری از بچه نبود. اما شبان کلیسا بایستی ساعتی ساعاتی متمادی را صرف صحبت و دلیل آوردن برای این زوج می‌کرد که ایمانشان به خاطر این کلام حکمت به شدت متزلزل گشته بود.

«ویلیام نولان» - جراح معروفی در آمریکا - مرد بسیار دلسوزی بود که برای کمک در جلسات شفای مرحوم «کاترین کلهمن» به همیاری گرفته شده بود. وی با ذهنی باز نسبت به این موضوع و صرفاً برای کمک به آن‌ها این دعوت را پذیرفته بود. در نهایت از میان آن گروه بیرون آمده و کتابی را به رشته تحریر درآورد با عنوان «شفای یک پزشک در جستجوی معجزه» در اینجا نقل قول کوتاهی از این کتاب می‌آوریم:

من نسبت به پی‌گیری و مطالعات بعد از جلسات شفا احساسات متضادی داشتم؛ از یک سو حس می‌کردم که کاترین کلهمن زنی صادق و صمیمی است که زندگی‌اش را وقف خدمت به خداوند کرده تا اراده او را به جای آورد. به همین دلیل هم نمی‌خواستم تا دلش را بشکنم. از سوی دیگر مطمئن نبودم که آیا کارهای نیکی که وی انجام می‌دهد، در مقابل درد و اندوه جانکاهی که ناخواسته باعثش می‌شود، رنگ می‌بازند یا نه! من نمی‌توانستم آن کودکان مفلوج و یا با معلولیت‌های ذهنی و پدر و مادر دل شکسته و گریانشان را هرگز فراموش کنم و دیگر افرادی که به شکل بدی نامید گشته بودند.

چنین نتیجه‌گیری‌هایی را می‌شود بارها و بارها تکرار و نقل قول کرد. زیرا لازم است که گفته شود که تعلیم مبتنی بر شفای معجزه‌آسا نه تنها آسیب‌رساننده بلکه گاهی فاجعه‌برانگیز است. به عنوان مثال: پزشکی عمومی را می‌شناختم که

از دوستان نزدیکم بود: یک زن مسیحی واقعی که باعث هدایت عده زیادی به سوی مسیح شده بود اما وی از افسردگی شدید رنج می برد. خوشبختانه افسردگی او به درمان جواب داده و قابل کنترل بود. ایشان به علاوه در مشاوره با بیماران افسرده فرد بسیار خبره‌ای بوده و من اغلب بیماران افسرده خود را برای دریافت کمک نزدش می فرستادم. متأسفانه او شروع به مشارکت با گروهی از مسیحیان کرد که به جدیت به آموزه‌های شفا پایبند بودند. در یکی از جلساتشان به وی گفته شد که شفا یافته است، وی نیز مصرف داروهای ضدافسردگی خود را کنار گذاشته و سه هفته بعد از آن خود را حلق آویز کرد.

مثال دیگری به ذهنم می رسد؛ زن جوانی از اهالی لیدز بود که به بیماری صرع شدیدی مبتلا بود که خوشبختانه با مصرف دارو تحت کنترل درآمد. وی نیز به دام گروهی از کاریزماتیکهای شفابخش افتاد و مثل آن خانم دکتر تمام داروهایش را کنار گذاشت. روزی که به شهر «هاروگیت» می رفت - درست وقتی که پایش را از توی اتوبوس پایین می گذارد - دچار حمله شدید صرع شده، کنترل خود را از دست داده و زیر چرخهای ماشینی که از روبرو می آمد له شد و در دم جان سپرد. من عامل مرگ این دو زن مسیحی را بدون هیچ رودربایستی به پای کسانی می گذارم که چنین تعالیم مضر و آسیب رساننده‌ای را ترویج می دهند. باز هم تأکید می کنم که چنین تعالیمی باعث تشویش و اضطراب، آسیب و صدمه و همچنین باعث فاجعه و مصیبت هولناکی می شوند.

در اواخر سال ۱۹۸۶ «جان ویمبر» کنفرانس شفا را در «مرکز کنفرانس هاروگیت» برگزار می کرد. یکی از شرکت کنندگان در آن کنفرانس در خانه من میمان بود. من به خاطر احترام به میهمان قصد نداشتم وارد بحث در این زمینه شوم. با این حال چون وی اصرار بر آن داشت وارد بحث و گفتگو در این باره شدیم. وقتی که به طور مختصر دلایلی را که در اینجا عرضه شد با او در میان گذاردم وی پاسخ داد که: «اگر آب حمامی که نوزادی را در آن می شویم کثیف شده است، ما نباید آب کثیف حمام را به همراه کودک توی آن دور بریزیم.» تنها یک پاسخ برای چنین استدلالی وجود دارد: نوزادی در آب کثیف حمام نیست بلکه توله گرگی در آن است! ما بایستی متوجه خطر آن باشیم.

تعلیم شفای معجزه‌آسا اغلب اوقات در واقع درد و عذاب بیماران را بیشتر

می‌کند؛ چقدر بی‌رحمانه است که به مردم بیمار بگوئیم علت اینکه شفا نمی‌یابی به این خاطر است که ایمان کافی نداری! چنین سخنی به کسی گفته می‌شود که در حال رنج است، کسی که برای شفایافتن به جلسه آمده ولی شفا نیافته است. حال چنین فردی با دو مشکل روبرو است: بیماری که از آن در رنج است به علاوه احساس شدید ناتوانی روحانی. به عنوان یک پزشک این قضیه باعث نگرانی من می‌شود و حتی بیشتر از آن به عنوان یک فرد مسیحی. زیرا چنین آموزه‌ای آرامش و تسلی خاطر را که کتاب مقدس به ایمانداران می‌دهد، از آن‌ها می‌رباید.

در رساله دوم قرن‌تینان ۱: ۴-۳ چنین می‌خوانیم: «مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلی‌هاست. که ما را در هر سختی تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی تسلی نمائیم، با آن تسلی که خود از خدا یافته‌ایم.» روزی خواهد رسید که بیماری و مصیبت به سراغ هر یک از ما خواهد آمد تا ما را آماده سازد که بتوانیم به دیگرانی که به مصیبت مشابهی دچارند تسلی خاطر دهیم.

مدتی پیش یکی از کسانی که در گروه بشارتی ما که در سواحل انگلیس مشغول به فعالیت بود - وقتی که با دوچرخه‌اش راهی جایی بود - با کامیونی تصادف کرده و در نتیجه جفت پاهایش فلج شد. وی چون پدر و مادرش را از دست داده بود هر یکی از ما وظیفه خود می‌دانستیم که مدتی را در کنار بسترش با او گذرانده و دلداری‌اش دهیم. با اینکه هر یک از ما تمام تلاش خود را به کار بردیم اما می‌دانید که بیشترین تسلی خاطر را چه کسی به او بخشید؟ ما از یکی از دوستان مسیحی خود - که دچار فلج کامل اندام شده بود - خواهش کردیم تا نامه‌ای برای این دوستان بنویسد و راجع به تجارب و وضعیت خودش به او توضیح دهد. آن خانم هم نامه‌ای پر محبت و دلسوزانه برای مردی که به تازگی تصادف کرده بود نوشت. در این نامه ابتدا آن خانم راجع به تصادف و بلایی که بر سرش آمده و نگرانی و اضطرابی که در اثر فلج شدن به او دست داده بود شرح مختصری داده و سپس درباره آرامش و اطمینانی که در مسیح یافته بود. آرامشی که این نامه به دوست ما داد بسیار بیشتر از سخنان و دلداری هر یک از ما بود. چرا؟ زیرا هر دو آن‌ها دچار یک مصیبت شده بودند، هر دو از یک نوع ناتوانی رنج می‌بردند. آن خانم دقیقاً می‌دانست که عذاب روحی و مشکل ذهنی

آن مرد جوان چیست و در نتیجه قادر بود تا با همان تسلی که از خداوند یافته بود، دوست ما را تسلی دهد.

می‌توان به درس‌هایی که تاریخ کلیسا به ما می‌دهد نگاه کرد و دید که همیشه چنین بوده است. کلیسای مسیح همیشه رنج کشیده و خداوند هدف مهمی را در این مصائب دنبال می‌کند. به عنوان نمونه «فنی کرازبی» شاعر و سراینده سرودهای روحانی از سن شش هفتگی به کوری مبتلا شده بود و یا «ویلیام کوپر» یکی دیگر از سراینندگان سرودهای روحانی که از افسردگی شدید رنج می‌برد. می‌توان «امی کارمایکل» را نام برد که به خاطر بیماری‌اش اغلب خانه نشین بود. (وی به هند رفته و یتیم‌خانه‌ای برای فقرا برپا کرده و بیش از ۵۰ سال در آنجا خدمت کرد.) و یا «دکتر مری ورگویس» که پاهایش فلج شده بود اما خداوند او را چنان در خدمت مسیحی برکت داد که قادر بود بنویسد: «خداوند پاهای مرا گرفت و در عوض به من یک جفت بال داد.» تعداد مسیحیانی که در طول تاریخ به حقیقت این مطلب پی برده‌اند زیاد است.

وظیفه ما به عنوان اعضاء کلیسا این است که کلیسای ما محیطی گرم، صمیمانه، دوستانه و در دعا باشد تا کسانی که بیمار هستند - چه از نظر روحی و یا جسمی - بدانند عده‌ای هستند که واقعاً از آن‌ها مراقبت کرده و برای بهبودیشان دعا می‌کنند. به عنوان افراد مسیحی ما بایستی برای دوستان مسیحی‌مان که گرفتار نوعی مصیبت شده‌اند توجه خاص نشان دهیم زیرا آن‌ها نیز پاره‌ای از بدن مسیح بوده و اگر آن‌ها رنج می‌کشند، ما نیز در کنارشان و به همراهشان احساس رنج و بی‌قراری می‌کنیم. نباید هرگز از یاد ببریم که بیشتری میزان تسلی خاطر را اغلب کسانی قادرند به دیگران برسانند که خود همان نوع مصیبت را تجربه کرده باشند.

آخرین نکته‌ای که باید بدان اشاره شود - که موضوع بسیار مهمی هم هست - این است که پدیده شفای معجزه آسا باعث لطمه شدید به شهادت دادن مسیحیان به واقعیت عقایدشان می‌شود. خواهر زن من حدود سی سالش بود که دچار سرطان ناحیه گلو شد. در ابتدا به دلیل وضعیت بیماری‌اش آن را به درستی تشخیص ندادند و وقتی هم که سرانجام بیماری را تشخیص دادند دیگر بیماری پیشرفت کرده و غیرقابل علاج شده بود. وی مدتی پیش از مرگش

همه اعضای خانواده را دور هم جمع کرده و به همراه نوای پیانو دسته‌جمعی این سرود روحانی را خواندیم:

هرچند که از ارادهٔ خدا بی‌خبرم  
از یک حقیقت ساده به خوبی باخبرم  
در دست راست خدا ایستاده کسی  
که حامی و نجات دهنده گناهکاری مثل من است

به درستی که این شهادت واقعی یک فرد مسیحی است: نه اینکه بدن من شفا یافته است، بلکه من در لحظات آخر حیات با آرامش و بدون هراس از مرگ استقبال می‌کنم. زیرا می‌دانم چون فضایل و نیکی‌های مسیح به حساب من گذارده شده لذا می‌توانم همچون فردی پارسا به حضور خدا برسم. زیرا کسی که در دست راست خدا نشسته حامی، شفاعت‌کننده و نجات‌دهندهٔ من است. به درستی که چیزی مهمتر از این وجود ندارد و هرچه که ما را از این حقیقت اساسی انجیل دور کند باعث صدمه زدن به حقانیت انجیل و فیض خداوند می‌شود. به عقیده من امروزه بسیاری از مسیحیان این مطلب را فراموش کرده و گویی از یاد برده‌اند که در دست راست خداوند کسی است که نجات‌دهندهٔ آن‌هاست.

خطر بزرگ آموزهٔ شفای معجزه آسا در این است که اولاً، به دلیل اینکه توأم با موفقیت کامل نیست به حقانیت مسیح لطمه زده و او را بی‌اعتبار می‌سازد زیرا ما ادعا می‌کنیم که مسیحی را خدمت می‌کنیم که هرگز شکست نمی‌خورد. دوماً، این کار از اعتبار و اقتدار کلام خداوند می‌کاهد: زیرا نوع تازه‌ای از «کلام حکمت» و یا نبوت را ترویج می‌دهد. سوماً، این آموزه باعث فریب مسیحیان شده و نسلی از ایمانداران ساده لوح را بار می‌آورد که هر مطلب بی‌اساسی را به راحتی باور می‌کنند. چهارماً، این کار درد و ناراحتی فرد بیمار را دوچندان کرده و حتی گاهی فاجعه آمیز است. پنجماً، این آموزه تسلی واقعی را از مسیحیان می‌رباید. در نهایت، اغلب به شهادت دادن مسیحیان بر حقانیت ایمان‌شان لطمه شدید وارد می‌کند.

## فصل ضمیمه

# ادعاهای رؤیا و خواب و دیدار با عیسی مسیح

نوشتهٔ شبان پ. م.

چیز بسیار عادی که در بین مسیحیان پنطیکاستی و کاریزماتیک وجود دارد آن ادعای رؤیا و خواب‌ها و دیدار با عیسی مسیح با ایشان می‌باشد. بسیاری از مسیحیان ایرانی و فارسی زبان در شهادت از ایمان خود به انجیل مسیح به این عقیده هستند که در خوابها و رؤیاهای خود مسیح ایشان را ملاقات کرده است. این ادعاها را نیز بسیاری از رهبران کلیساهای پنطیکاستی و کاریزماتیک همراه با پیروان ایشان در دنیا می‌کنند؛ به مثال، ویلیام برانهم، کنت کوپلند، بنی هین، اورال رابرتز، جویس مایر و غیره. این نظریه که “هنوز خداوند ایمانداران را در خواب و رؤیا هدایت می‌کند” باعث شده که بسیاری مردم از این نشانه‌ها مسیر زندگی خود را پی گیرند.

اینگونه بشارات تصاویر و نشانه‌ها و دیدار با شخص مسیح در خواب و رؤیا موضوع بسیار جدیدی می‌باشد که در دهه‌ها و صدهای قبل در کلیساهای حقیقی مسیح وجود نداشته بود. تنها کلیساهایی که به اینگونه رؤیاها و خوابها

عقیده داشتند کلیسای کاتولیک رومی، ارتدکس، مورمون، و دیگر فرقه‌های غیرمسیحی بوده‌اند. پس چرا ناگهان بسیاری از ایمانداران به خواب و رؤیا تکیه کرده‌اند و جنبش‌های مختلف در نام مسیح از هدایت خداوند در خواب و رؤیا آموزش می‌دهند؟

## آموزش کتاب مقدس چیست؟

مانند همیشه باید از خود پرسید که آموزش کتاب مقدس چیست؟ آیا می‌توان این اعتقادات به خواب و رؤیا از مسیح و دیگر تصاویر را باور کرد؟ این رؤیا و خواب از مسیح چه چیزی را به ما عطا می‌کند که کلام خدا بیان نکرده یا فرمان نداده؟ این خواب‌ها و رؤیاها چه اثر ابدی در ما قرار می‌دهد که روح خدا در کلام خود الهام نکرده است؟

خوانندگان عزیز، ما خواستار این نیستیم که ایمانداران مدعی را برنجانیم، اما خواستاریم تا ایشان به آموزش کلام بازگردند و مانند مردم بّری کلام را تفتیش کرده و به احساسات خود و یا تشویق رهبران کلیسا رتبه کلام را ندهند (اعمال رسولان ۱۷: ۱۰-۱۱). هدف ما از این نگارش جلال خداوندمان عیسی مسیح و بنای فرزندان او در فیض و رحمت خداوند و در کلام او می‌باشد.

## «آیا خداوندمان عیسی را ندیدم؟»

در عهد جدید، اول قرن‌تین ۹: ۱ می‌خوانیم، یکی از مدارک رسول بودن این بود که رسولان باید مسیح را بعد از قیامش در جسم دیده باشند. پس پولس دلیل می‌آورد، «آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟»

در اول قرن‌تین ۱۵: ۵-۷ پولس فهرست آن کسانی را که با مسیح ملاقات کرده و او را دیدند را داده و خودش را هم جزو آنها قرار می‌دهد و او می‌فرماید، «و آخر همه بر من ... ظاهر گردید.» پولس می‌گوید که وی آخر از همه مسیح را دید. وقتی که رساله اول به کلیسای قرن‌تین نوشته شد حدود ۲۵ سال از آن زمان

ملاقات پولس با مسیح رستاخیز گذشته بود (اعمال رسولان ۹)، اما می‌گوید که تا آن زمان او آخرین شخصی بود که مسیح را دید. علناً مسیح حتی در آن زمان هم بطور عادی و به هر کسی ظاهر نمی‌شد.

ما همچنین می‌دانیم که یوحنا رسول، مسیح رستاخیز را در جزیره پطمس در حدود سال ۹۶ میلادی دید (مکاشفه ۱)، که حدود ۴۰ سال بعد از آن بوده، اما یوحنا خودش رسول بود و در کلام خدا آن آخرین زمانی بود که مسیح خود را به مردم ظاهر کرد. پس هر ادعایی به خواب و رؤیا و دیدار از مسیح خارج از کلام است و ادعایی هست شخصی و هیچ قدرت و حکمی بر کسی ندارد و هیچ کس نمی‌تواند ادعای خود را ثابت کند که از خداوند می‌باشد.

## هدایت خداوند در کلام

کلام خدا در کتاب مقدس همیشه در اصل معقول و حقیقی می‌باشد و آن نمی‌تواند با افزودن یا تفریق تغییر کند. ولی، خواب و رؤیا بسیار خصوصی و تغییر پذیر بوده و نمی‌توان بطور حتمی گفت که کاملاً از سوی خداوند می‌باشند. پس باید بسیار مواظب باشیم، و هیچ وقت برای سنجش هدایت خداوند فقط به دنبال رؤیاها و خوابهایمان نباشیم بلکه اراده خداوند را از کلام روح القدس که در کتاب مقدس حفظ شده دریابیم.

چند دلیل دیگر از کتاب مقدس را بسنجید:

۱. همیشه باید به یاد داشت که افکار و خوابهایمان خیلی بستگی به احساسات تغییر پذیر ما دارند، و برای همین ما نمی‌توانیم بدانیم که آیا دلمان ما را فریب می‌دهد یا نه! همانگونه که خداوند در ارمیا ۱۷: ۹ می‌فرماید، «دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است، کیست که آن را بداند؟» برای همین چگونه از خواب و رؤیا می‌توان اطمینان داشت؟

۲. همچنین باید به یاد داشت، که حتی شیطان هم می‌تواند مانند فرشته‌ای نورانی بر ما ظاهر شود: دوم قرن‌تین ۱۱: ۱۴، «خود شیطان هم خویشتن را به فرشته نور مشابه می‌سازد». پس چگونه یک شخص می‌تواند درک کند که کدام



خواب یا رؤیا از خداست و کدام از شیطان، یا از دل خود یا چیز دیگری!

۳. همچنین نمی‌توان گفت که تمام کسانی که خواب و رؤیا می‌بینند، و معجزه و آیات می‌کنند از سوی خدا فرستاده شده و او را پیروی می‌کنند، زیرا برای همین مسیح ما را گوشزد می‌کند، «زیرا که مسیحان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز همراه کردند.» (متی ۲۴:۲۴) این کارها و ادعاهای یکی از موضوعاتی است که بسیاری از دوستان از یاد برده‌اند و پیرو هر شخص با ادعا شده‌اند.

۴. همچنین خواب و رؤیا دیدن از سوی خداوند مدرک تحول روحانی و روحانیت حقیقی در آن اشخاص مدعی نمی‌باشد. در کتاب مقدس از افراد بی‌خدا و کافری می‌خوانیم که از خود خداوند خواب و رؤیا داشتند، اما هیچ وقت به طور واقع به او ایمان نیاوردند: به مثال ابی‌ملک (پیدایش ۲۰)، رئیس نانوا و ساقی (پیدایش ۴۰)، فرعون (پیدایش ۴۱)، الاغ بلعام (اعداد ۲۲)، نبوکدنصر (دانیال ۲ و ۴)، بلشصر (دانیال ۵) و غیره. پس حتی ما نمی‌توانیم به این اطمینان داشته باشیم که اشخاص مدعی به خواب و رؤیا ایمانداران حقیقی بوده و ما باید ادعاهای ایشان را بپذیریم!

۵. خداوند در کلامش از معلمانی صحبت می‌کند که آن رؤیای دل خود را به مردم بیان می‌کنند، ولی او ایشان را نفرستاده بود. خداوند به مردم خود گوشزد می‌کند که به اینگونه معلمان گوش نکنند، «به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می‌کنند گوش مدهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می‌دهند و رؤیای دل خود را بیان می‌کنند و نه از دهان خداوند... سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند، خواب دیدم خواب دیدم.» (ارمیا ۲۳:۱۶، ۲۵) دوباره می‌پرسیم، چرا باید به افکار و خیالات دیگران گوش دهیم، هنگامی که خداوند با روحش کلام خود را برای مردم خود نگاشته است؟ از کجا می‌توانیم مطمئن باشیم که آن کسانی که از خواب‌ها و رؤیاهای خود بشارت می‌دهند هم خودشان و خوابشان فرستاده خداوند است؟

۶. گوشزدهای دیگر خداوند را در مورد آنهایی که به نادرستی بشارت و نبوت می‌کنند را باید در یاد داشت:

• ارمیا ۵: ۳۱، «انبیا به دروغ نبوت می‌کنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می‌نمایند و قوم من این حالت را دوست می‌دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟»

• و دوباره در زکریا ۱۰: ۲-۳ حکم شده، «زیرا که ترفیم سخن باطل می‌گویند و فالگیران رؤیاهای دروغ می‌بینند و خوابهای باطل بیان می‌کنند و تسلی بیهوده می‌دهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره می‌باشند و از نبودن شبان ذلیل می‌گردند. خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نر عقوبت خواهم رسانید زیرا که یهوه صباوت از گله خود یعنی از خاندان یهودا تفقد خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید.»

• ارمیا ۱۴: ۱۴، «پس خداوند مرا گفت، این انبیا به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلم ننمودم، بلکه ایشان به رؤیاهای کاذب و سحر و بطالت و مکر دل‌های خویش برای شما نبوت می‌کنند.»

• تثنیه ۱۳: ۳-۴، «سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمایید؟ یهوه خدای خود را پیروی نمایید و از او بترسید، و اوامر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید.»

• متی ۷: ۱۵، «اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند.»

• و مسیح گفت، «زآنرو که بسا به نام من آمده... و بسیاری را گمراه خواهند کرد.» (متی ۲۴: ۵)

۷. خداوند با استفاده از خواب و رؤیا در زمانهایی که کتاب مقدس کامل موجود نبود، مردم را از گناه و خطا هشدار می‌کرد، ولی اینک ما تمام هشدارهای او را در کتاب مقدس دارا هستیم و خواب و رؤیایا لازم نیست. همچنان که مزمور ۱۱۹: ۱۱ می‌فرماید، «کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم.»

۸. بسیاری از خواب‌ها و رؤیاهای کتاب مقدس از اتفاقات آینده پیشگویی می‌کرد، که اینک آنچه را که خداوند خواسته که ما بدانیم در کتاب مقدس ثبت کرده است.

۹. همچنین باید همیشه به یاد داشت که فرقه‌های غیرمسیحی (مانند مورمون‌ها، علوم مسیحی ...)، کلیسای کاتولیک رومی، و ادیان دروغین دیگر (مانند اسلام، سوفی، زرتشتی، هندو ...) و جنبش‌ها و عقیده‌های عرفانی از اول وجود و پیدایش و اثبات خود را به رؤیایا و خواب‌ها محتاج و وابستگی داشتند و دارند. هیچ یک از ایشان نمی‌پذیرند که اراده کامل خداوند در کتاب مقدس الهام شده و خداوند به آن اضافه نخواهد کرد.

## نتیجه‌گیری

در آخر سؤال این است: آیا ما از کلام خدا در کتاب مقدس راضی هستیم یا نه؟ آیا واقعاً خواستار دانستن اراده روح القدس که آنرا به پیامبران و رسولان الهام کرد هستیم یا نه؟ یا اینکه زندگی و امید خود را به خوابها و رؤیایا تغییرپذیر و بی‌بنا بسته‌ایم. از کجا می‌توانید اطمینان کنید که دل خود، یا دل دیگران و حتی شیطان شما را فریب نداده؟ اینک به سوی خداوندمان رو کنید و کلام حتمی او را در قلب و زندگی نگاه دارید و با جان و دل پیرو او باشید. پطرس رسول به مسیحیان آن زمان نوشت و گفت، «او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نمایید و الآن اگرچه او را نمی‌بینید؛ لکن بر او ایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرمی‌ای که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است» (اول پطرس ۱: ۸).

خداوندمان عیسی مسیح از ایمان بیش از بینایی سفارش می‌کند، «عیسی

گفت، ای توما، بعد از دیدن ایمان آوردی؟ خوشابحال آنانی که ندیده ایمان آورند.» (یوحنا ۲۰:۲۹)

فیض و حکمت مسیح با شما باد.

برای مطالعه بیشتر اعتقاد نامه باپتیستی ۱۶۸۹ یا وستمینستر را مطالعه کنید،  
مخصوصاً فصلها و پاراگرافهای، ۱:۱، ۶، ۱۰؛ ۸:۸؛ ۱۰؛ ۱:۱۰؛ ۱:۱۸؛ ۳:۲۲؛ ۱:۲۲.